



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



تفسیر نوجوان

(برگرفته از تفسیر نمونه)

به اهتمام: دکتر محمد بیستونی

A new narration of holy
Qur'an for Teenager



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر نوجوان

نویسنده:

محمد بیستونی

ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۱	تفسیر نوجوان: برگرفته از تفسیر نمونه جلد ۳۰
۱۱	مشخصات کتاب
۱۲	فهرست مطالب
۲۳	تقدیم
۲۵	متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی»
۲۷	مقدمه
۳۰	سوره نبأ
۳۰	خبر مهم
۳۰	مسأله «ولایت» و «نبأ عظیم»
۳۵	این همه تکیه بر معاد برای چیست؟
۳۷	زمین بستر مناسبی برای آرامش شما
۳۸	چرا قرآن کوه ها را میخ های زمین می نامد؟
۵۱	پیوند این آیات با مسأله «معاد»
۵۳	سرانجام روز موعود فرا می رسد
۵۸	سرنوشت شش مرحله ای کوه ها در قیامت
۶۰	جهنم، کمینگاه بزرگ
۶۶	بخشی از پاداش عظیم پرهیزگاران
۷۶	کافران می گویند: ای کاش خاک بودیم
۷۸	راه حل روشن ده گانه برای مسأله «جبر و اختیار»
۸۱	چرا برخی افراد به سرنوشت جبری معتقدند؟
۸۳	سوره نازعات
۸۳	سوگند به این فرشتگان پرتلاش
۸۷	مراحل پنجگانه اجرای فرمان های الهی توسط فرشتگان

- ۹۲ معاد تنها با یک صیحه عظیم رخ می دهد
- ۹۳ آفرینش شما مشکل تر است یا آسمان ها؟ (دلیل دیگری بر معاد)
- ۱۰۲ رابطه « طغیان » و « دنیاپرستی »
- ۱۰۳ آن ها که نفس را از هوا و هوس بازدارند
- ۱۰۴ «مقام ربّ» چیست ؟
- ۱۰۵ تاریخ قیامت را فقط خدا می داند
- ۱۰۷ احساس « مسؤولیت » عامل « هدایت » است
- ۱۰۹ سوره عَبَسَ
- ۱۰۹ انسان باید به غذای جسمی و روحی خودبندد
- ۱۱۲ آب باران مهم ترین مایه حیات است
- ۱۱۴ رویدنی های هشتگانه، ارکان اساسی غذای انسان یا حیوان
- ۱۱۶ اهمیت مواد غذایی زیتون و خرما و انگور
- ۱۲۳ عمده مواد غذایی سالم گیاهان، حبوبات و میوه ها می باشد
- ۱۲۶ سوره نَکْوِیر
- ۱۲۶ سوره نَکْوِیر
- ۱۲۶ آیا رستخیز برای حیوانات هم وجود دارد ؟
- ۱۳۰ اگر حیوانات رستخیز دارند ، تکلیف هم دارند ؟
- ۱۳۳ سوره بُرُوج
- ۱۳۳ سوره بُرُوج
- ۱۳۶ مؤمنان در برابر کوره های آدم سوزی
- ۱۴۰ اصحاب اخدود چه کسانی بودند؟
- ۱۴۴ شکنجه گران در برابر مجازات الهی
- ۱۴۷ سوره طَارِق
- ۱۵۲ سوره اَعْلَى
- ۱۵۲ خداوند بزرگ را تسبیح گوی
- ۱۵۴ نمونه هایی از تقدیر و هدایت عمومی موجودات

- ۱۵۸ دلایل پنجگانه ربوبیت عالی پروردگار
- ۱۶۰ ما تو را برای هر کار خیر آماده می کنیم
- ۱۶۳ سوره غاشیّه
- ۱۶۳ سوره غاشیّه
- ۱۶۴ خستگان بی نصیب
- ۱۶۷ دورنمایی از نعمت های روحپرور بهشتی
- ۱۷۳ انواع نعمت های بهشتی
- ۱۷۴ زیبایی ها و عظمت نهفته در شتر
- ۱۷۷ کوه ها مظهر عظمت و مایه خیر و برکت
- ۱۷۹ وجه اشتراک نعمت های چهارگانه حیوانات، آسمان،
- ۱۸۳ سوره فجر
- ۱۸۳ به سپیده صبح شما سوگند
- ۱۸۹ شب نشانه عظمت خداست
- ۱۹۳ نه از نعمتش مغرور باش و نه از سلب نعمت مأیوس
- ۱۹۴ کاهش یا افزایش نعمت ها ، امتحان الهی است
- ۱۹۵ ای صاحب نفس مطمئنه
- ۲۰۱ سوره بلد
- ۲۰۱ سوگند به مکه مکرمه
- ۲۰۲ ارزش سرزمین ها به ارزش انسان های مقیم در آن است
- ۲۰۴ نعمت چشم و زبان و هدایت
- ۲۰۵ شگفتی های چشم
- ۲۱۱ آیا به اهمیت زبان و لب های خود توجه کرده اید؟!
- ۲۱۵ هدایت به « نَجْدِیْن »
- ۲۱۸ سوره شمس
- ۲۱۸ سوره شمس
- ۲۱۹ نقش خورشید در عالم حیات

- ۲۳۱ ارتباط سوگندهای قرآن با نتیجه آن
- ۲۳۳ سوره نیل
- ۲۴۰ سوره ضحی
- ۲۴۰ سوره ضحی
- ۲۴۲ آن قدر به تو می بخشد که خشنودشوی
- ۲۴۳ بحثی پیرامون شفاعت در قرآن
- ۲۴۶ فلسفه انقطاع وحی
- ۲۴۷ سوره انشراح
- ۲۴۷ ما تو را مشمول انواع نعمت ها ساختیم
- ۲۴۸ "شرح صدر" مافوق معجزات انبیاء است
- ۲۵۵ سوره تین
- ۲۶۳ سوره غلق
- ۲۶۳ سوره غلق
- ۲۶۸ آغاز وحی همراه با آغاز یک حرکت علمی بود
- ۲۷۱ ذکر خدا در هر حال
- ۲۷۴ سوره قدر
- ۲۷۴ شب قدر ، شب نزول قرآن
- ۲۷۹ نکته ها
- ۲۷۹ ۱ چه اموری در شب قدر مقدر می شود ؟
- ۲۸۰ ۲ شب قدر کدام شب است ؟
- ۲۸۱ ۳ چرا شب قدر مخفی است ؟
- ۲۸۱ ۴ آیا شب قدر در امتهای پیشین هم بوده است ؟
- ۲۸۲ ۵ چگونه شب قدر برتر از هزار ماه است ؟
- ۲۸۳ ۶ چرا قرآن در شب قدر نازل شد ؟
- ۲۸۳ ۷ آیا شب قدر در مناطق مختلف ، یکی است ؟
- ۲۸۶ سوره بیئنه

- ۲۸۶ این است آیین جاویدان
- ۲۸۹ بهترین و بدترین مخلوقات
- ۲۹۱ علی و شیعیانش خَيْرَ الْبَرِيَّةِ اند
- ۲۹۳ لزوم اخلاص نیت در عبادت
- ۲۹۳ قوس عجیب صعودی و نزولی انسان
- ۲۹۵ سوره زَلْزَلَه
- ۲۹۵ سوره زَلْزَلَه
- ۲۹۹ دقت و سختگیری در حسابرسی قیامت
- ۳۰۳ پاسخ به یک سؤال
- ۳۰۵ سوره عَادِيَات
- ۳۰۵ سوره عَادِيَات
- ۳۰۹ عظمت جهاد در راه خدا
- ۳۱۱ آیا طبیعت انسان ، ناسپاسی و بخل است ؟
- ۳۱۵ سوره قَارِعَه
- ۳۲۴ سوره نَكَاتُر
- ۳۲۹ سوره عَصْر
- ۳۳۵ سوره هُمَزَه
- ۳۳۸ سوره فِيل
- ۳۳۸ سوره فِيل
- ۳۳۹ داستان اصحاب فیل
- ۳۴۵ امدادهای الهی همواره یارمؤمنین است
- ۳۴۹ سوره قُرَيْش
- ۳۵۲ سوره مَاعُون
- ۳۶۱ سوره كُوْتُر
- ۳۶۱ ما به تو خیر فراوان دادیم
- ۳۶۱ « فاطمه » علیهاالسلام و « کوثر »

- ۳۶۴ ----- اعجاز سوره کوثر
- ۳۶۵ ----- ضمیر جمع درباره خدا برای چیست؟
- ۳۶۷ ----- سوره کافرون
- ۳۶۷ ----- سوره کافرون
- ۳۶۹ ----- مگر بت پرستان منکر خدا بودند؟
- ۳۷۰ ----- این تکرار برای چیست؟
- ۳۷۲ ----- سوره نصر
- ۳۷۵ ----- سوره نبت
- ۳۷۵ ----- بریده باد دو دست ابولهب
- ۳۷۷ ----- بازهم نشانه دیگری از اعجاز قرآن
- ۳۷۹ ----- سوره اخلاص
- ۳۸۶ ----- سوره فلق
- ۳۸۶ ----- پناه می برم به پروردگار سپیده دم
- ۳۹۱ ----- سحر از دیدگاه اسلام
- ۳۹۳ ----- سحر در عصر ما
- ۳۹۵ ----- مهمترین منابع شرّ و فساد
- ۳۹۶ ----- شرّ حسودان
- ۳۹۹ ----- سوره ناس
- ۳۹۹ ----- پناه می برم به پروردگار مردم
- ۴۰۴ ----- چرا به خدا پناه می بریم؟
- ۴۰۸ ----- درباره مرکز

سرشناسه: بیستونی، محمد، ۱۳۳۷ -

عنوان و نام پدیدآور: تفسیر نوجوان: برگرفته از تفسیر نمونه = A New Narration of holy Qur'an for teenager / به اهتمام محمد بیستونی.

مشخصات نشر: قم: بیان جوان، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری: ۳۰ ج. ۱۰×۱۴ اس. م.

شابک: دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۴۰-۲۲-۲؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱-۹۶۴-۸۳۹۹-۹۲-۱؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲-۹۶۴-۸۳۹۹-۹۳-X؛
۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۳-۹۶۴-۸۳۹۹-۹۴-۸؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۴-۹۶۴-۸۳۹۹-۹۵-۶؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۵-۹۶۴-۸۳۹۹-۹۶-۴؛
۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۶-۹۶۴-۸۳۹۹-۹۷-۲؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۷-۹۶۴-۸۳۹۹-۹۸-۰؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۸-۹۶۴-۸۳۹۹-۹۹-۹؛
۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۹-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۰-۰؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۰-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۱-۷؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۱-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۲-۴؛
۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۲-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۳-۱؛ ۱۳-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۴-۸؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۴-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۵-۵؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۵-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۶-۲؛
۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۶-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۷-۹؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۷-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۸-۶؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۸-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۹-۳؛
۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۹-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۰-۹؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۰-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۱-۶؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۱-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۲-۳؛
۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۲-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۳-۰؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۳-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۴-۷؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۴-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۵-۴؛
۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۵-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۶-۱؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۶-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۷-۸؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۷-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۸-۵؛
۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۸-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۹-۲؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۹-۹۶۴-۵۶۴۰-۲۰-۸؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۳۰-۹۶۴-۵۶۴۰-۲۱-۵

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: ج. ۱ - ۳۰ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت: ج. ۱ - ۳۰ (چاپ دوم: ۱۳۹۱) (فپا).

یادداشت: کتاب حاضر برگرفته از کتاب "تفسیر نمونه" تألیف "مکارم شیرازی" است.

یادداشت: کتابنامه.

عنوان دیگر: تفسیر نمونه.

موضوع: تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴ -- ادبیات کودکان و نوجوانان

شناسه افزوده : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ - . تفسیر نمونه

رده بندی کنگره : BP۹۸/ب۹۵ت۷۴ ۱۳۸۶

رده بندی دیویی : [ج] ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۲۷۷۵۶

ص: ۱

فهرست مطالب

متن تأییدیه حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی ●●● ۶

مقدمه ●●● ۸

سوره نبأ ●●● ۱۱

خبر مهم ●●● ۱۱

مسأله « ولایت » و « نبأ عظیم » ●●● ۱۱

این همه تکیه بر معاد برای چیست؟ ●●● ۱۵

زمین بستر مناسبی برای آرامش شما ●●● ۱۶

چرا قرآن کوه ها را میخ های زمین می نامد؟ ●●● ۱۷

پیوند این آیات با مسأله « معاد » ●●● ۲۵

سرانجام روز موعود فرا می رسد ●●● ۲۶

سرنوشت شش مرحله ای کوه ها در قیامت ●●● ۳۰

جهنم ، کمینگاه بزرگ ●●● ۳۱

(۳۸۸)

بخشی از پاداش عظیم پرهیزگاران ●●● ۳۵

کافران می گویند: ای کاش خاک بودیم ●●● ۴۲

راه حل روشن ده گانه برای مسأله « جبر و اختیار » ●●● ۴۳

چرا برخی افراد به سرنوشت جبری معتقدند؟ ●●● ۴۵

سوره نازعات ●●● ۴۷

سوگند به این فرشتگان پرتلاش ●●● ۴۷

مراحل اجرای فرمان های الهی توسط فرشتگان ●●● ۴۹

معاد با یک صیحه عظیم رخ می دهد ●●● ۵۳

آفرینش شما مشکل تراست یا آسمان ها؟ (دلیل دیگری بر معاد) ●●● ۵۴

رابطه « طغیان » و « دنیاپرستی » ●●● ۵۹

آن ها که نفس را از هوا و هوس بازدارند ●●● ۶۰

«مقام ربّ» چیست؟ ●●● ۶۱

تاریخ قیامت را فقط خدا می داند ●●● ۶۲

احساس «مسئولیت» عامل «هدایت» است ●●● ۶۳

سوره عبس ●●● ۶۴

انسان باید به غذای جسمی و روحی خود بنگرد ●●● ۶۴

آب باران مهم ترین مایه حیات است ●●● ۶۶

رویدنی های هشتگانه، ارکان اساسی غذای انسان یا حیوان ●●● ۶۷

(۳۹۰)

اهمیت مواد غذایی زیتون و خرما و انگور ●●● ۶۹

عمده مواد غذایی سالم گیاهان، حبوبات و میوه هاست ●●● ۷۴

سوره تکویر ●●● ۷۵

آیا رستاخیز برای حیوانات هم وجود دارد؟ ●●● ۷۵

اگر حیوانات رستاخیز دارند ، تکلیف هم دارند؟ ●●● ۷۸

سوره بروج ●●● ۸۰

(۳۹۱)

۴)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

مؤمنان در برابر کوره های آدم سوزی ●●● ۸۲

اصحاب اخدود چه کسانی بودند؟ ●●● ۸۴

شکنجه گران در برابر مجازات الهی ●●● ۸۷

سوره طارق ●●● ۸۹

سوره اعلی ●●● ۹۳

خداوند بزرگ را تسبیح گوی ●●● ۹۳

نمونه هایی از تقدیر و هدایت عمومی موجودات ●●● ۹۴

دلایل پنجگانه ربوبیت عالی پروردگار ●●● ۹۷

ما تو را برای هر کار خیر آماده می کنیم ●●● ۹۸

سوره غاشیه ●●● ۱۰۰

خستگان بی نصیب ●●● ۱۰۰

دورنمایی از نعمت های روحپرور بهشتی ●●● ۱۰۳

(۳۹۲)

انواع نعمت های بهشتی ●●● ۱۰۶

زیبایی ها و عظمت نهفته در شتر ●●● ۱۰۷

کوه ها مظهر عظمت و مایه خیر و برکت ●●● ۱۰۹

وجه اشتراک حیوانات، آسمان، کوه ها و زمین ●●● ۱۱۱

سوره فجر ●●● ۱۱۳

به سپیده صبح شما سوگند ●●● ۱۱۳

(۳۹۳)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

شب نشانه عظمت خداست ●●● ۱۱۷

نه از نعمتش مغرور باش و نه از سلب نعمت مأیوس ●●● ۱۱۹

کاهش یا افزایش نعمت ها ، امتحان الهی است ●●● ۱۲۰

ای صاحب نفس مطمئنه ●●● ۱۲۱

سوره بلد ●●● ۱۲۵

سوگند به مکه مکرمه ●●● ۱۲۵

ارزش سرزمین ها به ارزش انسان های مقیم آن است ●●● ۱۲۶

نعمت چشم و زبان و هدایت ●●● ۱۲۷

شگفتی های چشم ●●● ۱۲۸

آیا به اهمیت زبان و لب های خود توجه کرده اید؟! ●●● ۱۳۲

هدایت به « نَجْدَیْنِ » ●●● ۱۳۴

سوره شمس ●●● ۱۳۶

(۳۹۴)

نقش خورشید در عالم حیات ●●● ۱۳۷

ارتباط سوگندهای قرآن با نتیجه آن ●●● ۱۴۵

سوره لیل ●●● ۱۴۶

سوره ضحی ●●● ۱۵۰

آن قدر به تومی بخشد که خشنودشوی ●●● ۱۵۱

بحثی پیرامون شفاعت در قرآن ●●● ۱۵۲

(۳۹۵)

ص: ۳

فهرست مطالب

موضوع صفحه

فلسفه انقطاع وحی ●●● ۱۵۴

سوره انشراح ●●● ۱۵۵

ما تو را مشمول انواع نعمت ها ساختیم ●●● ۱۵۵

"شرح صدر" مافوق معجزات انبیاء است ●●● ۱۵۵

سوره تین ●●● ۱۶۰

سوره علق ●●● ۱۶۵

آغاز وحی همراه با آغاز یک حرکت علمی بود ●●● ۱۶۸

ذکر خدا در هر حال ●●● ۱۷۰

سوره قدر ●●● ۱۷۲

شب قدر ، شب نزول قرآن ●●● ۱۷۲

۱ چه اموری در شب قدر مقدر می شود ؟ ●●● ۱۷۵

۲ شب قدر کدام شب است ؟ ●●● ۱۷۶

(۳۹۶)

۳ چرا شب قدر مخفی است ؟ ●●● ۱۷۶

۴ شب قدر در امتهای پیشین ●●● ۱۷۷

۵ چگونه شب قدر برتر از هزارماه است ؟ ●●● ۱۷۷

۶ چرا قرآن در شب قدر نازل شد ؟ ●●● ۱۷۸

۷ آیات شب قدر در مناطق مختلف، یکی است ؟ ●●● ۱۷۸

سوره یَٰسَّیْنَه ●●● ۱۸۰

(۳۹۷)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

این است آیین جاویدان ●●● ۱۸۰

بهترین و بدترین مخلوقات ●●● ۱۸۲

علی و شیعیانش خَیْرُالْبَرِیَّه اند ●●● ۱۸۳

لزوم اخلاص نیت در عبادت ●●● ۱۸۴

قوس عجیب صعودی و نزولی انسان ●●● ۱۸۵

سوره زلزله ●●● ۱۸۶

دقت و سختگیری در حسابرسی قیامت ●●● ۱۸۹

پاسخ به یک سؤال ●●● ۱۹۱

سوره عادیات ●●● ۱۹۳

عظمت جهاد در راه خدا ●●● ۱۹۵

آیا طبیعت انسان، ناسپاسی و بُخل است؟ ●●● ۱۹۷

سوره قارعه ●●● ۲۰۰

(۳۹۸)

اسباب سنگینی میزان اعمال ●●● ۲۰۳

سوره تکاثر ●●● ۲۰۶

سرچشمه تفاخر و فخر فروشی ●●● ۲۰۸

سوره عصر ●●● ۲۰۹

برنامه چهارماده ای خوشبختی ●●● ۲۱۱

(۳۹۹)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

سوره همزه ●●● ۲۱۳

وای بر عیجویان و غیبت کنندگان ●●● ۲۱۳

سوره فیل ●●● ۲۱۵

داستان اصحاب فیل ●●● ۲۱۵

امدادهای الهی همواره یار مؤمنین است ●●● ۲۲۰

سوره قریش ●●● ۲۲۲

سوره ماعون ●●● ۲۲۵

تظاهر و ریاکاری آفت اجتماعی ●●● ۲۲۷

سوره کوثر ●●● ۲۳۰

ما به تو خیر فراوان دادیم ●●● ۲۳۰

« فاطمه » علیها السلام و « کوثر » ●●● ۲۳۰

اعجاز سوره کوثر ●●● ۲۳۲

(۴۰۰)

ضمیر جمع درباره خدا برای چیست؟ ●●● ۲۳۲

سوره کافرون ●●● ۲۳۴

مگر بت پرستان منکر خدا بودند؟ ●●● ۲۳۵

این تکرار برای چیست؟ ●●● ۲۳۶

سوره نصر ●●● ۲۳۷

(۴۰۱)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

هنگامی که پیروزی نهایی فرارسد... ●●● ۲۳۷

سوره تبت ●●● ۲۳۹

بریده باد دو دست ابولهب ●●● ۲۳۹

باز هم نشانه دیگری از اعجاز قرآن ●●● ۲۴۱

سوره اخلاص ●●● ۲۴۲

سوره فلق ●●● ۲۴۷

پناه می برم به پروردگار سپیده دم ●●● ۲۴۷

سِخَر از دیدگاه اسلام ●●● ۲۵۰

سِخَر در عصر ما ●●● ۲۵۲

مهمترین منابع شرّ و فساد ●●● ۲۵۳

شرّ حسودان ●●● ۲۵۳

سوره ناس ●●● ۲۵۵

(۴۰۲)

پناه می برم به پروردگار مردم ●●● ۲۵۵

تقدیم

به حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام ، او در نوجوانی وقتی ۱۳ ساله بود در حالی که همه مردم ماه و خورشید و ستارگان و... راخدای خود قرار داده بودند گفت : «من به جای چیزهایی که غروب می‌کنند و ناپایدارند ، خدای یکتا و ارزش‌های ماندگار را انتخاب می‌کنم» .

به حضرت اسماعیل فرزند ۱۲ ساله حضرت ابراهیم خلیل الله علیهم السلام ، او همان کسی است که در نوجوانی برای اجرای دستور خدا در ارتباط با قربانی شدن خود توسط پدر، اشتیاق داشت و مطیع فرمان خدای یکتا بود .

به حضرت یوسف علیه السلام که در نوجوانی آنگاه که ۱۲ سال داشت، برادرانش او را به بهانه تفریح و سرگرمی در چاه انداختند و در حالی که خطر مرگ او را تهدید می‌کرد، با «توکل به خدا و رفتار شایسته» به اوج قدرت و خوشبختی رسید .

به حضرت علی اکبر نوجوان ۱۸ ساله حضرت امام حسین علیهم السلام ، آن عزیزی که وقتی به وی خبر رسید به زودی در کربلا شهید خواهد شد، فرمود: «چون در راه حق مبارزه می کنیم هیچ ترسی از مرگ ندارم» .

به حضرت قاسم نوجوان ۱۳ ساله امام حسن علیهم السلام که در کربلا- از او پرسیده شد مرگ را چگونه می بینی، فرمود: «مرگ در راه خدا برای من از غسل شیرین تر است» .

و تقدیم به شهید حسین «فهمیده» آن نوجوان ۱۳ ساله که در جریان جنگ تحمیلی صدام علیه ایران، سران کفر و استکبار و ابزار جنگی آنها را شرمنده خود ساخت .

و تقدیم به همه نوجوانان «فهمیده» در سراسر جهان .

ص: ۵

متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی»

درباره تفسیر نوجوان

بسم الله الرحمن الرحيم

قرآن کریم بهترین هدیه خداوند منان به همه انسان ها در طول قرون و اعصار می باشد. بدون شک استفاده صحیح از این کتاب آسمانی و بکارگیری محتوای آن در زندگی، مستلزم تفکیک و موضوع بندی آیات، متناسب با مخاطبین مختلف خصوصا گروه های سنی کودک، نوجوان و جوان می باشد زیرا سراسر این کتاب به استناد آیات ۴۴ سوره فصلت و ۸۲ اسراء و ۵۷ یونس برای شفا و درمان بیماری های جسمی و روحی انسان ها نازل شده و مانند داروخانه ای است که گرچه همه داروهای آن برای شفاست ولی طبعا «هر دارویی برای بیمار خاصی شفابخش تر است».

ص: ۶

در همین راستا جناب آقای دکتر محمد بیستونی مسئول محترم مؤسسه قرآنی تفسیر جوان که اینجانب مدت ۱۰ سال در جریان فعالیتهای خوب ایشان در عرصه پژوهش های موضوعی قرآنی می باشم و قبلاً تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر جوان» خلاصه، ساده سازی و منتشر نموده است، اخیراً مطالب تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر نوجوان» با تکیه بر آیات متناسب با گروه سنی یادشده، گزینش و ساده سازی نموده است که در نوع خود بسیار جالب می باشد.

امیدوارم نوجوانان عزیز و خانواده محترم آنها از این سفره معنوی و پربرکت که خوشبختی و سعادت دنیا و آخرت آنها را به همراه دارد، حداکثر استفاده را بنمایند. ناصر مکارم شیرازی

۱/۱۲/۸۵

ص: ۷

نوجوانی دوره خاصی از زندگی است که در جامعه ما در مقایسه با دوره کودکی و جوانی، کمتر به آن توجه می شود.

استقلال طلبی، پذیرش مسئولیت های اجتماعی، کنجکاوی هدفمند، اصرار بر کشف فوری مجهولات و طرح سؤالات پی در پی از ویژگی های شاخص این گروه سنی است.

برای پاسخگویی به این نیازها، مؤسسه قرآنی تفسیر جوان برای نخستین بار در تاریخ اسلام «تفسیر نوجوان» برگرفته از تفسیر نمونه تألیف حضرت آیه الله مکارم شیرازی را برای این گروه سنی منتشر نموده است. این تفسیر براساس ذائقه و سلیقه

نوجوانان عزیز و با انتخاب ۲۱۷۷ آیه از مجموع ۶۲۳۶ آیه قرآن کریم تنظیم شده و دارای ویژگی های زیر است:

۱ از کل قرآن کریم فقط آیاتی انتخاب شده است که برای نوجوانان ملموس و قابل استفاده بوده و در زندگی روزمره آنها کاربردی باشد.

۲ حجم مطالب کم و جمله بندی آنها ساده و خلاصه است .

۳ همه آیات، روایات و کلمه های عربی اعرابگذاری شده است تا راحت خواننده یا آموزش داده شود .

۴ قطع کتاب به اندازه کف دست انتخاب شده تا به راحتی در جیب قرار گرفته و در اوقات فراغت

یا انتظار به سادگی در دسترس قرار گیرد.

۵ صفحه آرایبی کتاب «شعرگونه و چشم نواز» است و همه نیم خط ها در یک ردیف منظم شده اند تا چشم در موقع مطالعه خسته نشود.

امیدوارم نوجوانان عزیز از طریق مطالعه این تفسیر با دنیای زیبای قرآن کریم آشنا شده و پاسخ صحیح بسیاری از سؤالات خود را دریابند. بدون شک راز شادی، آرامش و خوشبختی در این دریای زیبا و متنوع نهفته است. خود را به امواج آن بسپارید تا حس تازه ای را تجربه کنید.

تهران تابستان ۱۳۸۷ دکتر محمد بیستونی

سوره نبأ

خبر مهم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ

آن ها از چه چیز از یکدیگر سؤال می کنند؟

۲ عَنِ النَّبَأِ الْعَظِيمِ

از خبر بزرگ و پراهمیت (رستاخیز).

۳ الَّذِينَ فِيهِ مُخْتَلَفُونَ

همان خبری که پیوسته در آن اختلاف دارند.

«نَبَأٌ» به گفته «راغب» در «مفردات» به معنی خبری است که مهم باشد و دارای فایده و انسان نسبت به آن علم یا ظن غالب پیدا کند و این امور سه گانه در معنی نبأ شرط است. بنابراین توصیف به «عَظِيمِ» تأکید بیشتری را می رساند و روی هم رفته نشان می دهد این خبر که گروهی در آن تردید داشتند، واقعیتهایی بوده است شناخته شده، پراهمیت و با عظمت که منظور "خبر روز رستاخیز" می باشد.

مسأله «ولایت» و «نبأ عظیم»

«نَبَأٌ عَظِيمٌ» به چند معنی تفسیر شده است؛ قیامت، قرآن، تمام اصول عقاید دینی اعم از مبدأ و معاد. ولی قرائن موجود در مجموعه آیات این سوره نشان می دهد که تفسیر آن به «معاد» بر همه برتری دارد. ولی در روایات زیادی از طریق اهل بیت علیهم السلام و بعضی از

طرق اهل سنت نقل شده « نبأ عظیم » (خبر بزرگ) به مسأله ولایت و امامت امیر مؤمنان علی که مورد اختلاف و گفتگو از سوی جمعی بود ، یا به مسأله ولایت به طور اعم تفسیر شده است . این روایات گاهی از خود علی و گاهی از دیگران : نقل شده که به عنوان نمونه، سه روایت را در این جا می آوریم : ۱ روایتی است که « حافظ محمد بن مؤمن شیرازی » که از علمای اهل سنت است ، نقل کرده که : رسول الله صلی الله علیه و آله در تفسیر « عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ، عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ »، فرمود: «منظور "ولایت علی" است که از آن ها درباره آن در قبرسؤال می شود و هیچ کس در شرق و غرب عالم و در برّ و بحر از دنیا نمی رود، مگر این که فرشتگان از او درباره ولایت امیرمؤمنان بعد از مرگ سؤال می کنند و به او می گویند : دینت چیست ؟ پیامبرت کیست ؟ و امامت کیست ؟ » (۱) ۲ در حدیث دیگری آمده است که روز جنگ صفین

ص: ۱۲

۱- «رساله الاعتقاد»، (طبق نقل احقاق الحق ، جلد ۳ ، صفحه ۴۸۴) .

مردی از لشکر شام در حالی که سلاح بر تن پوشیده و قرآنی حمایل کرده بود، وارد میدان شد و سوره «نبأ» را تلاوت می کرد، علی شخصا به میدان آمد و به او فرمود: «أَتَعْرِفُ النَّبَأَ الْعَظِيمَ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ: آیا می دانی نبأ عظیمی که در آن اختلاف دارند، چیست؟!»، آن مرد در جواب گفت: «نه نمی دانم». امام فرمود: «أَنَا وَاللَّهِ النَّبَأُ الْعَظِيمُ الَّذِي فِيهِ اخْتَلَفْتُمْ وَ عَلَى وَلايَتِهِ تَنَازَعْتُمْ، وَ عَنِ وَلايَتِي رَجَعْتُمْ بَعْدَ مَا قَبِلْتُمْ... وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَعْلَمُونَ مَا عَلِمْتُمْ: منم آن نبأ عظیم که درباره آن اختلاف دارید و در ولایت او به نزاع برخاسته اید، شما از ولایت من بازگشتید بعد از آن که پذیرفتید و در قیامت بار دیگر آن چه را قبلاً در این زمینه دانسته اید، خواهید دانست». (۱) در روایتی از امام صادق آمده است که فرمود: «نبأ عظیم، همان مسأله ولایت است». (۲) جمع میان محتوای این

ص: ۱۳

-
- ۱- «تفسیر برهان»، جلد ۴، صفحه ۴۲۰، حدیث ۹.
 - ۲- «تفسیر برهان»، جلد ۴، صفحه ۴۱۹، حدیث ۳.

روایات و آن چه در مورد تفسیر آیه به مسأله معاد ذکر کردیم، از دو راه ممکن است: نخست این که «نبأ عظیم» مفهوم وسیع و گسترده ای دارد که همه این ها را شامل می شود، هرچند به هنگام نزول این آیات تکیه قرآن بیش از همه در بیان این جمله روی مسأله معاد بود، ولی این مانع نمی شود که آیه مصداق های دیگری نیز نداشته باشد. دیگر این که همان گونه که می دانیم و بارها نیز گفته ایم، قرآن دارای بطون مختلفی است، یعنی یک آیه ممکن است معانی متعددی داشته باشد، که از میان آن ها یک معنی ظاهر است و معانی دیگر بطون قرآن است که به کمک قرائن مختلفی از آن استفاده می شود و یا به تعبیر دیگر نوعی دلالت التزامی است که برای هیچ کس جز خاصان روشن نیست. تنها این آیه نیست که دارای ظاهر و باطنی است، آیات زیاد دیگری در قرآن کریم داریم که در روایات اسلامی تفسیرهای گوناگونی برای آن

آمده که بعضی هماهنگ با ظاهر است و بعضی معنی باطن را بیان می کند . ولی این نکته را مؤکدا یاد آور می شویم که فهم باطن قرآن بدون وجود قرائن روشن ، یا تفسیرهایی که از شخص پیغمبر و امامان معصوم علیهم السلام رسیده است ، جایز نیست و وجود بطون برای قرآن نباید دستاویزی برای هوسبازان و منحرفان شود که آیات قرآن را مطابق سلیقه و میل خود تفسیر کنند .

۴ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ

چنین نیست که آن ها فکر می کنند ، به زودی می فهمند .

۵ ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ

باز هم چنین نیست که آن ها می پندارند، به زودی می فهمند.

« آن روز باخبر می شوند که فریاد و احسرتای آن ها بلند است و از تفریط و کوتاهی خود سخت پشیمان می شوند » (۵۶ / زمر) . آن روز که امواج عذاب گرداگرد آن ها را می گیرد و تقاضای بازگشت به دنیا را می کنند (۴۴ / شوری) . حتی لحظه مرگ که حجاب ها از برابر

چشم انسان کنار می رود و حقایق عالم دیگر در برابر او آشکار می شود و به برزخ و معاد یقین پیدا می کند ، در همان لحظه نیز فریادش بلند می شود که «رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّيْ اَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ: مراباز گردانید تا عمل صالحی انجام دهم» (۹۹/۱۰۰/مؤمنون). تعبیر به «سَيَعْلَمُونَ» (با «س» که معمولاً برای آینده نزدیک می آید) ، اشاره به این است که قیامت ، امری است نزدیک و تمام عمر دنیا در برابر آن ساعتی بیش نیست . علت تکرار دو آیه به منظور تأکید بر یک واقعیت است و آن آگاهی آن ها در آینده نزدیک، از قیامت و رستاخیز است .

این همه تکیه بر معاد برای چیست ؟

گفتیم از مهم ترین مسایلی که در جزء سی ام قرآن مجید که اکثریت قریب به اتفاق سوره های آن مکی است و بر آن تکیه شده ، مسأله "معاد" و شرح احوال انسان در روز رستاخیز است زیرا نخستین گام در زمینه اصلاح انسان این است که بداند حساب و کتابی در کار است . نه توصیه و رشوه در آن کارساز است و نه امکان دروغ و انکار و بالاخره هیچ

راهی برای فرار از چنگال مجازات در آن جا نیست ، تنها راه ، ترک گناه در این دنیاست . ایمان به وجود چنین محکمه و دادگاهی انسان را تکان می دهد و ارواح خفته را بیدار می کند ، روح تقوا و تعهد و احساس مسؤولیت را زنده می کند و او را به وظیفه شناسی دعوت می نماید . اصولاً در هر محیطی که فساد رخنه کند ، عامل آن یکی از دو چیز است : ضعف نیروی مراقبت ، یا ضعف تشکیلات قضایی . اگر مراقبین تیزبین اعمال انسان ها را زیر نظر بگیرند ، دادگاهها دقیقاً به جرایم متخلفان برسند و هیچ « جرمی » بدون « جریمه » نماند ، در چنین محیطی مسلماً فساد و گناه و تجاوز و تعدی و طغیان به حداقل خواهد رسید . جایی که زندگی مادی در پرتو چنین مراقبین و دادگاه هایی باشد ، تکلیف زندگی معنوی و الهی انسان روشن است . ایمان به وجود مبدئی که همه جا با او است : « لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ : به اندازه سنگینی ذره ای ، چیزی از علم او مخفی نمی گردد » (سبأ/۳) و ایمان به وجود معادی که به مصداق « فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا

یَرَّةُ» (۷ و ۸ / زلزال) ، ذره ای کار خوب و بد به دست فراموشی سپرده نمی شود و در آن جا در برابر او قرار می گیرد .
چنین ایمانی ، چنان تقوایی در انسان ایجاد می کند که در تمام زندگی می تواند راهنمای او در مسیر خیر باشد.

زمین بستر مناسبی برای آرامش شما

۶ أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا

آیا ما زمین را محلّ آرامش (شما) قرار ندادیم ؟

« مهّاد » به طوری که « راغب » در « مفردات » می گوید، به معنی "مکان آماده و صاف و مرتب" است و در اصل از « مهّد » به معنی محلی که برای استراحت کودک آماده می کنند (اعم از گاهواره و یا بستر) گرفته شده و جمعی از ارباب لغت و مفسران ، آن را به « فراش » یعنی « بستر » تفسیر کرده اند که هم صاف و نرم است و هم راحت . انتخاب این تعبیر برای زمین ، بسیار پرمعنی است ، چراکه از یکسو قسمت های زیادی از زمین آن چنان نرم و صاف و مرتب است که انسان به خوبی می تواند در آن خانه سازی کند ، زراعت و باغ احداث نماید . از سوی دیگر همه نیازمندی های او در سطح زمین یا اعماق آن به صورت مواد اولیه و معادن گرانبها نهفته است .

ثالثاً مواد زاید او را به خود جذب می کند و اجساد مردگان با دفن در آن به زودی تجزیه و متلاشی می شوند و انواع میکروب ها به واسطه اثر مرموزی که دست آفرینش در خاک نهاده است ، نابود می گردد . رابعا با حرکت نرم و سریع خود به دور خورشید و به دور خود گردش می کند . شب و روز و فصول چهارگانه را که نقش عمده ای در حیات انسان دارند، می آفریند . خامسا قسمت زیادی از آب هایی که بر سطح آن می بارد را در درون خود ذخیره می کند و به صورت چشمه ها و قنات ها بیرون می فرستد . خلاصه در این بستر آرام ، همه وسایل آسایش و آرامش فرزندان این زمین آماده و مهیا است و هنگامی اهمیت این نعمت آشکارتر می گردد که مختصر تزلزل و دگرگونی در آن رخ دهد .

چرا قرآن کوه ها را میخ های زمین می نامد ؟

۷ وَ الْجِبَالِ أَوْ تَادَا وَ كَوْهَ هَا رَا مِیْخَ هَا یَ زَمِیْنِ .

قرآن کریم به چهار دلیل زیر کوه ها را میخ های زمین می نامد ۱ ریشه های عظیمی در اعماق زمین دارند و در آن جا به هم پیوسته اند و همچون زرهی پوسته زمین را در برابر فشار ناشی از مواد مذاب درونی و تأثیر جاذبه جزر و مد آفرین ماه از بیرون حفظ می کنند .

۲ دیوارهای بلندی در برابر طوفان های سخت و سنگین محسوب می شوند و پناهگاه مطمئنی برای مهدآسایش انسان می سازند که اگر نبودند، دایما زندگی انسان زیر ضربات کوبنده طوفان ها دستخوش ناآرامی بود ۳ کانونی هستند برای ذخیره آب ها و انواع معادن گرانبها.

۴ علاوه بر همه این ها در اطراف کره زمین، قشر عظیمی از هوا وجود دارد که بر اثر وجود کوه ها که به صورت دنده های یک چرخ ، پنجه در این قشر عظیم افکنده اند ، همراه زمین حرکت می کنند ، دانشمندان می گویند اگر سطح زمین صاف بود ، قشر هوا به هنگام حرکت زمین روی آن می لغزید و طوفان های عظیم ایجاد می شد و هم ممکن بود این

اصطکاک دایمی سطح زمین را داغ و سوزان و غیرقابل سکونت کند .

۸ وَ خَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا وَ شَمَا رَا بَه صُورَتِ زَوْجِ هَا آفَرِیدِیم .

« أزواج » جمع « زوج » و به معنی "جفت" و جنس مذکر و مؤنث است و آفرینش انسان از این دو جنس علاوه بر این که ضامن بقای نسل اوست ، سبب آرامش جسم و جان او می شود ، چنان که در آیه ۲۱ سوره روم می خوانیم : « وَ مِنْ آیَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً : از نشانه های (عظمت) خداوند این است که همسرانی از جنس خودتان برای شما آفریدتا در کنار آن ها آرامش یابید و در میان شما محبت و رحمت قرار داد .»

۹ وَ جَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا

و خواب شما را مایه آرامشتان قرار دادیم .

« سُبَات » از ماده « سَبَّت » (بر وزن وقت) در اصل به معنی "قطع کردن" است و سپس به معنی "تعطیل کار به منظور استراحت" آمده و این که «روز شنبه» در لغت عرب «يَوْمُ السَّبْتِ» نامیده شده ، به

خاطر آن است که این نامگذاری متأثر از برنامه های یهود بوده که روز شنبه را روز تعطیلی می دانستند . تعبیر به « سُبَّات » اشاره لطیفی به تعطیلی قسمت های قابل توجهی از فعالیت های جسمی و روحی انسان در حالت خواب می باشد و همین تعطیل موقت سبب استراحت و بازسازی اعضای فرسوده ، تقویت روح و جسم ، تجدید نشاط انسان ، دفع هر گونه خستگی و ناراحتی و بالاخره آمادگی برای تجدید فعالیت می شود . با این که یک سوم زندگی انسان را « خواب » فراگرفته و همیشه انسان با این مسأله مواجه بوده ، هنوز اسرار خواب به خوبی شناخته نشده است و حتی این که چه عاملی سبب می شود که در لحظه معینی بخشی از فعالیت های مغزی از کار بیفتند و سپس پلک چشم ها روی هم آمده و تمام اعضای بدن در سکون و سکوت فرورود ، هنوز به درستی روشن نیست . « خواب » نقش عظیمی در سلامت انسان دارد و به همین دلیل روانپزشکان تلاش می کنند که خواب بیماران خود را به صورت عادی تنظیم کنند ، چراکه بدون آن تعادل روانی آن ممکن نیست .

افرادی که به صورت طبیعی نمی خوابند ، افرادی پژمرده ، عصبانی ، افسرده ، غمگین و ناراحتند و به عکس کسانی که از خواب معتدلی بهره مندند ، به هنگامی که بیدار می شوند ، نشاط و توان فوق العاده ای در خود می بینند . مطالعه بعد از یک خواب آرام بخش ، بسیار سریع پیش می رود و کارهای فکری و جسمی بعد از چنین خوابی همیشه قرین موفقیت است و این ها همه بیانگر نقش پراهمیت خواب در زندگی انسان است . البته آن چه درباره اهمیت خواب گفته شد ، منظور یک خواب متعادل و مناسب است و گرنه پر خوابی مانند پر خوری از صفات زشت و موجب بیماری های مختلف است . و عجیب این که مقدار خواب طبیعی برای انسان ها یکسان نیست و هیچ گونه حد معینی برای آن نمی توان در نظر گرفت . لذا هر کس باید با تجربه ، نیاز خویش را به خواب با توجه به میزان فعالیت های جسمی و روحی خود دریابد . و عجیب تر این که به هنگام بروز حوادث سخت که انسان ناچار است مدت ها بیدار بماند ، مقاومت انسان

در برابر بی خوابی، موقتا افزایش می یابد، خواب از سر انسان می پرد و گاه به حداقل لازم یعنی یک یا دو ساعت می رسد ولی بسیار دیده شده که این کمبود به هنگام عادی شدن اوضاع، جبران می گردد و جسم و روح انسان طلب خود را از خواب بازمی ستاند .

۱۰ وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا وَ شَبَّ رَا پُوشِشِی (برای شما) .

پرده شب ، لباس و پوششی است بر اندام زمین و تمام موجودات زنده ای که روی آن زیست می کنند ، فعالیت های خسته کننده زندگی را به حکم اجبار قطع می کند و تاریکی را که مایه سکون و آرامش و استراحت است، بر همه چیز مسلط می سازد ، تا اندام های فرسوده مرمت گردد و روح خسته تجدید قوا کند ، چراکه خواب آرام جز در تاریکی میسر نیست . از این گذشته با فروافتادن پرده شب ، نور خورشید برچیده می شود که اگر به طور مداوم بتابد ، تمام گیاهان و حیوانات را می سوزاند و زمین جای زندگی نخواهد بود . قابل توجه این که در قرآن مجید به بسیاری از موضوعات مهم ، یک بار قسم یاد شده ، در حالی که به « شب » ۷ بار سوگند یاد شده است . و می دانیم سوگند به امور مهم یاد می شود و این خود نشانه اهمیت پرده ظلمت شب است .

آن ها که شب را با نور مصنوعی روشن می سازند و تمام شب را بیدارند و به جای آن روز را می خوابند ، افرادی رنجور و ناسالم و فاقد نشاط می باشند . مردمی که در روستاها به عکس شهرها شب زود می خوابند و صبح زود برمی خیزند ، از سلامت بیشتری برخوردارند. شب ، منافع جانبی دیگری نیز دارد چراکه سحرگاهانش بهترین وقت برای راز و نیاز به درگاه محبوب و عبادت و خودسازی و تربیت نفوس است ، همان گونه که قرآن مجید در توصیف پرهیزگاران می گوید : « وَ بِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ : آن ها در سحرگاهان استغفار می کنند » (۱۸ / ذاریات) .

۱۱ وَ جَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا

و روز را وسیله ای برای زندگی و معاش قرار دادیم .

روشنایی روز نیز خود نعمتی است بی نظیر ، جنب و جوش و

ص: ۲۵

حرکت می آفریند ، انسان را برای کار و تلاش آماده می سازد ، گیاهان را با نور می رویاند و حیوانات در پرتو آن رشد می کنند و به حق این تعبیر که می فرماید : « روز را وسیله معاش و زندگی شما قرار دادیم » ، تعبیری است از هر نظر رسا که نیاز به شرح و توصیف ندارد .

۱۲ وَ بَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا

و بر فراز شما هفت (آسمان) محکم بنا کردیم .

عدد « هفت » در این جا ممکن است برای « تکثیر » و اشاره به کُرَات متعدد آسمان و مجموعه های منظومه ها و کهکشان ها و عوالم متعدد جهان هستی باشد که دارای خلقتی محکم و ساختمانی عظیم و قوی هستند و یا برای « تعداد » باشد، به این ترتیب که آن چه ما از ستارگان می بینیم ، همه به حکم آیه ۶ سوره صافات « اَنَا زَيْنًا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ : ما آسمان پایین را با ستارگان زینت بخشیدیم » متعلق به آسمان اول است و ماورای آن شش عالم و آسمان دیگر وجود دارد که از دسترس علم بشر بیرون است . این احتمال نیز

وجود دارد که منظور طبقات متعدد هوای اطراف زمین باشد که در عین رقیق بودن ظاهری، از چنان استحکامی برخوردار است که این کُره خاکی را از هجوم مستمر سنگ های آسمانی حفظ می کند و به محض این که یکی از آن ها جذب کُره زمین شود، بر اثر تصادم شدید با قشر هوا چنان داغ می شود که آتش می گیرد و می سوزد و خاکستر آن به طور ملایم بر زمین می نشیند و اگر این قشر هوانبود، شهرها و آبادی های ما شب و روز در معرض پرتاب این سنگ ها قرار داشت. بعضی از دانشمندان محاسبه کرده اند که استقامت قشر هوای اطراف زمین که بیش از یکصد کیلومتر ضخامت دارد، به اندازه یک « سقف پولادین به ضخامت ده متر » است و این یکی از تفسیرهای «سَبْعًا شِدَادًا» است.

۱۳ وَ جَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَاجًا

و چراغی روشن و حرارت بخش آفریدیم.

« وَهَاج » از ماده « وَهَجَج » (بر وزن کرج) به معنی نور و حرارتی است که از آتش صادر می شود، بنابراین ذکر این وصف برای این چراغ

ص: ۲۷

پرفروغ آسمانی ، اشاره ای به دو نعمت بزرگ است که خمیر مایه همه مواهب مادی این جهان است ؛ « نور » و « حرارت » . نور خورشید نه تنها صحنه زندگی انسان و تمام منظومه شمسی را روشنی می بخشد ، بلکه تأثیر عمیقی در پرورش موجودات زنده دارد . حرارت آن نیز علاوه بر تأثیری که در حیات انسان و حیوان و گیاه به طور مستقیم دارد ، منبع اصلی وجود ابرها ، وزش بادهای ، نزول باران ها و آبیاری سرزمین های خشک است . خورشید به خاطر اشعه مخصوص « ماوراء بنفش » ، تأثیر فراوانی در کشتن میکروب ها دارد ، که اگر نبود ، گره زمین به بیمارستان عظیمی تبدیل می شد و چه بسا در مدت کوتاهی نسل موجودات زنده از بین می رفت . خورشید ، نوری سالم ، مجانی ، دایمی و از فاصله ای مناسب ، نه چندان گرم و سوزان و نه سرد و بی روح در اختیار همه ما می گذارد . اگر قیمت انرژی حاصل از خورشید را با قیمت منابع دیگر انرژی محاسبه کنیم ، عدد بسیار عظیمی را تشکیل می دهد و اگر فرضاً بخواهیم درخت سیبی را با نور و انرژی مصنوعی

پرورش دهیم، قیمت هر دانه سیب سرسام آور خواهد بود. آری این «سِرَاجٌ وَهَيَّاجٌ» عالم آفرینش همه این ها را به طور رایگان در اختیار ما می گذارد. در کتاب "دنیای ستارگان" تألیف «آنتری وایت» محاسبه ای درباره نور و حرارتی که خورشید به اهل زمین می دهد، کرده است و می گوید: اگر قرار بود برای نور و حرارتی که رایگان از خورشید دریافت می داریم، طبق بهای معمولی «برق» پول پردازیم، مردم روی زمین هر ساعتی می بایست یک میلیارد و هفتصد میلیون دلار پردازند که در یکسال مبلغ سرسام آوری می شود. این نشان می دهد که چه ثروت عظیمی از این رهگذر به طور رایگان به ما می رسد. و به گفته نویسنده کتاب «از جهان های دور» اگر مردم زمین بخواهند نوری را که از خورشید می گیرند، از لامپ هایی دریافت دارند که در همان محلی که خورشید قرار گرفته نصب شود، باید به تعداد هر یک نفر بیش از «پنج میلیون میلیارد لامپ ۱۰۰ شمعی» روشن شود. جرم خورشید حدود ۱/۳۰۰/۰۰۰ برابر کره زمین است، فاصله آن حدود ۱۵۰/۰۰۰/۰۰۰

کیلومتر می باشد ، حرارت برونی سطح خورشید بالغ بر ۶۰۰۰ درجه سانتیگراد و حرارت درونی آن در حدود ۲۰/۰۰۰/۰۰۰ درجه تخمین زده شده است. تمامی این موارد آن چنان دقیق حساب شده که اگر کمی کمتر یا بیشتر می بود ، عرصه زندگی را بر اهل زمین تنگ می کرد و ادامه حیات را غیرممکن می ساخت که شرح آن در حوصله این بیان مختصر نمی گنجد .

۱۴ وَ أَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا

و از ابرهای باران را آبی فراوان نازل کردیم .

« مُعْصِرَاتِ » جمع « مُعْصِرٍ » از ماده « عَصِرَ » به معنی "فشار" است که اشاره به ابرهای باران را است ، گویی خودش را می فشارد تا آب از درونش فروریزد . به گفته بعضی از دانشمندان ، هنگام تراکم ، سیستمی بر ابرها حاکم می شود که خود را می فشارد و در نتیجه باران از آن فرو می بارد و این تعبیر در حقیقت از معجزات علمی قرآن مجید محسوب می شود (به کتاب باد و باران صفحه ۱۲۶ مراجعه شود) . « ثَجَّاجٌ » از

ماده « تَجِج » (بر وزن حج) به معنی " فروریختن آب به صورت پی در پی و فراوان " است و باتوجه به این که « تَجَّاج » ، صیغه مبالغه است ، کثرت و فزونی بیشتری را بیان می کند و در مجموع معنی آیه چنین می شود که ما از ابرهای باران زا آبی فراوان و پی در پی فرورستادیم . نزول باران به خودی خود مایه خیر و برکت است ، هوا را لطیف می کند ، آلودگی ها را می شوید ، کثافات را با خود می برد ، گرمای هوا را فرومی نشاند و حتی سرما را تعدیل می کند ، از عوامل بیماری می کاهد و به انسان روح و نشاط می دهد .

۱۵ لُنْخَرِجِ بِهِ حَبًّا وَ نَبَاتًا

تا به وسیله آن دانه و گیاه بسیار برویانیم.

۱۶ وَ جَنَّاتٍ أَلْفَافًا

و باغ هایی پر درخت .

در حقیقت در این دو آیه به تمام مواد غذایی که انسان و حیوان از آن استفاده می کنند و از زمین می روید ، اشاره شده است ؛ زیرا قسمت

مهمی از آن ها را دانه های غذایی تشکیل می دهد (حَبًّا) و قسمت دیگری سبزیجات و ریشه هاست (وَ نَبَاتًا) و بخش دیگری نیز میوه ها و باغ ها می باشند (وَ جَنَّاتٍ) . « أَلْفَافٍ » به گفته « راغب » در « مفردات » اشاره به این است که درختان این باغ ها به قدری زیاد و انبوه است که به یکدیگر پیچیده شده اند . درست است که در این دو آیه تنها همین سه منفعت بزرگ برای نزول باران ذکر شده ، ولی بدون شک منافع باران منحصر به این ها نیست . اصولاً حدود ۷۰٪ بدن انسان را آب تشکیل می دهد و سرچشمه پیدایش همه موجودات زنده ، طبق صریح قرآن ، آب است ؛ « وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا » (۳۰ / انبیاء) . نه تنها بدن انسان که غالب کارخانه ها نیز بدون آب فلج می شود و نظام صنایع نیز فرو می ریزد . زیبایی چهره طبیعت و نشاط آن با آب است و بهترین جاده های تجاری و اقتصادی دنیا از طریق راه های آبی تشکیل می شود .

پیوند این آیات با مسأله « معاد »

در این آیات که مطرح شد، به مهم ترین مواهب الهی و اساسی ترین

ارکان زندگی انسان، یعنی «نور» و «ظلمت» و «حرارت» و «آب» و «خاک» و «گیاهان» اشاره شده است. بیان این نظام دقیق از یک سو دلیل روشنی است بر قدرت خداوند بر همه چیز، بنابراین جایی برای این سخن باقی نمی ماند که چگونه ممکن است خداوند بار دیگر مردگان را به زندگی و حیات بازگرداند همان گونه که در پاسخ منکران معاد در آیات آخر سوره «یس» نیز با کمال وضوح بیان شده است که می فرماید: «آیا کسی که آسمان ها و زمین را آفریده، قادر نیست همانند آن را بیافریند»؟ (۸۱ / یس).

از سوی دیگر این تشکیلات عظیم حتما هدفی دارد و این هدف مسلماً زندگی چند روزه دنیا نمی تواند باشد و به همین خوردنی ها و آشامیدنی ها و خواب و بیداری ها اکتفاء شود، بلکه حکمت خداوند ایجاب می کند که هدفی والاتر برای آن باشد یا به تعبیر دیگر «نشئه اولی» تذکری است برای «نشئه آخرت» و منزلگاهی است برای سیر طولانی بشر، همان گونه که در آیه ۱۱۵ سوره مؤمنون می فرماید: «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ: آیا گمان

کردید که شما را بیهوده آفریدیم و به سوی ما باز نمی گردید « ؟ و از طرفی مسأله خواب و بیداری که خود نمونه ای از مرگ و حیات مجدد است و مسأله زنده شدن زمین های مرده بر اثر نزول باران که صحنه معاد را همه سال در برابر چشمان انسان ها جلوه گر می کند ، اشاراتی است پرمعنی به مسأله رستاخیز و زندگی پس از مرگ ، همان گونه که در آیه ۹ سوره فاطر بعد از ذکر تجدید حیات زمین های مرده با نزول باران می فرماید : « كَذَلِكَ النُّشُورُ : رستاخیز نیز چنین است » .

سرانجام روز موعود فرا می رسد

۱۷ إِنَّ يَوْمَ الْفُضْلِ كَانَ مِيقَاتَا

روز جدایی میعادهمگان است .

تعبیر به « يَوْمَ الْفُضْلِ » تعبیر بسیار پرمعنایی است که بیانگر جدایی ها در آن روز عظیم است .

جدایی حق از باطل .

جدایی صفوف مؤمنان صالح از مجرمان بدکار .

جدایی پدر و مادر از فرزند و برادر از برادر .

« میقات » از ماده « وقت » به معنی "وقت معین و مقرر" است و این که به مکان های معینی که زائران خانه خدا از آن جا مُحرم می شوند ، میقات گفته می شود ، به خاطر آن است که در وقت معینی در آن جا اجتماع می کنند .

۱۸ یَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا

روزی که در « صور » دمیده می شود و شما فوج فوج وارد محشر می شوید .

از آیات قرآن به خوبی استفاده می شود که دو حادثه عظیم به عنوان « نفخ صور » واقع می شود . در حادثه اول نظام جهان هستی به هم می ریزد و تمام اهل زمین و همه کسانی که در آسمان ها هستند ، می میرند و در حادثه دوم جهان نوسازی می شود و مردگان به حیات جدید بازمی گردند و رستاخیز بزرگ انجام می گیرد . « نفخ » به معنی "دمیدن" و « صور » به معنی "شیپور" است که معمولاً آن را برای توقف قافله و

لشکر، یا برای حرکت آن به صدا درمی آورند و اهل قافله و لشگریان از آهنگ مختلف این دو صدا می فهمند که باید توقف کنند، یا حرکت نمایند. این تعبیر کنایه لطیف زیبایی از آن دو حادثه عظیم است و آن چه در این آیه آمده، اشاره به «نفخ صور دوم» است که «نفخه حیات و زندگی مجدد و رستاخیز» می باشد. این آیه می گوید: در آن روز فوج فوج وارد محشر می شوید، در حالی که آیه ۹۵ مریم می گوید: «هرکس در آن روز تنها است» و آیه ۷۱ اسراء می گوید: «هر گروهی با پیشوای خودشان وارد عرصه محشر می شوند». جمع میان این آیات چنین است که فوج فوج بودن مردم، منافاتی با این ندارد که هر فوج با رهبرش وارد محشر می شود و اما فرد بودن آن ها به خاطر این است که قیامت مواقف متعددی دارد، ممکن است در مواقف نخستین، مردم گروه گروه با رهبران هدایت یا گمراهی وارد محشر شوند، اما به هنگام قرار گرفتن در پای محکمه عدل الهی فرد فرد باشند و به تعبیر قرآن در آیه ۲۱ سوره ق هر کدام با یک نفر مأمور و یک گواه در آن جا حاضر می گردند

« وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ » .

۱۹ وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا

و آسمان گشوده می شود و به صورت درهای متعددی در می آید.

منظور از این « درها » چیست ؟ و گشوده شدن چه مفهومی دارد ؟ انسان در شرایط موجود در دنیا قادر به حرکت در آسمان ها نیست و اگر هم برای او امکان داشته باشد بسیار محدود است ، گویی شرایط موجود تمام درهای آسمان را به روی او بسته ، ولی در قیامت انسان از کُره خاکی آزاد می شود و درهای سفر به آسمان ها به روی او گشوده و شرایط آن فراهم می گردد . به تعبیر دیگر : روز قیامت نخست آسمان ها از هم متلاشی شده و به دنبال آن طبق آیه ۴۸ سوره ابراهیم ، آسمان هایی نوین و زمینی نو جای آن را می گیرد : « يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ » و در این حال درهای آسمان ها به روی زمینیان گشوده می شود و راه آسمان ها به روی انسان باز می گردد ، بهشتیان به سوی بهشت می روند و درهای بهشت به روی آنها گشوده خواهد

شد: «حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ: تازمانی که بهشتیان به سوی بهشت می آیند و درهای آن گشوده می شود و خازنان بهشت به آن ها می گویند درود بر شما» (۷۳ / زمر). و در همین جا است که فرشتگان از هر دری بر آن ها وارد شده و تبریک و تهنیت می گویند: «وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ» (۲۳ / رعد). و درهای دوزخ نیز به روی کافران گشوده می شود: «وَسَيَقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا» (۷۱ / زمر). و به این ترتیب انسان در عرصه ای قدم می گذارد که پهنایش به پهنای زمین و آسمان کنونی است: «وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ» (۱۳۳ / آل عمران).

۲۰ وَ سَيَّرَتِ الْجِبَالَ فَكَانَتْ سَرَابًا

و کوه ها به حرکت درمی آید و به صورت سرابی می شود .

«سیراب» از ماده «سرب» (بر وزن طرف) به معنی "راه رفتن در سرایشی" است و از آن جا که در بیابان ها در هوای گرم به هنگامی که انسان در سرایشی حرکت می کند، از دور تلالویی به نظرش می رسد که گمان می کند آب وجود دارد، در حالی که چیزی جز «شکست نور» نیست، پس به هر چیزی که ظاهری دارد اما حقیقتی در آن نیست، سراب گفته می شود. به این ترتیب آیه فوق آغاز این حرکت و پایان آن را بیان می کند و مراحل دیگر در آیات دیگر آمده است.

سرنوشت شی مرحله ای کوه ها در قیامت

از جمع بندی آیات مختلف قرآن درباره «سرنوشت کوه ها در قیامت» به دست می آید، کوه ها مرحله ای را به شرح زیر طی می کنند: ۱ کوه هابه «حرکت» درمی آید (۱۰/طور). ۲ از جاکنده می شود و «سخت درهم کوبیده» می گردد (۱۴/حاقه). ۳ به صورت «توده ای از شبلم های متراکم» درمی آید (۱۴/مزمّل). ۴ به شکل «پشم زده شده» درمی آید که با تندباد حرکت می کند (۵/قارعه). ۵ به صورت «گرد و غبار» در فضا پراکنده می شود (۵ و ۶ / واقعه). ۶ بالاخره چنان که در این آیه آمده است، تنها اثری از آن باقی می ماند

و همچون «سرابی» از دور نمایان خواهد شد و به این ترتیب سرانجام کوه ها از صفحه زمین برچیده می شود و زمین صاف و هموار می گردد: «وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسِيفًا، فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا: از تو درباره کوه ها سؤال می کنند، بگو: پروردگرم آن ها را بر باد می دهد و زمین را صاف و هموار می سازد» (۱۰۵ و ۱۰۶ / طه).

درواقع کوه ها به شکل غباری درفضا به وضعی سراب مانند درمی آیند. آن جا که کوه با آن عظمت و صلابت، چنین سرنوشتی پیدا کند، مشخص است که چه دگرگونی ها در جهان به موازات آن روی می دهد؟ همچنین افراد یا قدرت هایی که در زندگی این جهان، ظاهری همچون کوه داشتند، در آن جا سرابی بیش نخواهند بود. قابل توجه این که در آیات گذشته، کوه ها به عنوان میخ ها و زمین به عنوان گهواره معرفی شده بود و در آیات مورد بحث می گوید: آن روز که فرمان فنای جهان صادر می شود، آن گهواره به هم می خورد و این میخ های عظیم از جا کنده خواهد شد، روشن است هنگامی که میخ های چیزی

را بکشند ، از هم متلاشی می شود .

جهنم ، کمینگاه بزرگ

۲۱ إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا

جهنم، کمینگاهی است بزرگ .

« مِرْصَاد » اسم مکان است به معنی "جایگاهی که در آن کمین می کنند" و در این که چه کسی در دوزخ در کمین طغیانگران است ؟ ، گفته اند : فرشتگان عذاب ، زیرا طبق آیه ۷۱ سوره مریم ، همه انسان ها اعم از نیک و بد از کنار دوزخ یا از بالای آن عبور می کنند (وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَاوَدُّهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا) در این گذرگاه عمومی و همگانی فرشتگان عذاب در کمینند و دوزخیان را می ربایند. و اگر به معنی صیغه مبالغه تفسیر کنیم ، خود دوزخ در کمین آن ها قرار دارد و هر کدام از طغیانگران به آن نزدیک می شوند ، آن ها را به سوی خود می کشانند و در کام خود فرومی برد، به هر حال از این گذرگاه عمومی، احدی از سرکشان نمی توانند بگذرند ؛ یا فرشتگان عذاب آن ها را می ربایند و یا جاذبه شدید جهنم.

و محلّ بازگشتی برای طغیانگران.

« مَاب » به معنی "مرجع و محل بازگشت" است و گاه به معنی "منزلگاه و قرارگاه" می آید و در این جا به همین معنی است.

مدت های طولانی در آن می مانند .

« اَحْقَاب » جمع « حُقْب » (بر وزن قفل) به معنی "مدت نامعلومی از زمان" است . معروف در میان مفسران این است که منظور از « اَحْقَاب » در این جا این است که مدت هایی طولانی و سالیان دراز پی در پی می آید و می گذرد ، بی آن که پایان یابد و هر زمانی که می گذرد ، زمان دیگری جانشین آن می شود . در بعضی روایات نیز آمده است که این آیه درباره گنهکارانی است که سرانجام پاک می شوند و از دوزخ آزاد می گردند نه کافرانی که مخلد در آتشند . (۱)

۲۴ لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا

در آن جا نه چیز خنکی می چشند و نه نوشیدنی گوارایی .

۲۵ إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَاقًا

جز آبی سوزان و مایعی از چرک و خون .

« حَمِيمٌ » به معنی " آب بسیار داغ " و « غَسَاقٌ » به معنی " چرک و خونی است که از زخم جاری می شود " و بعضی آن را به معنی " مایعات بدبو " تفسیر کرده اند . در این دو آیه به گوشه کوچکی از عذاب های بزرگ جهنم اشاره کرده و می افزاید : « آن ها در آن جا نه چیز خنکی می چشند که گرمای وحشتناک دوزخ را فرونشانند و نه نوشیدنی گوارایی که عطش شدید آن ها را تسکین بخشد و نمی نوشند به جز آب بسیار داغ چرکین بدبو » .

۲۶ جَزَاءً وِفَاقًا

ص: ۴۳

این مجازاتی است موافق و مناسب (اعمال آن ها) .

از آیات قرآن استفاده می شود که حداقل بسیاری از کیفرهای قیامت ، تجسمی است از اعمال دنیای انسان ها ، چنان که در آیه ۷ سوره تحریم می خوانیم : « ای کافران امروز عذر میخواهید ، چرا که جزای شما تنها اعمالی است که انجام می دادید » (که اکنون تجسم یافته و در برابر شما حضور پیدا کرده) .

۲۷ اِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا

چرا که امیدی به حساب نداشتند.

در این آیه علت این مجازات را توضیح می دهد . بی اعتنایی به حساب و روز جزا مایه طغیان و سرکشی و ظلم و ستم آن ها شد و آن ظلم و فساد چنین سرنوشت دردناکی را برای آنان فراهم ساخت . در حقیقت عدم ایمان به حساب ، عاملی است برای طغیان و آن هم عاملی است برای آن کیفرهای سخت . آیه بیانگر این واقعیت است که آنان هیچ گاه انتظار و ترسی از حساب و کتاب نداشتند ، یا به تعبیر دیگر

حساب روز قیامت را به دست فراموشی سپرده و از برنامه زندگی خود کاملاً حذف کرده بودند و طبیعی است که چنین افرادی آلوده گناهان عظیمی شوند و سرانجام گرفتار این عذاب های سخت و دردناک .

۲۸ وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَّابًا

و آیات ما را به کلی تکذیب کردند .

پیدا است که آیات در این جا معنی گسترده ای دارد که همه آیات توحید و نبوت و تشریح و تکوین و معجزات انبیاء و احکام و سنن را شامل می شود و با توجه به تکذیب این همه نشانه ها و آیات الهی که جهان تکوین و تشریح را پر کرده ، باید تصدیق کنیم که آن مجازات برای چنین اشخاصی جزاء وفاق و کیفر مناسب است .

۲۹ وَ كُلُّ شَيْءٍ أَخْصَيْنَاهُ كِتَابًا

و ماهمه چیز را احصاء و ثبت کرده ایم .

آیه بالا هشدار می دهد به این طغیانگران و تأکیدی بر مسأله وجود موازنه میان « جرم » و « جریمه » و حاکمیت « جزای وفاق » است .
این

حقیقت که تمام کارهای انسان اعم از کوچک و بزرگ ، صغیره و کبیره ، آشکار و پنهان و حتی نیت و عقاید انسان ثبت و ضبط می شود ، در بسیاری از آیات قرآن منعکس است . در یک جا می فرماید: « هرکاری را که انجام دادند، درنامه های اعمالشان ثبت است و هر عمل کوچک و بزرگی نوشته می شود » (۵۲ و ۵۳ / قمر) . و در جای دیگر می فرماید : « إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ : رسولان ما آن چه نیرنگ می کنید ، می نویسند » (۲۱ / یونس) . و در جای دیگر آمده : « وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَارَهُمْ : ما آن چه رازپیش فرستاده اند و همچنین تمام آثار آن هارامی نویسیم » (۱۲ / یس) . و لذا هنگامی که نامه اعمال مجرمان رابه دست آن ها می دهند ، فریادشان بلند می شود ، می گویند : « يَا وَيْلَتْنَا مَا لِي هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا : ای وای بر ما، این چه کتابی است که هیچ کار کوچک و بزرگی نیست مگر این که آن را ثبت کرده است » ؟ (۴۹ / کهف) بدون شك کسی که این واقعیت را با تمام قلبش باور کند ، در انجام کارها بسیار دقیق و حسابگر خواهد بود و همین اعتقاد مانع بزرگی میان انسان و گناه ایجاد می کند و از عوامل مهم تربیت محسوب می شود .

۳۰ فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا

پس بچشید که چیزی جز عذاب بر شما نمی افزایم.

این جزای کسی است که وقتی آیات الهی برای او خوانده می شد، « جز بر نفرتش چیزی نمی افزود » (وَ مَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا) (۴۱ / اسراء). این است سزای کسی که از هیچ گناهی رویگردان نبود و به هیچ کار خیری علاقه نداشت . در حدیثی از پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود : « این آیه شدیدترین آیه ای است که در قرآن مجید درباره دوزخیان آمده است » (۱).

بخشی از پاداش عظیم پرهیزگاران

۳۱ إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا

ص: ۴۷

برای پرهیزگاران مسلما پیروزی بزرگی است .

« مَفَاز » اسم مکان یا مصدر میمی از ماده « فوز » به معنی " رسیدن به خیر و نیکی توأم با سلامت " است و به معنی " نجات و پیروزی " که لازمه این معنی است نیز آمده و با توجه به این که « مَفَازا » به صورت نکره ذکر شده ، اشاره به پیروزی عظیم و رسیدن به خیر و سعادت بزرگی است .

۳۲ حَدَائِقُ وَ اَعْنَابَا

باغ هایی سرسبز و انواعی از انگورها.

« حَدَائِقُ » جمع « حدیقه » به معنی باغ و بستان خرم و سرسبز و پردرخت است که دیوار گرداگرد آن کشیده شده و از هر نظر محفوظ است . « راغب » در « مفردات » می گوید : « حدیقه » در اصل به زمینی می گویند که دارای آب است ، همچون « حدقه » چشم که همیشه آب در آن وجود دارد . جالب این که از میان تمام میوه ها در این جا روی انگور تکیه شده ، به خاطر مزایای فوق العاده ای که این میوه در میان میوه ها دارد، زیرا به گفته دانشمندان غذاشناس «انگور» علاوه بر این که از نظر خواص ، یک غذای کامل محسوب می شود و مواد غذایی آن بسیار نزدیک به شیر مادر است ، دو برابر گوشت در بدن ایجاد حرارت می کند. گذشته از این به قدری مواد مفید در آن وجود دارد که می توان گفت یک داروخانه طبیعی است . « انگور » دارای خاصیت ضد سم ، مفید برای تصفیه خون ، دفع رماتیسم ، نقرس و عامل مبارزه با افزایش اوره خون است . علاوه بر این ها انگور اعصاب را تقویت کرده و تولید نشاط کرده و به خاطر داشتن انواع ویتامین ها ، به انسان نیرو و توان می بخشد. این ها گوشه ای از آثار و خواص انگور است و لذا در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم : « خَيْرُ فَوَاكِهِكُمُ الْعِنَبُ : بهترین میوه های شما انگور است » . (۱)

ص : ۴۸

سوره نَبَأُ

۳۳ وَ كَوَاعِبِ أَرْبَابِ

ص: ۴۹

و حوریانی بسیار جوان و هم سن و سال .

« كَوَاعِبُ » جمع « كاعب » به معنی "دوشیزه ای است که تازه برآمدگی سینه او آشکار شده" و اشاره به آغاز جوانی است و « اَثْرَابُ » جمع « تَرَب » (بر وزن حزب) به معنی " افراد هم سن و سال " است و بیشتر در مورد جنس مؤنث به کار می رود و به گفته بعضی در اصل از « ترائب » به معنی " دنده های قفسه سینه " گرفته شده که شباهت زیادی با هم دارند . این هم سن و سال بودن در میان خود زنان بهشتی است ، یعنی همگی جوان و همسان در زیبایی و حُسن و جمال و اعتدال قامتند .

۳۴ وَ كَأْسَا دِهَاقَا

و جام هایی لبریز و پیایی (از شراب طهور) .

« كَأْسُ » (بر وزن رأس) به معنی " جام مملو از نوشیدنی " است و گاه به خود جام یا محتوای آن نیز اطلاق می شود . « دِهَاق » به معنی " لبریز " ، " پی در پی " و " صاف و زلال " است . بنابراین اگر مجموع این معانی را در نظر بگیریم ، مفهوم آیه چنین می شود که برای بهشتیان

ص: ۵۰

جام های مملو از شراب طهور ، زلال ، لبریز و پی در پی می آورند .

۳۵ لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِدًّا

در آن جا نه سخن لغو و بیهوده ای می شنوند و نه دروغی .

یکی از مواهب بزرگ بهشتیان این است که در آن جا اثری از دروغ پردازی ها ، بیهودگی ها ، تهمت ها و افتراها ، تکذیب حق ، توجیه باطل و گفتگوهای ناهنجاری که قلب پرهیزگاران را در این دنیا آزار می دهد ، وجود نخواهد داشت و به راستی چه زیبا است آن محیطی که اثری از این سخنان ناموزون و رنج آور در آن وجود ندارد و طبق آیه ۶۲ سوره مریم « جز سلام و تحیت و سخنان مسالمت آمیز در آن جا چیزی نمی شنوند » (لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا) .

۳۶ جَزَاءٌ مِّن رَّبِّكَ عَطَاءٌ حِسَابًا

این جزایی است از سوی پروردگارت و عطیه ای است کافی .

« رَبِّ » (پروردگار) همراه با ضمیر مخاطب و توأم با کلمه « عَطَاءٌ » بیانگر لطف فوق العاده ای است که در این پاداش ها نهفته است . واژه

« حسابا » به عقیده بسیاری از مفسران در این جا به معنی « کافیا » می باشد ، چنان که گاه گفته می شود « أَحْسَبْتُ » یعنی آن قدر به او بخشیدم که گفت : « حَسْبِي » (کافی است) . (۱) در حدیثی از امیرمؤمنان علی آمده است که در قیامت خداوند حسنات مؤمنان را حساب می کند و هر حسنه را ده برابر تا هفتصد برابر پاداش مرحمت می کند، همان گونه که در قرآن فرموده: «جَزَاءٌ مِنْ رَبِّكَ عَطَاءٌ حِسَابًا».(۲)

۳۷ رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنُ لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا

همان پروردگار آسمان ها و زمین و آن چه در میان آن دو است، پروردگار رحمان و هیچ کس حق ندارد بی اجازه او سخنی بگوید (یا شفاعتی کند) .

آری آن کس که مالک این جهان باعظمت و مدبر و مربی آن است

ص: ۵۲

۱- تفسیر « بیضاوی » ، ذیل آیه مورد بحث .

۲- تفسیر « نور الثقلین » ، جلد ۵ ، صفحه ۴۹۵ ، حدیث ۲۹ .

و رحمتش همه جا و همه کس را فرا گرفته ، هم او بخشنده آن همه عطایا در قیامت به نیکان و پاکان است . درحقیقت این آیه اشاره ای به این واقعیت است که اگر خداوند چنین وعده هایی را به متقین می فرماید، گوشه ای از آن را در این دنیا به صورت رحمت عامش به اهل آسمان ها و زمین نشان داده است . و در پایان آیه می فرماید : « و هیچ کس حق ندارد بی اجازه او در پیشگاهش سخنی بگوید ، یا شفاعتی کند » (لایْمَلُکُونَ مِنْهُ خِطَابًا) . ضمیر در « لایْمَلُکُونَ » ممکن است به همه اهل آسمان ها و زمین برگردد ، یا تمام متقین و طاغیان که در عرصه محشر برای حساب و جزاء جمع می شوند و اشاره به این است که هیچ کس را در آن روز حق اعتراض و چون و چرا نیست ، زیرا آن قدر حساب الهی دقیق و عادلانه است که جایی برای « چون و چرا » باقی نمی ماند . علاوه براین، هیچ کس حق شفاعت ندارد جز به اذن او « مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ » (۲۵۵ / بقره) .

۳۸ يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أِذِنَ

روزی که آن فرشته بزرگ روح القدس با همه فرشتگان صف زده و به نظم برخیزند و هیچ کس سخن نگوید جز آن کسی که خدای مهربانش اذن دهد و او سخن به صواب گوید.

بدون شک قیام «روح» و «فرشتگان» در آن روز در یک صف و سخن نگفتن جز به اذن خداوند رحمان، فقط برای اجرای فرمان او است، آن‌ها در این جهان نیز «مدبرات امر» و مُجری فرمان‌های او هستند و در عالم آخرت این امر واضح‌تر خواهد بود. منظور از «روح» در این جا یکی از فرشتگان بزرگ الهی است که طبق بعضی از روایات حتی از جبرئیل برتر است، چنان که در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم: «او فرشته‌ای است بزرگ‌تر از جبرئیل و میکائیل» (۱). این مخلوق بزرگ الهی خواه از فرشتگان باشد، یا

ص: ۵۴

موجود دیگری، در قیامت همراه ملائکه آماده اطاعت فرمان او هستند و چنان هول و اضطراب محشر همه را فرا گرفته که هیچ کس را یاری سخن گفتن نیست و آن گاه که ذکری یا سخنی بگویند، یا شفاعتی کنند، تنها به اذن پروردگار است، حمد و ثنای او می گویند و یا شفاعت برای آن ها که شایسته شفاعتند. در حدیثی از امام صادق آمده است؛ درباره این آیه سؤال کردند، فرمود: «به خدا سوگند در روز قیامت به ما اجازه داده می شود و سخن می گوئیم». راوی سؤال می کند: «در آن روز شما چه می گوئید؟» فرمود: «تمجید و ستایش پروردگارمان را می کنیم و بر پیامبران درود می فرستیم و برای پیروانمان شفاعت می کنیم و خداوند شفاعت ما را رد نمی کند».^(۱) از این روایت استفاده می شود که انبیاء و امامان معصوم نیز در صف فرشتگان و روح قرار می گیرند و از کسانی که به آن ها اجازه سخن گفتن و مدح و ثنای

ص: ۵۵

خداوند و شفاعت ، داده می شود ، آن ها هستند . تعبیر « صوابا » دلیل بر این است که اگر ملائکه و روح یا انبیاء و اولیاء برای کسانی شفاعت کنند ، آن هم روی حساب است و بی دلیل نیست .

۳۹ ذَلِكِ الْيَوْمِ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ مَا بَا

آن روز حق است، هر کس بخواهد راهی به سوی پروردگارش برمی گزیند .

« حَقٌّ » به معنی چیزی است که ثابت است ، واقعیت دارد و تحقق می یابد و این معنی در مورد قیامت کاملاً صادق است ، به علاوه روزی است که « حَقٌّ » هر کس به او داده می شود ، حقوق مظلومان از ظالمان گرفته خواهد شد و « حقایق » و اسرار درون به ظهور می پیوندد، بنابراین روزی است به تمام معنی حق. « مَاب » به معنی "محل بازگشت" است ، به معنی "طریق و راه" نیز آمده است . تمام اسباب این حرکت الهی فراهم است، راه و چاه ارائه شده، انبیاء به قدر کافی ابلاغ فرمان حق کرده اند، عقل انسانی نیز که پیامبری از درون اوست ، سرنوشت

طاغیان و پرهیزگاران را به خوبی تبیین کرده و « دادگاه » و « دادخواه » و « دادرس » نیز تعیین گردیده ، تنها چیزی که باقی مانده ، تصمیم قاطع انسان است ، که با استفاده از اختیاری که خدا به او داده است ، راه را برگزیند و پیش رود .

کافران می گویند : ای کاش خاک بودیم

۴۰ إنا أنذرناكم عذابا قريبا يوم ينظر المرء ما قدمه يداؤه و يقول الكافر يا ليتني كنت ترابا

و ما شما را از عذاب نزدیکی بیم می دهیم ، این عذاب در روزی خواهد بود که انسان آن چه را از قبل بآدمت های خود فرستاده می بیند و کافر می گوید : «ای کاش خاک بودم».

عمر دنیا هر قدر باشد، در برابر عمر آخرت ساعتی بیش نیست. از آیات مختلف قرآن و روایات اسلامی استفاده می شود که اعمال انسان در آن روز به صورت های مناسبی مجسم شده و در برابر او ظاهر می شوند، او به راستی اعمال خویش را می بیند و از مشاهده منظره

اعمال بدش در وحشت و ندامت و حسرت فرو می رود و از دیدن اعمال حسنه اش ، شاد و مسرور می گردد و اصولاً یکی از بهترین پاداش های نیکوکاران و یکی از بدترین کیفرهای بدکاران ، همین اعمال مجسم آن ها است که همراهشان خواهد بود . و این از شگفتی های عالم قیامت است که اعمال آدمی در آن جا مجسم می گردد و انرژی ها تبدیل به ماده شده ، جان می گیرد . تعبیر به «قَدَمْتُ یَدَاہ» (دو دست او آن را از پیش فرستاده) به خاطر آن است که انسان غالب کارها را با دست انجام می دهد ، ولی مسلماً منحصر به اعمال دست نیست ، بلکه آن چه با زبان و چشم و گوش نیز انجام می دهد ، همه مشمول این قانون است . به هر حال کفار بعد از آنکه اعمال تمام عمر خود را همه در برابر خویش حاضر می بینند ، آن چنان در اندوه و حسرت فرومی روند که می گویند : ای کاش خاک بودیم . و ای کاش بعد از آن که انسان شدیم و مردیم ، هرگز پس از مردن و خاک شدن ، زندگی تازه ای در رستاخیز نمی یافتیم . البته آن ها می دانند که خاک هم از آن ها بهتر است ، چراکه خاک یک دانه

می گیرد و گاه صدها دانه پس می دهد ، خاک منبع انواع مواد غذایی و معادن و سایر برکات است ، خاک بستر انسان و گاهواره زندگی او است و بی آن که کمترین ضرری داشته باشد ، آن همه فایده دارد ، اما آن ها یکی از فواید خاک را ندارند ولی معدن ضررهای بسیارند. آری کار انسانی که اشرف مخلوقات است، گاه بر اثر کفر و گناه به جایی می رسد که آرزو می کند در صف یکی از موجودات بی روح و پست باشد.

راه حل روشن ده گانه برای مسأله « جبر و اختیار »

این مسأله از قدیمی ترین مسایلی است که در میان دانشمندان مطرح بوده ؛ گروهی طرفدار آزادی اراده انسان و گروهی طرفدار جبر بوده اند و هر کدام دلایلی برای اثبات مقصود خود آورده اند. ولی جالب این است که هم « جبریین » و هم « طرفداران اختیار » در عمل اصل اختیار و آزادی اراده را به رسمیت شناخته و پذیرفته اند . این وجدان عمومی و فطرت همگانی که یکی از روشن ترین دلایل اختیار

است ، به صورت های گوناگونی در زندگی انسان تجلی می کند ، زیرا اگر انسان خود را در اعمالش مجبور می دانست و اختیاری برای خود قایل نبود ، چرا :

۱ گاه به خاطر اعمالی که انجام داده و یا به خاطر اعمالی که انجام نداده ، پشیمان می شود و تصمیم می گیرد در آینده از تجربه گذشته استفاده کند ، این حالت ندامت برای طرفداران عقیده جبر فراوان است ، اگر اختیاری در کار نیست ، ندامت چرا ؟ ۲ بدکاران را همه ملامت و سرزنش می کنند ، اگر جبر است ، سرزنش چرا ؟ ۳ نیکوکاران را مدح و تمجید و ستایش می نمایند . ۴ در تربیت و تعلیم فرزندان می کوشند تا آن ها سعادتمند شوند و اگر همه مجبورند ، تعلیم چه مفهومی دارد ؟ ۵ برای بالابردن سطح اخلاق جامعه ، همه دانشمندان بدون استثناء تلاش دارند . ۶ انسان از خطاهای خود توبه می کند ، با قبول اصل جبر توبه معنی ندارد . ۷ انسان بر کوتاهی هایی که کرده حسرت می خورد ، چرا ؟

۸ در تمام دنیا بدکاران و مجرمان را محاکمه می کنند و آن ها را تحت بازپرسی شدید قرار می دهند ، کاری که از اختیار بیرون است ، دیگر بازپرسی و محاکمه ندارد . ۹ در همه دنیا و میان تمام اقوام اعم از خداپرستان و مادیین برای مجرمان مجازات قایلند ، مجازات بر کاری که مجبور بوده ؟ ۱۰ حتی طرفداران مکتب جبر هنگامی که کسی به منافع و حیثیت آن ها تجاوز کند، فریاد می کشند و او را مقصر می شمارند و به دادگاه می کشانند ، همه این ها نشان می دهد که اصل آزادی اراده ، فطری همه انسان ها و موافق وجدان عمومی بشر است ، نه تنها عوام که همه خواص و همه فلاسفه در عمل چنین اند و حتی جبری ها در عمل اختیاری هستند . و جالب این که قرآن مجید نیز کرارا بر همین مسأله تکیه کرده نه تنها در آیات مورد بحث می فرماید: « فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ مَا بَا : هر کس بخواهد می تواند راهی را به سوی پروردگارش برگزیند » ، بلکه در آیات دیگر نیز روی مشیت و اراده انسان بسیار تکیه کرده است که ذکر همه آن ها طولانی می شود ،

تنها به سه آیه زیر اکتفامی کنیم: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»: ما راه را به انسان نشان دادیم، خواه پذیرا شود و شکرگزار گردد یا مخالفت کند و کفران نماید» (۳/دهر). و در آیه ۲۹ سوره کهف می فرماید: «فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ: هر کس می خواهد ایمان بیاورد و هر کس نمی خواهد، راه کفر پیش گیرد» (ولی بدانند ما برای کفران آتش عظیمی فراهم ساخته ایم). و نیز در آیه ۲۹ دهر می خوانیم: «إِنَّ هَذِهِ تَذْكَرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَيْهِ سَبِيلًا: این تذکری است، هر کس بخواهد راهی به سوی پروردگارش انتخاب می کند».

چرا برخی افراد به سرنوشت جبری معتقدند؟

طرفداری گروهی از مسأله جبر تنها به خاطر پاره ای از مشکلات فلسفی و استدلالی نبوده بلکه عوامل مهم روانی و اجتماعی دیگری بدون شک در پیدایش و ادامه این عقیده دخالت داشته است. بسیاری از افراد عقیده به «جبر» یا «سرنوشت جبری» یا «قضا و قدر» به معنی جبری آن را که همه ریشه های مشترکی دارند، به خاطر فرار از زیر بار مسؤولیت ها پذیرفته اند یا این عقیده را پوششی برای شکست ها و ناکامی های خود که بر اثر کوتاهی و سهل انگاری حاصل شده، قرار داده اند. و یا پوششی برای هوس های سرکش خویش که «می خوردن ما را حق ز ازل می دانسته و ما برای این می خوریم که علم خداوند جهل نشود».

گاه استعمارگران برای درهم کوبیدن مقاومت مردم و خاموش کردن آتش قهر ملت ها ، با توسل به این عقیده خود را بر همه تحمیل می کردند که سرنوشت شما از اول همین بوده و غیر از تسلیم و رضا هیچ چاره ای نیست . با قبول این مکتب اعمال همه جنایتکاران موجه می شود و گناه همه گنهکاران توجیه منطقی می یابد و فرقی میان مطیع و مجرم باقی نخواهد ماند .

خداوندا ! ما را از شرّ عقاید انحرافی و پی آمدهای آن حفظ فرما.

پایان سوره نَبَأُ

ص: ۶۳

سوره نازعات

سوگند به این فرشتگان پر تلاش

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ وَ النَّازِعَاتِ غَرْقًا

سوگند به فرشتگانی که ارواح مجرمان را به شدت از بدن هایشان برمی کشند .

۲ وَ النَّاشِطَاتِ نَشْطًا

و فرشتگانی که ارواح مؤمنان را با مدارا و نشاط جدا می سازند .

۳ وَ السَّابِغَاتِ سَبْغًا

و سوگند به فرشتگانی که در اجرای فرمان الهی با سرعت حرکت می کنند .

۴ فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا

ص: ۶۴

و سپس بریکدیگر سبقت می گیرند .

۵ فَالْمُدْبِرَاتِ أَمْرًا

و آن ها که امور را تدبیر می کنند .

« نازعات » از ماده « نزع » به معنی "چیزی را از جابرکندن و یا کشیدن" است ، مانند کشیدن کمان به هنگام پرتاب تیر و گاه این واژه در امور معنوی نیز به کار می رود ، مانند نزعِ عداوت یا محبت از قلب به معنی برکندن آن . « غَرَقَ » (بر وزن فرق) به گفته « ابن منظور » در « لسان العرب » اسمی است که جانشین مصدر شده و به معنی " اغراق " است و اغراق در اصل به معنی "کشیدن کمان تا آخرین نقطه ممکن" است ، سپس به معنی مبالغه در هر کار آمده است . و از این جا به خوبی روشن می شود که آن چه در آیه فوق آمده ، به معنی غرق شدن نیست بلکه به معنی " انجام یک کار تا سر حد امکان " است . « نَاشِطَاتِ » از ماده « نشط » (بر وزن هشت) در اصل به معنی " گشودن گره هایی است که به آسانی باز می شود " و به چاه هایی که عمق کمی دارد و دلو به

آسانی و با یک حرکت از آن بیرون می آید « انشاط » گفته می شود و به شترهایی که بانددک اشاره ای ، به سرعت حرکت می کنند، نیز « نشیطه » می گویند و لذا به طور کلی این واژه در هر نوع حرکتی که با سهولت انجام می شود، به کار می رود. « سابحات » از ماده « سَبَحَ » (بر وزن سطح) به معنی "حرکت سریع در آب یا در هوا" است ، لذا در مورد شنا کردن در آب و یا حرکت سریع اسب و با سرعت به دنبال کاری رفتن گفته می شود، « تسبیح » که به معنی پاک شمردن خداوند از هر عیب و نقص است نیز از همین معنی گرفته شده ، گویی کسی که تسبیح می گوید ، با سرعت در عبادت پروردگار به پیش می رود .

« سابقات » از ماده « سَبَقَ » به معنی "پیشی گرفتن" است و از آن جا که پیشی گرفتن معمولاً بدون سرعت ممکن نیست گاه از این ماده مفهوم سرعت نیز استفاده می شود . « مُدَبِّرَات » از ماده « تدبیر » به معنی "عاقبت چیزی را اندیشیدن" است و از آن جا که عاقبت اندیشی و آینده نگری ، سبب سامان یافتن کار به نحو احسن می گردد ، واژه « تدبیر » در این معنی نیز به کار می رود .

اکنون باتوجه به آن چه در معنی لغات این آیات گفته شد ، به سراغ تفسیر آن ها می رویم .

این سوگندهای پنجگانه که درابتدا در هاله ای از ابهام فرورفته ، ابهامی که انگیزه « اندیشه » بیشتر و عمیق تر و سبب جولان ذهن و دقت و بررسی است ، اشاره به چه کسان ، یا چه چیزهایی است ؟ منظور از این سوگندها "فرشتگانی" است که مأمور قبض ارواح کفار و مجرمانند که آن هارا به شدت از بدن هایشان برمی کشند ، ارواحی که هرگز حاضر به تسلیم در برابر حق نبودند . و فرشتگانی که مأمور قبض ارواح مؤمنانند که با مدارا و نرمش و نشاط آن ها را جدا می سازند . و فرشتگانی که در اجرای فرمان الهی باسرعت حرکت می کنند ، سپس بر یکدیگر پیشی می گیرند و سرانجام امور جهان را به فرمان او تدبیر می کنند . در روایتی از امیرمؤمنان علی می خوانیم که در تفسیر آیه اول فرمود : « منظور فرشتگانی است که ارواح کفار را از بدن هایشان به شدت بیرون می کشند ،

آن چنان که تیرانداز، کمان را تا آخرین مرحله می کشد « (۱).

مراحل پنجگانه اجرای فرمان های الهی توسط فرشتگان

البته می توان همین تفسیر را به صورت کلی تر و عمومی تری بیان کرد که مسأله قبض ارواح مؤمنان و کفار یکی از مصادیق آن باشد نه تمام محتوای آن ، به این ترتیب که گفته شود منظور از این سوگندها در مجموع فرشتگان است در رابطه با اجرای کل فرمان های الهی که اجرای این فرمان ها در پنج مرحله به شرح زیر تحقق می یابد :

۱ حرکت شدید نخستین به دنبال تصمیم گیری قاطع.

۲ مرحله راه افتادن آرام .

۳ مرحله سرعت گرفتن . ۴ مرحله پیشی جستن.

۵ تدبیر و سامان دادن امور .

ولی به هر حال برنامه فرشتگان در زمینه قبض ارواح کفار و

ص: ۶۸

مؤمنان یکی از مصادیق این مفهوم کلی است و زمینه ساز بحث های آینده این سوره درباره معاد محسوب می شود . آخرین سخن که در این جا باید گفته شود این است که همه این سوگندها برای بیان مطلبی است که صریحا در آیه ذکر نشده، ولی از قرینه مقام و همچنین از آیات بعد به خوبی روشن می شود، هدف این است که بگوید: « سوگند به این امور که همه شما سرانجام مبعوث و محشور می شوید و قیامت و رستاخیز حق است » .

۶ یَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ

در آن روز که زلزله های وحشتناکی همه چیز را به لرزه درمی آورند .

۷ تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ

و به دنبال آن حادثه دومین (صیحه عظیم) رخ می دهد .

« راجِفَه » از ماده « رَجَفَ » (بر وزن کشف) به معنی " اضطراب و لرزه شدید " است و از آن جا که اخبار فتنه انگیز مایه اضطراب جامعه

می شود، به آن « اراجیف » می گویند . « رادِفَه » از ماده « ردف » (بر وزن حرف) به معنی شخصی یا چیزی است که به دنبال دیگری قرار می گیرد و لذا به شخصی که دنبال سر دیگری سوار بر مرکب می شود « ردیف » می گویند . منظور از « راجِفَه » همان صیحه نخستین یا "نفخ صوراول" است که شیپور فناء جهان و زلزله نابودی دنیا است و « رادِفَه » اشاره به صیحه دوم یا "نفخ صورثانی" است که نفخه حیات و رستاخیز و بازگشت به زندگی جدید است . بنابراین آیه شبیه چیزی است که در آیه ۶۸ سوره زمر آمده است : « در صور دمیده می شود و تمام کسانی که در آسمان ها و زمین هستند ، مدهوش می شوند و می میرند ، مگر آن ها که خدا بخواهد ، سپس بار دیگر در صور دمیده می شود ناگهان همه به پامی خیزند و در انتظار حسابند » .

۸ قُلُوبٌ یَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ

دل هایی در آن روز سخت مضطرب است.

« واجِفَه » از ماده « وَجَفَ » (بر وزن حذف) و در اصل به معنی

"سرعت سیر" است و از آن جا که حرکت سریع باعث لرزه و اضطراب است ، این واژه در معنی "شدت اضطراب" نیز به کار می رود .

۹ أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ

و چشم های آنان از شدت ترس فروافتاده .

این اضطراب درونی به قدری شدید است که آثار آن در تمام وجود گنهکاران ظاهر می شود . در آن روز چشم ها به گودی می نشینند ، از حرکت باز می ایستند و خیره می شود و گویی دید خود را از شدت ترس از دست می دهد.

۱۰ يَقُولُونَ ءَاِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِى الْحَافِرَةِ

(ولی امروز) می گویند: آیا ما به زندگی مجدد باز می گردیم؟

«حافره» از ماده «حفر» در اصل به معنی "کندن زمین" است و اثری که از آن باقی می ماند ، « حفره » نامیده می شود ، سپس « حافره » به عنوان کنایه در حالت نخستین استعمال شده ، زیرا انسان از راهی که می رود زمین را با پای خود حفر می کند و جای پای او باقی می ماند و

هنگامی که بازمی گردد، در همان « حفره های نخستین » گام می نهد و لذا این واژه به معنی حالت اول آمده است .

۱۱ إِذَا كُنَّا عِظَامًا نَخْرَةً

آیا هنگامی که استخوان های پوسیده ای شدیم (ممکن است زنده شویم) ؟

«نَخْرَه» صفت مشبّهه است از ماده «نخر» (بر وزن «نخل» و همچنین بر وزن «شجره») در اصل به معنی "درخت پوسیده و توخالی" است که وقتی باد بر آن می وزد صدای کند و لذا به صدایی که در بینی می پیچد «نخیر» می گویند، سپس این کلمه در مورد هر موجود پوسیده و متلاشی شده به کار رفته است . این همان چیزی است که همواره منکران معاد روی آن تکیه می کردند و می گفتند : باور کردنی نیست که استخوان پوسیده بار دیگر لباس حیات بر تن بپوشد، چرا که فاصله میان آن و یک موجود زنده را بسیار زیاد می دیدند ، در حالی که فراموش کرده بودند که در آغاز نیز از همان خاک آفریده شده اند. این جمله محذوفی دارد و در تقدیر چنین است «إِذَا كُنَّا عِظَامًا نَخْرَةً أَتْنَا لَمَبْعُوثُونَ».

۱۲ قَالُوا تِلْكَ إِذَا كَرَّهَ خَاسِرَةٌ

می گویند: اگر قیامتی در کار باشد، بازگشتی است زیانبار .

منکران معاد به این هم قناعت نمی کنند ، بلکه به استهزای « معاد » برخاسته و به عنوان مسخره می گویند : اگر قیامتی در کار باشد، وضع و حال ما در آن روز سخت و دردناک خواهد بود .

معاد تنها با یک صیحه عظیم رخ می دهد

۱۳ فَأَنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ

ولی این بازگشت تنها با یک صیحه عظیم واقع می شود .

۱۴ فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ

ناگهان همگی بر عرصه زمین ظاهر می شوند .

« زَجْرَه » در اصل به معنی فریادی است که برای راندن گفته می شود و در این جا به معنی "نفخه دوم" است ، انتخاب این تعبیر

ص: ۷۳

(زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ) با توجه به محتوای این دو کلمه ، اشاره به سرعت و ناگهانی بودن رستاخیز و سهولت و آسانی آن در برابر قدرت خداست که با یک فریاد آمرانه از سوی فرشته رستاخیز، یا صور اسرافیل ، همه مردگان لباس حیات در تن می کنند و در عرصه محشر برای حساب حاضر می شوند . این کار پیچیده و مشکلی نیست ، همین که به فرمان خدا نفخه دوم دمیده شود و بانگ حیات و زندگی برخیزد ، تمام این خاک ها و استخوان های پوسیده یک مرتبه جمع می شوند و جان می گیرند و از قبرها بیرون می برند . « سَاهِرَه » از ماده « سَاهَر » (بر وزن سحر) و در اصل به معنی "شب بیداری" است و از آن جا که حوادث وحشتناک ، خواب شبانه را از چشم می برد و زمین قیامت نیز بسیار هول انگیز است ، کلمه « ساهره » به عرصه محشر اطلاق شده ، بعضی نیز گفته اند « ساهره » را به هر بیابانی می گویند ، چون اصولاً همه بیابان ها وحشتناک هستند ، گویی که بر اثر وحشت ، خواب شبانه را از چشم می برند .

آفرینش شما مشکل تر است یا آسمان ها؟ (دلیل دیگری بر معاد)

آیا آفرینش شما (بعد از مرگ) مشکل تر است یا آفرینش آسمانی که خداوند بنا نهاد؟

به دنبال نقل سرگذشت موسی و فرعون به عنوان یک درس عبرت برای همه طغیانگران و تکذیب کنندگان باردیگر به مسأله معاد و رستاخیز برمی گردد و نمونه هایی از قدرت بی انتهای حق را در جهان هستی به عنوان یک دلیل برای امکان معاد بیان می کند و گوشه هایی از نعمت های بی پایانش را بر انسان ها شرح می دهد تا حس شکرگزاری را که سرچشمه معرفه الله است، در آن ها برانگیزد. نخست منکران معاد را مخاطب ساخته و ضمن یک استفهام توییخی می فرماید: « آیا آفرینش شما (و بازگشت به زندگی پس از مرگ) مشکل تر است یا آفرینش این آسمان با عظمت که خداوند بنا نهاده است؟ » این آیه می گوید هر انسانی در هر مرحله ای از درک و شعور باشد، می داند که آفرینش این آسمان بلند، این همه کرات عظیم و کهکشان های بی انتها، قابل مقایسه با آفرینش انسان نیست. کسی که این قدرت را داشته، چگونه از بازگرداندن شما به حیات، عاجز است؟

۲۸ رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّيَهَا

سقف آن را برافراشته و آن را منظم ساخت .

« سَمَك » (بروزن سقف) دراصل به معنی "ارتفاع و بلندی" است و به معنی "سقف" نیز آمده است.

« سَوَّاهَا » از ماده « تسویه » به معنی "تنظیم و موزون ساختن چیزی" است و اشاره به نظم دقیقی است که بر تمام کُرات آسمانی حکمفرما است . ممکن است که آیه هم اشاره به ارتفاع آسمان و فاصله بسیار زیاد و سرسام آور کُرات آسمانی از ما بوده باشد و هم اشاره به سقف محفوظ و قشر عظیم هوای اطراف زمین که آن را از هجوم سنگ های پراکنده آسمانی و اشعه های مرگبار کیهانی ، حفظ می کند .

۲۹ وَ اغْطَشَ لَيْلَهَا وَ اَخْرَجَ ضُحِيهَا

و شبش را تاریک و روزش را آشکار نمود .

« اَعْطَشَ » از ماده « غَطَشَ » (بر وزن عرش) به معنی "تاریکی" می باشد . « ضُحِی » به معنی موقعی است که نورآفتاب در آسمان و زمین پهن می شود. هر کدام از دو نعمت نور و ظلمت، در زندگی انسان و سایر موجودات زنده اعم از حیوان و گیاه نقش فوق العاده مهمی دارد. نه انسان بدون نور می تواند زندگی کند که همه برکات و روزی ها و حس و حرکت او وابسته به آن است و نه بدون ظلمت ، زندگی او ممکن نیست که رمز آرامش اوست .

۳۰ وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحِيهَا

و زمین را بعد از آن گسترش داد .

« دَحَا » از ماده « دَحَوَ » (بر وزن محو) به معنی " گستردن " است . منظور از « دَحَوُ الْأَرْضِ » این است که در آغاز تمام سطح زمین را آب های حاصل از باران های سیلابی نخستین فراگرفته بود این آب ها تدریجا در گودال های زمین جای گرفتند و خشکی ها از زیر آب سر بر آوردند و روز به روز گسترده تر شدند تا به وضع فعلی درآمد (و این مسأله بعد از آفرینش زمین و آسمان روی داد) .

آبش را خارج کرد و چراگاهش را آماده ساخت.

«مَرْعَى» اسم مکان است به معنی "چراگاه" و دراصل از «رعى» به معنی حفظ و مراقبت حیوان ، خواه از طریق تغذیه یا جهات دیگر گرفته شده و لذا مراعات به معنی محافظت و مراقبت و تدبیر امور آمده است و حدیث معروف «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ»، نیز اشاره به لزوم مراقبت مردم از یکدیگر ، دارد. (۱) این تعبیر نشان می دهد که آب در لابلای قشر نفوذپذیر زمین پنهان بود، سپس به صورت چشمه ها و نهرها جاری شد و حتی دریا و دریاچه ها را تشکیل داد .

ص: ۷۸

۱- « مفردات » راغب ، ماده « رعى » .

۳۲ وَ الْجِبَالِ أَرْسَاهَا

و کوه هارا ثابت و محکم نمود .

از آن جا که عوامل مختلفی از جمله طوفان های عظیم و دایمی و دیگر جزر و مدهایی که در پوسته زمین بر اثر جاذبه ماه و خورشید و همچنین لرزه هایی که بر اثر فشار مواد مذاب درونی می توانست آرامش زمین را بر هم زند، آن را به وسیله شبکه نیرومندی از کوه ها که سرتاسر روی زمین را فراگرفته ، آرام کرد.

۳۳ مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ

همه این ها برای بهره گیری شما و چهارپایان شما است.

در پایان می فرماید همه این ها وسیله تمتع و حیات شما و چهارپایان شما می باشد . آری ؛ آسمان با عظمت را برافراشت ؛ و نظام نور و ظلمت را برقرار ساخت ؛ زمین را گسترش داد و پهن کرد ؛ و آب و گیاهان ، را از آن خارج نمود ؛ کوه ها را مراقب حفاظت زمین نمود ؛ و همه وسایل زندگی انسان رافراهم ساخت ؛ و همه را از بهر او سرگشته و فرمانبردار کرد ؛ تا از مواهب حیات بهره گیرد و به غفلت نخورد و به پاس این همه فرمانبرداران که برای انسان آفریده است ، او نیز در مسیر اطاعت از خدا گام بردارد . این ها از یکسو نشانه های قدرت او بر مسأله معاد است و از سوی دیگر دلایل عظمت و نشانه های وجود او در مسیر توحید و معرفت است .

۳۴ فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى

هنگامی که آن حادثه بزرگ رخ دهد .

« طامّه » از ماده « طَمَّ » (بر وزن فَنّ) در اصل به معنی " پر کردن " است و به هر چیزی که در حدّ اعلا- قرار گیرد ، طامّه می گویند و لذا به حوادث سخت و مصائب بزرگ که مملو از مشکلات است ، نیز طامّه اطلاق می شود و در این جا اشاره به قیامت است که مملو از حوادث هولناک می باشد و توصیف آن به « کُبری » تأکید بیشتری درباره اهمیت و عظمت این حادثه بی نظیر است .

۳۵ يَوْمَ يَنْذَرُ الْإِنْسَانَ مَا سَعَى

در آن روز انسان به یاد کوشش هایش می افتد .

حادثه عظیم قیامت هنگامی که به وقوع پیوندد ، همگان از خواب غفلت بیدار می شوند و انسان به یاد سعی و کوشش و اعمال خویش اعم از نیک و بد می افتد .

۳۶ وَ بُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَى

و جهنم برای هر بیننده ای آشکار می گردد .

جهنم هم اکنون نیز وجود دارد، بلکه طبق آیه ۵۴ سوره عنکبوت: « وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ » ، جهنم ، کافران را از هر سو احاطه کرده اما حجاب های عالم دنیا ، مانع رؤیت آن است ولی آن روز که روز ظهور و بروز همه چیز است ، جهنم از همه آشکارتر ظهور می کند .

۳۷ فَأَمَّا مَنْ طَغَى

اما آن کسی که طغیان کرده ،

۳۸ وَ أَثَرَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

و زندگی دنیا را مقدم داشته ،

ص: ۸۱

مسلمان دوزخ جایگاه اوست .

در جمله اول اشاره به فساد عقیدتی آن ها می کند زیرا طغیان ناشی از خودبزرگ بینی است و خودبزرگ بینی ناشی از عدم معرفه الله است. کسی که خدا را به عظمت بشناسد ، خود را بسیار کوچک و ضعیف می بیند و هرگز پای خود را از جاده عبودیت بیرون نمی گذارد . و جمله دوم اشاره به فساد عملی آن هاست ، چراکه طغیان سبب می شود که انسان لذات زودگذر دنیا و زرق و برق آن را بالاترین ارزش حساب کند و آن را بر همه چیز مقدم بشمرد . این دو در حقیقت علت و معلول یکدیگرند ، طغیان و فساد عقیده سرچشمه فساد عمل و ترجیح زندگی ناپایدار دنیا بر همه چیز است و سرانجام این دو آتش سوزان دوزخ است . علی در حدیثی می فرماید : « وَ مَنْ طَغَى ضَلَّ عَلَى عَمَلٍ بِإِلْحَاجَةٍ : کسی که طغیان کند ، گمراه می شود و دست به اعمالی می زند که هیچ دلیلی برای آن ندارد » (۱) و این ناشی از همان

ص: ۸۲

خودبزرگ بینی است که انسان تمایلات خویش را بدون هیچ دلیل منطقی می پذیرد و برای آن ارج قائل است .

رابطه « طغیان » و « دنیاپرستی »

در حقیقت آیات فشرده بالا اصول سعادت و شقاوت انسان را به نحو زیبا و شایسته ای ترسیم کرده است ، شقاوت انسان را در « طغیان » و « دنیاپرستی » می شمرد و سعادت او را در « خوف از خدا » و « ترک هوی » و عصاره تمام تعلیمات انبیاء و اولیاء نیز همین است و بس . امام باقر می فرماید: « الْجَنَّةُ مَخْفُوفَةٌ بِالْمَكَارِهِ وَالصَّبْرِ ، فَمَنْ صَبَرَ عَلَى الْمَكَارِهِ فِي الدُّنْيَا دَخَلَ الْجَنَّةَ ، وَ جَهَنَّمَ مَخْفُوفَةٌ بِاللذَّاتِ وَ الشَّهَوَاتِ ، فَمَنْ أَعْطَى نَفْسَهَا لَذَّتَهَا وَ شَهْوَتَهَا دَخَلَ النَّارَ : بهشت در لابلائی ناراحتی ها و صبر و شکیبایی و استقامت پوشیده شده است ، هر کس در برابر ناراحتی ها (و ترک شهوات) در دنیا شکیبایی کند ، داخل بهشت می شود و دوزخ در لابلائی لذات نامشروع و شهوات سرکش پیچیده شده و هر کس نفس خویش را در برابر این لذات و شهوات آزاد بگذارد ، داخل آتش می شود . (۱) نه تنها جهنم آخرت زاییده هواپرستی است ، که جهنم های سوزان دنیا همچون ناامنی ها ، بی نظمی ها ، جنگ ها ، خونریزی ها ، جدال ها و کینه توزی ها همه ناشی از آن است .

ص: ۸۳

آن ها که نفس را از هوا و هوس بازدارند

۴۰ وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى

و آن کس که از مقام پروردگارش خائف بوده و نفس را از هوی بازداشته .

۴۱ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى

بهشت جایگاه او است .

شرط اول بهشتی شدن ، « خوف » ناشی از « معرفت » است ،

شناختن مقام پروردگار و ترسیدن از مخالفت فرمان او . شرط دوم که در حقیقت نتیجه شرط اول و میوه درخت "معرفت و خوف" است ، تسلط بر هوای نفس و بازداشتن آن از سرکشی می باشد . حتی ابزار نفوذ شیطان در وجود آدمی ، « هوای نفس » است که اگر این « شیطان درون » با « شیطان برون » هماهنگ نشود و در را به روی او نگشاید ، وارد شدن او غیرممکن است، همان گونه که قرآن می گوید : « إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ : تو هرگز بر بندگان من تسلط نخواهی یافت مگر بر گمراهانی که از تو پیروی می کنند » (۴۲ / حجر) .

«مقام ربّ» چیست ؟

قابل توجه این که در آیات مورد بحث می فرماید : « کسی که از "مقام" پروردگارش بترسد » ، نمی فرماید : « کسی که از پروردگارش بترسد » . منظور از « مقام » چیست ؟ منظور ، "مواقف قیامت" و "مقام عدالت" و "علم خداوند و مقام مراقبت او" نسبت به همه انسان ها است .

در این رابطه حدیثی است از امام صادق که فرمود: « کسی که می داند خدا او را می بیند و آن چه را می گوید ، می شنود و از آن چه از خیر و شر می دهد ، آگاه است و این توجه او را از اعمال قبیح باز می دارد ، او کسی است که از مقام پروردگارش خائف است و خود را از هوای نفس باز داشته است ». (۱)

تاریخ قیامت را فقط خدا می داند

۴۲ یَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسِيهَا

از تو درباره قیامت سؤال می کنند که در چه زمانی واقع می شود؟

۴۳ فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرِيهَا

تو را با یادآوری این سخن چه کار؟

در این آیات به سراغ سؤال همیشگی مشرکان و منکران معاد رفته می فرماید: از تو درباره قیامت سؤال می کنند، قرآن در پاسخ این سؤال

ص: ۸۶

برای این که به آن ها بفهماند که هیچ کس از لحظه وقوع قیامت باخبر نبوده و نخواهد بود ، روی سخن را به پیامبر صلی الله علیه و آله کرده ، می گوید : « تو را با یادآوری این سخن چه کار » ؟ یعنی تاریخ وقوع قیامت حتی از تو پنهان است ، تا چه رسد به دیگران ، این از آن علم غیبی است که از مختصات ذات پروردگار می باشد و احدی را به آن راهی نیست . از مطالبی که بر همگان مکتوم است ، زمان قیام قیامت است ، چراکه اثر تربیتی آن بدون کتمان ممکن نیست ، زیرا اگر آشکار شود و زمانش دور باشد ، غفلت ، همگان را فرامی گیرد و اگر نزدیک باشد ، پرهیز از بدی ها به شکل اضطرار و دور از آزادی و اختیار، درمی آید و این هر دو فاقد ارزش تربیتی است .

۴۴ إِلَى رَبِّكَ مُنْتَهِيهَا

انتهای آن به سوی پروردگار تو است .

تنها اوست که می داند قیامت چه هنگام برپا می شود ، هیچ شخص دیگری از آن آگاه نیست و هرگونه تلاش و کوشش برای آگاهی از زمان قیام قیامت بی فایده است .

احساس «مسئولیت» عامل «هدایت» است

۴۵ اِنَّمَا اَنْتَ مُنذِرٌ مَّنْ يَخْشِيهَا

کار تو فقط انذار کردن کسانی است که از آن می ترسند .

وظیفه تو همین انذار و هشدار و بیم دادن است و بس و اما تعیین وقت از قلمرو وظیفه و آگاهی تو بیرون است . قابل توجه این که انذار را مخصوص کسانی می شمرد که ترس و خوف از آن روز بزرگ دارند و این شبیه همان مطلبی است که در آیه دوم سوره «بقره» آمده است: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ : در این کتاب آسمانی تردیدی نیست و مایه هدایت پرهیزگاران است» این گونه تعبیرات اشاره به این حقیقت است که تا روح حق جویی و حق طلبی و احساس مسئولیت در برابر پروردگار در انسان نباشد، به سراغ تحقیق از کتب آسمانی نمی رود، و به انذارهای انبیاء و اولیاء اهمیت قائل نمی شود .

سوره نازعات

پایان سوره نازعات

ص: ۸۹

انسان باید به غذای جسمی و روحی خود بنگرد

۲۴ فَلْيُنظُرِ الْإِنْسَانَ إِلَىٰ طَعَامِهِ

انسان باید به غذای خویش بنگرد .

از آن جا که آیات قبل سخن از مسأله معاد می گفت و آیات آینده نیز باصراحت بیشتری از این مسأله سخن می گوید ، به نظر می رسد که این آیات به منزله دلیلی است برای مسأله معاد که از طریق بیان قدرت خداوند بر همه چیز و همچنین احیای زمین های مرده به وسیله نزول باران که خود نوعی معاد در عالم گیاهان است ، امکان رستاخیز را اثبات می کند . نزدیک ترین اشیاء خارجی به انسان غذای او است که با یک دگرگونی جزء بافت وجود او می شود و اگر به او نرسد ، به زودی راه فنا را پیش می گیرد و به همین دلیل قرآن از میان تمام موجودات ، روی مواد غذایی آن هم موادی که از طریق گیاهان و درختان ، عاید انسان می شود ، تکیه کرده است . روشن است که منظور از « نگاه کردن »

تماشای ظاهری نیست، بلکه نگاه به معنی "دقت و اندیشه" در ساختمان این مواد غذایی و اجزاء حیاتبخش آن و تأثیرات شگرفی که در وجود انسان دارد و سپس اندیشه در خالق آن هاست. بعضی نیز معتقدند که منظور از نگاه کردن به مواد غذایی، این است که انسان هنگامی که بر سر سفره می نشیند، دقیقاً بنگرد که آن ها را از چه راهی تهیه کرده؟ حلال یا حرام؟ مشروع یا نامشروع؟ و به این ترتیب جنبه های اخلاقی و تشریحی را مورد توجه قرار دهد. در بعضی از روایات که از معصومین علیهم السلام نقل شده نیز آمده است که منظور از طعام در این جا "علم و دانشی" است که غذای روح انسان است، باید بنگرد که آن را از چه کسی گرفته؟ از جمله از امام باقر نقل شده که در تفسیر این آیه فرمود: «عِلْمُهُ الَّذِي يَأْخُذُهُ عَمَّنْ يَأْخُذُهُ»؟ (۱) بدون شک معنی ظاهری آیه همان غذاهای جسمانی است که در آیات بعد

ص: ۹۱

مشروحا ذکر شده، ولی غذای روح را نیز از طریق قیاس اولویت می توان استفاده کرد، چراکه انسان ترکیبی است از روح و جسم، همان گونه که جسم او نیاز به غذای مادی دارد، روح او نیز محتاج به غذای روحانی است. از آنجا که انسان باید در غذای جسمانش دقیق شود و سرچشمه آن را که باران حیاتبخش است، طبق آیات بعد بشناسد، باید در غذای روحانی خود نیز دقیق شود که از طریق باران وحی بر سرزمین قلب پاک پیامبر صلی الله علیه و آله نازل می گردد و از آن جا در سینه های معصومین علیهم السلام ذخیره می شود و مانند چشمه های جوشانی در صفحه قلوب جاری می گردد و انواع میوه های لذتبخش ایمان و تقوا و فضایل اخلاقی را پرورش می دهد. آری انسان باید درست بنگرد که سرچشمه اصلی علم و دانش او که غذای روحانی اوست کجاست، مبادا از سرچشمه آلوده ای تغذیه شود و روح و جان او را بیمار کند یا به هلاکت افکند. خلاصه آن که هم «طعام» در آیه شریفه معنی وسیع و گسترده دارد و هم «نگاه کردن» و بنابراین تفسیرهای

سه گانه فوق در آن جمع می گردد .

آب باران مهم ترین مایه حیات است

۲۵ اَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا

ما آب فراوانی را از آسمان فروریختیم .

« صَبَّبَ » به معنی "فروریختن آب است از طرف بالا" و در این جا منظور "نزول باران" است و تعبیر به « صَبَّبْنَا » در آخر آیه برای بیان تأکید و فراوانی این آب می باشد . آری آب که مهم ترین مایه حیات است ، همواره به مقدار فراوان به لطف پروردگار از آسمان نازل می شود و می دانیم تمام نهرها ، چشمه ها ، قنات ها و چاه های آب ذخایر آبی خود را از باران می گیرند و مایه اصلی همه آن ها باران است که :

اگر باران به کوهستان نبارد به سالی دجله گردد خشک رودی

بنابراین به هنگام مطالعه مواد غذایی قبل از هر چیز انسان به نظام بارش باران متوجه می شود ، که چگونه دائما آفتاب بر سطح دریاها می تابد ، ابرها از آن برمی خیزند، بادهای آن ها را به حرکت درمی آورند، سپس به خاطر دور شدن از سطح زمین و قرار گرفتن در منطقه سرد جوی بار دیگر تبدیل به آب شده و فرومی ریزند ، آبی زلال و پاک و خالی از هر گونه املاح مضر و آلودگی ، آن هم به صورت قطرات کوچک یا دانه های نرم برف که به آرامی بر زمین نشستند یا جذب زمین و گیاهان و درختان می شود.

سپس زمین را از هم شکافتیم .

در آغاز سطح زمین را قشر عظیمی از سنگ ها پوشانده بود ، باران های سیلابی پی در پی فروباریدند و سنگ ها را شکافتند ، ذرات آن را جدا کردند و در قسمت های گود زمین گسترده و به این ترتیب توده خاک قابل زراعت تشکیل شد و هم اکنون نیز سیلاب ها قسمتی از آن ها را در خود حل کرده و به دریا می ریزند، اما خاک های جدیدی که

به وسیله برف و باران مجدداً تشکیل می شود ، جای آن را می گیرد و گرنه انسان گرفتار کمبود خاک زراعتی می شد . به این ترتیب آیه اشاره به یکی از معجزات علمی قرآن است که نشان می دهد اول باران ها فرومی بارند و سپس زمین ها شکافته می شوند و آماده زراعت می گردند، نه تنها در روزهای نخست این عمل صورت گرفته که امروز نیز ادامه دارد . تفسیر «ابنات» و رویاندن گیاه که در آیه بعد ذکر می شود، از دیگر تفاسیر که منظور را «شکافتن زمین» به وسیله جوانه های گیاهی یا شخم زدن انسان ها یا حشرات ذکر می کنند، مناسب تر به نظر می رسد .

رویدنی های هشگانه، ارکان اساسی غذای انسان یا حیوان

بعد از ذکر این دو رکن اساسی یعنی «آب» و «خاک» به هشت قسمت از رویدنی ها که از ارکان اساسی غذای انسان یا حیوانات است ، اشاره می کند .

۲۷ فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا

و در آن دانه های فراوانی رویانیدیم .

تعبیر به «حَبَّيَا» به صورت نکره در این جا دلیل بر بیان عظمت و یا تنوع انواع دانه های خوراکی ، دارویی و صنعتی است . دانه های غذایی مایه اصلی تغذیه انسان و انواع حیوانات است و اگر یک سال بر اثر خشکسالی قطع شود ، قحطی و گرسنگی تمام جهان را فرامی گیرد و انسان ها همه در زحمت فرو می روند .

۲۸ وَ عِنْبًا وَ قَضْبًا

و انگور و سبزی بسیار ،

ذکر «عِنْب» (انگور) از میان تمام میوه ها به خاطر مواد غذایی و حیاتی فراوانی است که در این میوه نهفته شده و آن را به صورت یک غذای کامل در آورده است . «قَضْب» (بر وزن جذب) در اصل به معنی سبزی هایی است که آن را در نوبت های مختلف می چینند و در این جا به معنی "انواع سبزی های خوردنی" است که در علم غذاشناسی امروز فوق العاده روی آن تکیه می شود . ولی بعید نیست که «قَضْب» در این جا معنی گسترده ای داشته باشد که هم سبزی های خوردنی را شامل شود و هم میوه های بوته ای و هم ریشه های غذایی را .

و زیتون و نخل فراوان ،

تکیه روی این دو میوه نیز دلیلش روشن است چراکه امروزه ثابت شده که هم «زیتون» و هم «خرما» از مهم ترین مواد غذایی نیروبخش و مفید و سلامت آفرین است.

اهمیت مواد غذایی زیتون و خرما و انگور

ممکن است چنین به نظر آید که اگر قرآن از میان انواع میوه ها، روی زیتون و خرما (نخل) و انگور تکیه کرده ، به خاطر وجود آن ها در محیط نزول قرآن بوده است ، ولی با توجه به جهانی و جاودانی بودن قرآن و عمق تعبیراتش ، روشن می شود که مطلب از این فراتر است . غذاشناسان و دانشمندان بزرگی که سالیان دراز از عمر خود را در راه مطالعه خواص گوناگون میوه ها صرف کرده اند ، به ما می گویند کمتر

میوه ای است که برای بدن انسان از نظر غذایی به اندازه این سه میوه ، مفید و مؤثر باشد . آن ها می گویند « روغن زیتون » برای تولید سوخت بدن ، ارزش بسیار فراوان دارد ، کالری حرارتی آن بسیار بالاست و از این جهت یک نیروبخش است و آن ها که می خواهند همواره سلامت خود را حفظ کنند ، باید به این اکسیر علاقمند شوند . روغن زیتون دوست صمیمی کبد آدمی است و برای رفع عوارض کلیه ها و سنگ های صفراوی و قولنج های کلیوی و کبدی و رفع یبوست بسیار مؤثر است . به همین دلیل در روایات اسلامی نیز از آن مدح و تمجید فراوان شده ، در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا درباره زیتون چنین می خوانیم : « غذای خوبی است ، دهان را خوشبو و بلغم را برطرف می سازد ، صورت را صفا و طراوت می بخشد ، اعصاب را تقویت نموده و بیماری و درد را از میان می برد و آتش خشم و غضب را فرومی نشاند » . و از آن مهم تر این که در خود قرآن از درخت زیتون به عنوان "شجره مبارکه" (درخت پُربرکت) یاد شده است . با پیشرفت

دانش پزشکی و غذاشناسی ، اهمیت دارویی « خرما » نیز به ثبوت رسیده است . در خرما کلسیم وجود دارد که عامل اصلی استحکام استخوان ها است و نیز فسفر وجود دارد که از عناصر اصلی تشکیل دهنده مغز و مانع ضعف اعصاب و خستگی است و قوه بینایی را می افزاید . و همچنین پتاسیم دارد که فقدان آن را در بدن علت حقیقی زخم معده می دانند و وجود آن برای ماهیچه ها و بافت های بدن بسیار پرارزش است . این سخن امروزه در میان غذاشناسان معروف است که خرما از سرطان جلوگیری می کند ، زیرا آمارهایی که در این زمینه تهیه شده ، نشان می دهد در مناطقی که خرما بیشتر می خورند ، ابتلای به سرطان کمتر است و اعراب و صحرائشینانی که در فقر غذایی به سر می برند، به واسطه خوردن خرما ، هرگز مبتلا به سرطان نمی شوند ، عامل این موضوع را وجود « منیزیم » می دانند . قند فراوانی که در خرما وجود دارد ، از سالم ترین قندها است که حتی در بسیاری از موارد مبتلایان به بیماری قند نیز می توانند به راحتی از آن استفاده کنند .

دانشمندان در خرما سیزده ماده حیاتی و پنج نوع ویتامین کشف کرده اند که آن را به صورت یک منبع غذایی غنی و بسیار پرارزش درآورده است. به همین دلیل در روایات اسلامی نیز روی این ماده غذایی تأکید فراوان دیده می شود، از امام علی نقل شده که فرمودند: « کُلُوا التَّمَرَ فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنَ الْأَدْوَاءِ: خرما بخورید که شفای بیماری ها است » (۱) و نیز روایت شده که در بسیاری از اوقات غذای علی را نان و خرما تشکیل می داد. و در روایت دیگری می خوانیم: « خانه ای که در آن خرما نیست، اهل آن خانه در واقع گرسنه اند ». در آیات سوره مریم نیز آمده که خداوند مریم را در آن بیابان که فاقد وسیله بود، هنگامی که عیسی "عَلَى نَبِيِّنَا وَ آلِهِ وَ عَلَيْهِ السَّلَام" را به دنیا آورده بود، از رطب تازه روزی داد و این اشاره ای است به این که یکی از بهترین غذاها برای مادری که فرزند به دنیا آورده، رطب تازه است و

ص: ۱۰۰

حتی در روایاتی که ذیل آیه آمده می خوانیم ، بهترین دارو برای چنین زنان همین میوه است . و اما در مورد « انگور » به گفته دانشمندان غذاشناس به قدری عوامل مؤثر دارد که می توان گفت ، یک داروخانه طبیعی است . علاوه بر این انگور از نظر خواص ، بسیار نزدیک به شیر مادر است ، یعنی یک غذای کامل محسوب می شود. انگور دوبرابر گوشت ، در بدن حرارت ایجاد می کند و علاوه بر این ضد سم است ، برای تصفیه خون ، دفع رماتیسم ، نقرس و زیادی اوره خون ، اثر درمانی مسلمی دارد . انگور معده و روده را لایروبی می کند ، نشاط آفرین و برطرف کننده اندوه است ، اعصاب را تقویت کرده و ویتامین های مختلف موجود در آن به انسان نیرو و توان می بخشد و علاوه بر این که غذای بسیار پُرازشی است ، قدرت میکروب کشی قابل ملاحظه ای دارد و عامل مؤثری است برای مبارزه بایماری سرطان، به همین دلیل در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم که: «خَيْرُ طَعَامِكُمُ الْخُبْزُ وَ خَيْرُ فَاكِهَتِكُمُ الْعِنَبُ : بهترین طعام شما نان و بهترین میوه شما انگور است» . (۱) اگر ما بخواهیم آن چه را غذاشناسان در زمینه این میوه ها گفته اند و روایات فراوانی که در منابع اسلامی در این رابطه نقل شده، در این جا بیاوریم، مسلماً از روش تفسیر خارج خواهیم شد، مقصود این بود روشن سازیم که تکیه کردن قرآن بر این سه نوع میوه بی دلیل نیست و شاید در آن روز قسمت مهمی از آن بر مردم پوشیده بوده است .

ص: ۱۰۱

۳۰ وَ حَدَائِقَ غُلْبًا وَ بَاغَ هَائِي پُرْدَرخْت ،

« حِدَائِقَ » جمع « حَدِيقَه » به معنی "باغی است که اطراف آن دیوار و محفوظ باشد" و در اصل به معنی قطعه زمینی است که دارای آب است، این واژه از «حدقه» چشم گرفته شده که دائماً آب در آن جاری است . و از آن جا که این گونه باغ ها معمولاً باغ های میوه است ، می تواند اشاره ای به انواع میوه های بهشتی بوده باشد . « غُلْبَ » (بر وزن قفل) جمع « اغلب » و «غلباء» به معنی " گردن کلفت " است و دراصل از ماده «غلبه» گرفته شده و دراین جا به معنی "درختان بلند و تنومند" است .

۳۱ وَ فَاكِهَةً وَّ اَبًا و ميوه و چراگاه ،

« اَبٌ » (با تشديد باء) به معنی گیاهان خودرو و چراگاهی است که آماده چریدن حیوانات و یا چیدن گیاهان باشد و در اصل معنی " آمادگی " رامی بخشد و از آن جا که این گونه چراگاه ها آماده بهره برداری است ، به آن « اَبٌ » گفته شده است . در این جا این سؤال پیش می آید که در آیات گذشته بعضی از میوه ها بالخصوص مطرح شده بود و در این جا میوه به طور کلی مطرح شده و از این گذشته در آیه قبل که سخن از باغ ها می گفت ، ظاهرا نظر به میوه های باغ ها داشت ، چگونه بار دیگر میوه در این جا مطرح شده است ؟ در پاسخ می گوئیم : اما این که بعضی از میوه ها بالخصوص ذکر شده مانند انگور و زیتون و خرما (به قرینه درخت نخل) به خاطر اهمیت فوق العاده ای است که از میان میوه ها دارند و اما این که چرا « فاكِهَةٌ » (میوه) جداگانه از « حَدائق » (باغ ها) ذکر شده ، ممکن است به خاطر این باشد که باغ ها منافع دیگری غیر از

میوه نیز دارند ، منظره زیبا ، طراوت و هوای سالم و مانند آن . از این گذشته برگ بعضی از درختان و ریشه و پوست بعضی دیگر ، جزء مواد خوراکی هستند (مانند چای و دارچین و زنجبیل و امثال آن) به علاوه برگ های بسیاری از درختان ، خوراک مناسبی برای حیوانات است و می دانیم آن چه در آیات فوق آمده ، هم خوراک انسان را شامل می شود ، هم خوراک حیوان را .

۳۲ مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ

تا وسیله ای برای بهره گیری شما و چهارپایانتان باشد .

« مَتَاع » هر چیزی است که انسان از آن متمتع و بهره مند می شود . در این آیه به نعمتی که خداوند از طریق گیاهان و حبوبات و میوه ها برای خوراک انسان و حیوان فراهم آورده است ، اشاره می کند .

عمده مواد غذایی سالم گیاهان، حبوبات و میوه ها می باشد

آن چه در این آیات آمده بود، هشت نوع از مواد غذایی برای انسان و چهارپایان بودو جالب این که همه آن ها، غذاهای گیاهی و نباتی است، این به خاطر اهمیتی است که « گیاهان » و « حبوبات » و « میوه ها » در تغذیه انسان دارد، بلکه غذای حقیقی انسان همین هاست و غذاهای حیوانی به مقدار کمتر و در درجه بعد قرار دارد. آن چه در این جا قابل توجه است، این که : علم غذاشناسی امروز که یکی از علوم گسترده و مهم است و برای خود دنیای وسیعی با چشم اندازهای وسیع تری را مجسم می کند، در حقیقت شرحی است بر آن چه در این آیات آمده، زیرا توصیه می کند خوردن مواد حیوانی نظیر گوشت و چربی به حداقل ممکن تقلیل یابد، این موضوع عظمت قرآن را منعکس می کند، مخصوصا موادی که در آیات بالا روی آن تکیه شده هر یک از دیدگاه علم غذاشناسی، بسیار مهم و باارزش است. به هر حال دقت در این امور، انسان را به عظمت خالق آن ها و الطاف و محبت های او نسبت به نوع بشر آشناتر می سازد. آری دقت در غذای جسم و سپس در غذای روح، هم از نظر محتوا و ساختمان و هم از نظر طرق اکتساب، می تواند آدمی را در مسیر معرفه الله و تهذیب نفس و خودسازی پیش برد، آری « آدمی باید در غذایش به دقت بنگرد » و چه پرمعنی است همین یک جمله کوتاه.

جزء سی ام

پایان سوره عَبَسَ

ص: ۱۰۶

۵ وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ

و در آن هنگام که وحوش جمع شوند .

همان حیواناتی که در حال عادی از هم دور بودند و از یکدیگر می ترسیدند و فرار می کردند، ولی شدت وحشت حوادث هولناک آستانه قیامت آن چنان است که این ها را گردهم جمع می کند و همه چیز را فراموش می کنند، گویی می خواهند بااین اجتماعشان از شدت ترس و وحشت خود بکاهند. و به تعبیر دیگر: وقتی آن صحنه های هولناک خصایص ویژه حیوانات وحشی را از آن ها می گیرد، با انسان ها چه می کند ؟

آیا رستاخیز برای حیوانات هم وجود دارد ؟

بسیاری از مفسران معتقدند که آیه فوق اشاره به « حشر حیوانات وحشی » در دادگاه قیامت است که آن ها نیز در عالم خود و در حدود آگاهی خویش مسؤلیت هایی دارند و اگر ظلم و ستمی به یکدیگر کرده باشند ، در آن جا از آن ها قصاص می شود و این آیه را شبیه آیه ۳۸ سوره

انعام می دانند که می گوید: « وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ءِ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ : هیچ جنبنده ای در زمین و هیچ پرنده ای که بادو بال خود پرواز می کند ، وجود ندارد مگر این که امت هایی همانند شما هستند ، ما چیزی را در این کتاب فروگذار نکردیم ، سپس همگی به سوی پروردگارشان جمع و محشور می شوند . » . شک نیست که نخستین شرط حساب و جزا ، مسأله "عقل و شعور" و به دنبال آن "تکلیف و مسؤولیت" است ، طرفداران این عقیده می گویند : مدارکی در دست است که نشان می دهد حیوانات نیز به اندازه خود دارای درک و فهمند ، از جمله : زندگی بسیاری از حیوانات آمیخته با نظام جالب و شگفت انگیزی است که روشنگر سطح عالی فهم و شعور آن ها است . کیست که درباره مورچگان و زنبور عسل و تمدن عجیب آن ها و نظام شگفت انگیز لانه و کندو ، سخنانی نشنیده باشدو بر درک و شعور تحسین آمیز آن ها آفرین نگفته باشد ؟ گرچه بعضی میل دارند همه این ها

را یک نوع الهام غریزی بدانند ، اما هیچ دلیلی بر این موضوع در دست نیست که اعمال آن ها به صورت ناآگاه (غریزه بدون عقل) انجام می شود . علاقه ای که بسیاری از حیوانات تدریجاً به صاحب خود پیدا می کنند ، شاهد دیگری برای این موضوع است ، بسیاری از سگ های درنده و خطرناک نسبت به صاحبان خود و حتی فرزندان کوچک آنان مانند یک خدمتگزار مهربان رفتار می کنند . داستان های زیادی از وفای حیوانات و این که آن ها چگونه خدمات انسانی را جبران می کنند ، در کتاب ها و در میان مردم شایع است که همه آن ها را نمی توان افسانه دانست . و مسلم است آن ها را به آسانی نمی توان ناشی از غریزه دانست ، زیرا غریزه معمولاً سرچشمه کارهای یکنواخت و مستمر است ، اما اعمالی که در شرایط خاصی که قابل پیش بینی نبوده به عنوان عکس العمل انجام می گیرد ، به فهم و شعور شبیه تر است تا به غریزه . امروزه بسیاری از حیوانات را برای مقاصد قابل توجهی تربیت می کنند ، سگ های پلیس برای گرفتن جنایتکاران ، کبوترها برای رساندن نامه ها و

بعضی از حیوانات برای خرید جنس از مغازه ها و حیوانات شکاری برای شکار کردن ، آموزش می بینند و وظایف سنگین خود را با دقت عجیبی انجام می دهند ، امروزه حتی برای بعضی از حیوانات رسماً مدرسه افتتاح کرده اند. از همه این ها گذشته ، در آیات متعددی از قرآن ، مطالبی دیده می شود که دلیل قابل ملاحظه ای برای فهم و شعور بعضی از حیوانات محسوب می شود ، داستان فرار کردن مورچگان از برابر لشکر سلیمان و داستان آمدن هُدُهد به منطقه «سبا و یمن» و آوردن خبرهای هیجان انگیز برای سلیمان شاهد این مدعاست. احادیث متعددی نیز در زمینه رستخیز حیوانات دیده می شود ، از جمله ؛ از ابوذر نقل شده که می گوید : ما خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم که در پیش روی ما دو بُز به یکدیگر شاخ زدند ، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : « می دانید چرا این ها به یکدیگر شاخ زدند ؟ حاضران عرض کردند: «نه»، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «ولی خدای داند چرا و به زودی در میان آن ها داوری خواهد کرد»^(۱) و در روایتی از طرق اهل تسنن از پیامبر نقل شده که در تفسیر

ص: ۱۱۰

این آیه فرمود: « إِنَّ اللَّهَ يَحْشُرُ هَذِهِ الْأُمَّمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يَقْتَضُ مِنْ بَعْضِهَا لِبَعْضٍ حَتَّى يَجْمَعَ مِنَ الْقُرْنَاءِ : خداوند تمام این جنندگان را روز قیامت برمی انگیزاند و قصاص بعضی را از بعضی می گیرد، حتی قصاص حیوانی که شاخ نداشته و دیگری بی جهت به او شاخ زده است ، از او خواهد گرفت » .(۱)

اگر حیوانات رستاخیز دارند ، تکلیف هم دارند ؟

سؤال مهمی که در این جا پیش می آید و تا آن حل نشود ، تفسیر آیه فوق روشن نخواهد شد این است که « آیا می توانیم قبول کنیم که حیوانات تکالیفی دارند با این که یکی از شرایط مسلم تکلیف عقل است و به همین جهت کودک و یا شخص دیوانه از دایره تکلیف بیرون است ؟ آیا حیوانات دارای چنان عقلی هستند که مورد تکلیف واقع شوند ؟ و آیا می توان باور کرد که یک حیوان بیش از یک کودک نابالغ و

ص: ۱۱۱

حتی بیش از دیوانگان درک داشته باشد؟ و اگر قبول کنیم که آن‌ها چنان عقل و درکی ندارند، چگونه ممکن است تکلیف متوجه آن‌ها شود؟ در پاسخ این سؤال باید گفت که: تکلیف مراحل دارد و هر مرحله ادراک و عقلی متناسب خود می‌خواهد، تکالیف فراوانی که در قوانین اسلامی برای یک انسان وجود دارد، به قدری است که بدون داشتن یک سطح عالی از عقل و درک، انجام آن‌ها ممکن نیست و ما هرگز نمی‌توانیم چنان تکالیفی را برای حیوانات بپذیریم، زیرا شرط آن، در آن‌ها حاصل نیست، اما مرحله ساده و پایین تری از تکلیف تصور می‌شود که مختصر فهم و شعور برای آن کافی است، ما نمی‌توانیم چنان فهم و شعور و چنان تکالیفی را به طور کلی درباره حیوانات انکار کنیم. حتی درباره کودکان و دیوانگانی که پاره‌ای از مسائل را می‌فهمند، انکار همه تکالیف مشکل است مثلاً اگر نوجوانان ۱۴ ساله که به حد بلوغ نرسیده ولی کاملاً مطالب را خوانده و فهمیده‌اند در نظر بگیریم، اگر آن‌ها عمداً مرتکب قتل نفس شوند، در حالی که تمام زیان‌های این

عمل را می دانند ، آیا می توان گفت هیچ گناهی از آن ها سرنزده است ؟ قوانین کیفری دنیا نیز افراد غیربالغ را در برابر پاره ای از گناهان مجازات می کند ، اگرچه مجازات های آن ها مسلماً خفیف تر است . بنابراین بلوغ و عقل کامل ، شرط تکلیف در مرحله عالی و کامل است ، در مراحل پایین تر یعنی در مورد پاره ای از گناهانی که قُبْح و زشتی آن برای افراد پایین تر نیز کاملاً قابل درک است ، بلوغ و عقل کامل را نمی توان شرط دانست . با توجه به تفاوت مراتب تکلیف و تفاوت مراتب عقل ، اشکال بالا در مورد حیوانات نیز حل می شود .

پایان سوره تکویر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ

سوگند به آسمان که دارای برج های بسیار است.

«بُرُوج» جمع «بُرُج» به معنی "قصر" است و بعضی آن را به معنی "شیء ظاهر و آشکار" می دانند و نام گذاری قصرها و عمارت های بلند و مرتفع به این نام، را به خاطر وضوح و ظهورشان دانسته اند، لذا قسمت مخصوصی از دیوار اطراف شهر یا محل اجتماع لشکر که بروز و ظهور خاصی دارد، «برج» نامیده می شود و هنگامی که زن زینت خود را آشکار سازد، «تَبَرَّجَتِ الْمَرْأَةُ» می گویند. در حدیثی آمده است که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تفسیر این آیه را خواستند، فرمود: «منظور کواکب و ستارگان است». (۱) سوگند به ستارگان حکایت از عظمت آن می کند، عظمتی که شاید در آن زمان در نظر عرب روشن نبود ولی امروز برای ما کاملاً شناخته شده است.

۱ «درالمنثور»، جلد ۶، صفحه ۳۳۱.

۲ وَ الْيَوْمِ الْمَوْعُودِ

و سوگند به آن روز موعود .

همان روزی که تمام انبیا و پیامبران الهی آن را وعده داده اند و صدها آیه قرآن مجید از آن خبر می دهد ، همان روزی که میعاد و وعده گاه همه اولین و آخرین است و روزی است که باید حساب همگان تصفیه شود.

۳ وَ شَاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ

و « شاهد » و « مشهود » ("شاهد" پیامبر و گواهان اعمال و "مشهود" اعمال امت است) .

« شاهد » هرگونه گواه را شامل می شود و « مَشْهُود » هر چیزی را که بر آن گواهی می دهند و این که هر دو به صورت « نکره » ذکر شده

است ، اشاره به عظمت این شاهد و مشهود است . تناسب این آیه با آیات قبل ایجاب می کند که اشاره به شهود روز قیامت باشد ، اعم از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله یا سایر پیامبران نسبت به امت های خود و ملائکه و فرشتگان و اعضاء پیکر آدمی و شب و روز و مانند آن ها و «مشهود» انسان ها یا اعمال آن هاست. همه این سوگندها به این خاطر است که به شکنجه گران ظالم هشدار دهد اعمال آن هادر برابر مؤمنان راستین همگی ثبت و برای روزموعودنگهداری می شود و شهودی که گرداگرد وجود شما رافرا گرفته اند، اعم از فرشتگان و اعضاء پیکر انسان و شب ها و روزها و مانند آن ، همه این کارها را زیر نظر دارند و در آن روز گواهی می دهند.

۴ قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ

مرگ و عذاب بر شکنجه گران صاحب گودال (آتش) باد .

«أُخْدُودُ» به گفته «راغب» در «مفردات» به معنی شکاف وسیع و عمیق و گسترده در زمین است ، یا به تعبیر دیگر گودال ها و خندق های بزرگ را گویند و جمع آن « اخادید » و در اصل از « خد » انسان گرفته شده که به معنی دو فرورفتگی است که در دو طرف بینی انسان در سمت راست و چپ قرار دارد (و به هنگام گریه اشک بر آن جاری می شود) و سپس به صورت کنایه بر گودالی که بر صورت زمین ظاهر می شود، اطلاق شده (و بعدا به صورت یک معنی حقیقی درآمده است).

۵ اَلنَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ گودال هایی پر از آتش شعله ور .

« وَقُودٍ » در اصل به معنی ماده ای است که آتش با آن می افروزند ، (مانند هیزم) و تعبیر به « ذَاتِ الْوَقُودِ » با این که همه آتش ها احتیاج به هیزم و مانند آن دارد ، اشاره به کثرت مواد آتش زایی است که آن ها به کار می گرفتند و طبعا آتش بسیار دامنه دار و پرشعله ای به وجود می آمد و اگر بعضی « ذَاتِ الْوَقُودِ » را در این جا به معنی آتش شعله ور تفسیر کرده اند ، ظاهرا به همین دلیل است ، نه آن چه بعضی پنداشته اند که « وَقُودِ » دارای دو معنی است یکی " هیزم " و دیگری " شعله " و تأسف خورده اند که چرا مفسران و مترجمان به این نکته توجه نکرده اند .

مؤمنان در برابر کوره های آدم سوزی

ص: ۱۱۷

هنگامی که در کنار آن نشسته بودند .

و آن چه را نسبت به مؤمنان انجام می دادند (با خونسردی) تماشا می کردند .

منظور از این دو آیه این است که گروهی با کمال خونسردی نشسته بودند و صحنه های شکنجه را تماشا می کردند و لذت می بردند که این خود نشانه نهایت قساوت آن ها بود . بعضی نیز آن ها را دو گروه دانسته اند گروهی « شکنجه گر » و گروهی « تماشاچی » و از آن جا که تماشاچیان راضی به اعمال شکنجه گران بودند، این فعل به همه آن هانسبت داده شده است و این طبیعی است که در یک چنین برنامه هایی همیشه گروهی عاملند و گروهی تماشاگر ، به علاوه سران آن ها معمولاً دستور می دهند و مجریان از قشرهای پایین ترند . جمله « يَفْعَلُونَ » به صورت فعل مضارع دلیل بر این است که این عمل مدتی استمرار داشت و یک حادثه زودگذر نبود .

۸ وَ مَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ

هیچ ایرادی بر آن ها (مؤمنان) نداشتند جز این که به خداوند عزیز و حمید ایمان آورده بودند.

« نَقَمُوا » از ماده « نَقَمَ » (بر وزن قَلَم) به معنی انکار و عیب گرفتن چیزی است یا به زبان و یا عملاً از طریق مجازات و « انتقام » نیز از همین ماده است . مسلماً چنین کاری در مقابل یک جرم بزرگ و گناه آشکار انجام می گیرد ، نه در مقابل ایمان به خداوند توانا و شایسته هرگونه حمد و ستایش و این نشان می دهد که تا چه حد فرهنگ آن قوم منحط و تحریف یافته بود که بزرگ ترین افتخارات نزد آن ها بزرگ ترین جرم و گناه بود . تعبیر به « عزیز » (قدرتمند شکست ناپذیر) و « حمید » (شایسته هرگونه ستایش و دارای هرگونه کمال) در حقیقت پاسخی است به جنایت های آن ها و دلیلی است بر ضد آنان ، یعنی مگر ایمان به چنین خدایی جرم و گناه است ؟ و ضمناً تهدید و هشدار می دهد نیز به این شکنجه گران در طول تاریخ محسوب می شود که خداوند عزیز و حمید در کمین آن هاست .

۹ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ

همان خدایی که حکومت آسمان ها و زمین از آن اوست و بر همه چیز گواه است.

در حقیقت این چهار وصف ، از اوصافی است که شایستگی برای عبودیت را مسلم می کند ، قدرت و توانایی ، واجد هر گونه کمال بودن ، مالکیت آسمان ها و زمین و آگاهی از همه چیز . در ضمن بشارتی است به مؤمنان که خدا حاضر و ناظر است و صبر و شکیبایی و استقامتشان را در راه حفظ ایمان می بیند و ناظر ایثارگری و فداکاری های آن هاست و البته توجه به این حقیقت به آن ها نیرو و نشاط می دهد . از سوی دیگر تهدیدی است برای دشمنان آن ها و هشدار می دهد که اگر خدا مانع کار آن ها نمی شود ، نه به خاطر ناتوانی است ، بلکه به خاطر آزمون و امتحان است و سرانجام طعم تلخ عذاب دردناک خدا را خواهند چشید .

اصحاب اُخْدود چه کسانی بودند؟

گفتیم « اُخْدود » به معنی گودال بزرگ یا « خندق » است و منظور در این جا خندق های عظیمی است که مملو از آتش بود تا شکنجه گران ، مؤمنان را در آن ها بیفکنند و بسوزانند . در این که این ماجرا مربوط به چه زمان و چه قومی است ؟ و آیا این یک ماجرای خاص و معین بوده و یا اشاره به ماجراهای متعددی از این قبیل در مناطق مختلف جهان است؟، در میان مفسران و مورخان گفتگوست . معروف تر از همه آن است که مربوط به « ذونواس » آخرین پادشاه « حَمِیر » (۱) در سرزمین « یمن » است . توضیح این که : « ذونواس » که آخرین نفر از سلسله گروه « حَمِیر » بود، به آیین یهود درآمد و گروه « حَمِیر » نیز از او پیروی کردند ، او نام خود را « یوسف » نهاد و مدتی بر این منوال گذشت ، سپس به او

۱

ص: ۱۲۱

۱- « حَمِیر » قبیله ای بود از قبایل معروف « یمن » .

خبر دادند که در سرزمین « نجران » (در شمال یمن) هنوز گروهی بر آیین نصرانی هستند ، هم مسلکان « ذونواس » او را وادار کردند که اهل « نجران » را مجبور به پذیرش آیین یهود کند ، او به سوی نجران حرکت کرد و ساکنان آن جا را جمع نمود و آیین یهود را بر آن ها عرضه داشت و اصرار کرد آن را پذیرا شوند ولی آن ها ابا کردند حاضر به قبول شهادت شدند اما حاضر به صرف نظر کردن از آیین خود نبودند. « ذونواس » دستور داد خندق عظیمی کنند و هیزم در آن ریختند و آتش زدند ، گروهی را زنده زنده به آتش سوزاند و گروهی را با شمشیر کشت و قطعه قطعه کرد، به طوری که عدد مقتولین و سوختگان با آتش به بیست هزار نفر رسید. (۱)

یک نفر از باقی ماندگان مردم نجران فرار کرد و به « قیصر » پادشاه روم که مسیحی بود ، شکایت نمود . « قیصر » گفت : سرزمین شما از من

ص: ۱۲۲

دور است ، اما نامه ای به پادشاه حبشه می نویسم که او مسیحی است و همسایه شماست و از او می خواهم شما را یاری دهد ، سپس نامه ای نوشت و از پادشاه حبشه انتقام خون مسیحیان نجران را خواست . مرد نجرانی نزد « نجاشی » سلطان حبشه آمد . او از شنیدن این داستان ، سخت متأثر گشت و از خاموشی شعله آیین مسیح در سرزمین نجران افسوس خورد و تصمیم بر انتقام شهیدان از او را گرفت . لشکریان حبشه به جانب یمن تاختند و در یک پیکار سخت سپاه « ذونواس » را شکست دادند و گروه زیادی از آنان کشته شد و طولی نکشید که مملکت یمن به دست نجاشی افتاد و به صورت ایالتی از ایالات حبشه درآمد . (۱)

بعضی از مفسران نقل کرده اند که طول آن خندق چهل ذراع و عرض آن دوازده ذراع بوده است (هر ذراع تقریباً نیم متر است و گاه به

ص: ۱۲۳

معنی « گز » که حدود یک متر است به کار می رود) و بعضی نقل کرده اند هفت گودال بوده که هر کدام وسعتش به مقداری که در بالا ذکر شده ، بوده است . (۱) از آن چه در بالا گفتیم ، روشن می شود که این شکنجه گران بی رحم ، سرانجام به عذاب الهی گرفتار شدند و انتقام خون هایی که ریخته بودند ، در همین دنیا از آن ها گرفته شد و عذاب حریق و سوزنده قیامت نیز در انتظارشان است . این کوره های آدم سوزی که به دست یهود به وجود آمد ، احتمالاً نخستین کوره های آدم سوزی در طول تاریخ بود ، ولی عجیب این که این بدعت قساوت بار ضد انسانی سرانجام دامان خود یهود را گرفت و چنان که می دانیم گروهی از آن ها در ماجرای آلمان هیتلری در کوره های آدم سوزی به آتش کشیده شدند و مصداق « عذاب الحریق » این جهان نیز درباره آن ها تحقق یافت . علاوه بر این « ذونواس » یهودی بنیان گذار اصلی این بنای شوم ، نیز از شرّ اعمال خود برکنار نماند . در عصر ما نیز نمونه های بسیار زیادی از این موضوع را با چشم خود دیده یا شنیده ایم که پیر و جوان در طریق حفظ دین و ایمان جان برکف نهاده و آگاهانه و عاشقانه به سوی شهادت گام برداشتند و باید گفت: بقاء آیین های الهی در گذشته و امروز بدون چنین ایثارگری هایی امکان پذیر نبوده و نیست .

ص: ۱۲۴

شکنجه گران در برابر مجازات الهی

۱۰ إِنَّ الَّذِينَ فَتِنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ

کسانی که مردان و زنان باایمان را مورد شکنجه قرار دادند، عذاب دوزخ برای آن هاست و عذاب آتش سوزان .

« فَتِنُوا » از ماده « فتن » (بر وزن متن) و « فتنه » در اصل به معنی قراردادن طلا در آتش است تا میزان خلوص آن روشن شود ، سپس این ماده (فتنه) هم به معنی " آزمایش " و هم به معنی " عذاب و مجازات " و هم به معنی " گمراهی و شرک " به کار رفته است و در آیه مورد بحث به

ص: ۱۲۵

معنی عذاب و آزار و شکنجه آمده است . جمله « ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا » نشان می دهد که راه توبه حتی برای چنین شکنجه گران ستمگری باز است و این نهایت لطف پروردگار را نسبت به گنهکاران نشان می دهد و ضمناً هشدار می دهد که تا دیر نشده است ، دست از آزار و شکنجه مؤمنان بردارند و به سوی خدا بازگردند . قابل توجه این است که در این آیه دو گونه عذاب برای آن ها ذکر کرده ؛ یکی « عذاب جهنم » و دیگری « عذاب حریق » (عذاب آتش سوزان) ذکر این دو ممکن است به خاطر این باشد که عذاب جهنم در برابر کفر آن ها بوده و عذاب حریق به خاطر این است که شکنجه گران مزبور مؤمنان را با آتش می سوزاندند .

۱۱ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ

کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند ، برای آن ها باغهایی از بهشت است که نهرها زیر درختانش جاری است و این پیروزی بزرگی است .

تعبیر به « عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ » (باتوجه به این که صالحات جمع صالح است) نشان می دهد تنها یک و یا چند عمل صالح کافی نیست ، باید برنامه در همه جا بر محور عمل صالح دور زند . تعبیر به « ذَلِكْ » که در لغت عرب برای اشاره به دور است ، در این گونه مقامات بیانگر اهمیت و علو مقام است ، یعنی پیروزی و نجات و افتخارات آن ها به قدری است که از دسترس فکر ما بیرون است . چه فوز و پیروزی از این برتر که در جوار قُرب پروردگار و در میان انواع نعمت های پایدار ، با سربلندی و افتخار جای گیرند ولی نباید فراموش کرد که کلید اصلی این پیروزی و فوز کبیر ، «ایمان و عمل صالح» است، این است سرمایه اصلی این راه و بقیه هرچه هست، شاخ و برگ است. پایان سوره بُرُوج

سوره طارق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشر

۱ وَ السَّمَاءِ وَ الطَّارِقِ

سوگند به آسمان و کوبنده شب .

۲ وَ مَا أَدْرِيكَ مَا الطَّارِقُ

و تو نمی دانی کوبنده شب چیست ؟

۳ أَلَنَجْمُ الثَّاقِبُ

همان ستاره درخشان و شکافنده تاریکی ها.

« طارق » از ماده « طَرَقَ » (بر وزن برق) به معنی کوبیدن است و راه را از این جهت « طریق » گویند که با پای رهروان کوبیده می شود و از آن جا که درهای خانه ها را به هنگام شب می بندند و کسی که شب وارد می شود ناچار است در را بکوبد، به اشخاصی که در شب وارد می شوند، « طارق » گویند . امیرمؤمنان علی درباره « اشعث بن قیس » همان

منافقی که شب هنگام به در خانه آن حضرت آمد و حلوی شیرینی با خود آورده بود که به پندار خام خویش قلب علی را به خود متوجه سازد تا در ماجرای به نفع او حکم کند، می فرماید: « وَ أَعْجَبُ مِنْ ذَلِكَ طَارِقُ طَرَقَنَا بِمَلْفُوفِهِ فِي وَعَائِهَا : و از این شگفت انگیزتر داستان کسی است که شب هنگام ، در خانه را کوبید و بر ما وارد شد و در حالی که ظرف سرپوشیده پر از حلوی لذیذ با خود آورده بود . (۱) اما قرآن خودش در این جا « طارق » را تفسیر کرده ، می گوید: « این مسافر شبانه، همان ستاره درخشانی است که بر آسمان ظاهر می شود و به قدری بلند است که گویی می خواهد سقف آسمان را سوراخ کند و نورش به قدری خیره کننده است که تاریکی ها را می شکافد و به درون چشم آدمی نفوذ می کند . » . منجمی از امام صادق سؤال کرد که : « منظور از « ثاقب » در کلام خدا « أَلَنَجْمُ الثَّاقِبِ » چیست ؟ فرمود: « ستاره " زحل " است که طلوعش

ص: ۱۲۹

در آسمان هفتمین است و نورش آسمان ها را می شکافد و به آسمان پایین می رسد ، به همین جهت خداوند آن را « نَجْمٌ ثاقِبٌ » نامیده است . (۱) قابل توجه این که زحل آخرین و دورترین ستاره منظومه شمسی است که با چشم غیرمسلح دیده می شود و از آن جا که از نظر ترتیب بندی کواکب منظومه شمسی نسبت به خورشید در هفتمین مدار قرار گرفته (با محاسبه مدار ماه) امام در این حدیث مدار آن را آسمان هفتم شمرده است . این ستاره ویژگی هایی دارد که آن را شایسته سوگند می کند ، از یک سو دورترین ستارگان قابل مشاهده منظومه شمسی است و به همین جهت در ادبیات عرب هر چیز بلند را بدان مثال می زنند و گاه آن را « شیخ النجوم » گفته اند . ستاره زحل که نام فارسی اش « کیوان » است ، دارای حلقه های نورانی متعددی است که آن را احاطه کرده و هشت « قمر » دارد ، حلقه های نورانی زحل که گرداگرد

ص: ۱۳۰

آن را گرفته ، از عجیب ترین پدیده های آسمانی است که دانشمندان فلکی درباره آن نظرات گوناگونی دارند و هنوز هم پدیده اسرار آمیزی است . البته این اسرار در آن روز که قرآن نازل شد، برکسی روشن نبود ، بعدها با گذشت قرن ها آشکار گشت . اما به هر حال تفسیر نجم ثاقب به خصوص ستاره « زحل » ممکن است از قبیل بیان یک مصداق روشن باشد و منافاتی با تفسیر آن به دیگر ستارگان بلند و درخشان آسمان ندارد ، ولی می دانیم تفسیر مصداقی (۱) در روایات ما بسیار است .

۴ إِنَّ كُلُّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ

(به این آیت بزرگ الهی سوگند) که هر کس مراقب و صاحبی دارد.

شما هرگز تنها نیستید و هر که باشید و هر کجا باشید ، تحت مراقبت

ص: ۱۳۱

۱- تفسیر مصداقی یعنی: یک نوع بارز آن بیان می شود که مصداق آن کلی است .

فرشتگان الهی و مأموران پروردگار خواهید بود ، که آن ها اعمال فرد را ثبت و ضبط می کنند و برای حساب و جزا نگهداری می نمایند . قابل توجه این که : در آیه تبیین نشده است که این « حَافِظٌ » چه کسی است ؟ و چه اموری را حفظ می کند ؟ ولی آیات دیگر قرآن به خوبی گواهی می دهد که حافظان ملائکه اند و آن چه را حفظ می کنند ، اعمال آدمی اعم از طاعات و معاصی است . جالب این که میان سوگندهایی که قبلاً یاد شده ، با مسأله مراقبت فرشتگان از اعمال آدمی ، که جواب قسم محسوب می شود ، رابطه زنده ای است ، چراکه آسمان بلند و ستارگانی که مسیرهای منظم خود را همواره می پیمایند ، دلیلی بر وجود نظم و حساب در این عالم بزرگ هستند ، پس چگونه ممکن است اعمال انسان ها بدون حساب بوده و مراقبین الهی بر آن نظارت نکنند ؟

پایان سوره طارق

خداوند بزرگ را تسبیح گوی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى

نام پروردگار بلندمرتبه ات را منزه دار .

منظور این است که نام خداوند در ردیف نام بت ها قرار داده نشود و ذات پاک او را از هرگونه عیب و نقص و صفات مخلوق ها و عوارض جسم و جسمانیت و هرگونه محدودیت و نقصان منزه بشمریم ، نه همچون بت پرستان که نام او را در کنار نام بت های خود قرار می دهند ، یا کسانی که او را جسم و جسمانی می شمردند . تعبیر به « اعلی » بیانگر این حقیقت است که او از هر کس و هر چیز و هر چه تصور کنیم و هر خیال و قیاس و گمان و وهم و هرگونه شرک جلی و خفی برتر و بالاتر است . تعبیر به « رَبُّكَ » (پروردگارت) اشاره به این است که پروردگاری که

تو مردم را به سوی او می خوانی ، از پروردگار بت پرستان جداست .

۲ الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى

همان خداوندی که آفرید و منظم کرد .

« سَوَّى » از ماده « تسویه » به معنی نظام بخشیدن و مرتب نمودن است و مفهوم گسترده ای دارد که تمام نظامات جهان را شامل می شود ، اعم از نظاماتی که بر منظومه ها و کواکب آسمان حاکم است و یا آن چه بر مخلوقات زمینی ، مخصوصا انسان از نظر جسم و جان .

۳ وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى

و همان کس که تقدیر کرد و هدایت فرمود .

منظور از « تَقْدِير » همان اندازه گیری و تعیین برنامه های حرکت به سوی اهدافی است که موجودات به خاطر آن آفریده شده اند . و منظور از « هدایت » همان هدایت تکوینی است که به صورت انگیزه های درونی و بیرونی و قوانینی که بر هر موجودی حاکم ساخته ، می باشد . مثلاً از یک سو پستان مادر و شیر آن را برای تغذیه طفل آفریده و به

مادر عاطفه شدید مادری داده و از سوی دیگر در طفل انگیزه ای آفریده که او را به سوی پستان مادر می کشاند و این آمادگی و جاذبه دوجانبه در مسیر هدف ، در همه موجودات دیده می شود . خلاصه این که : دقت در ساختمان هر موجود و مسیری که در طول عمر خود طی می کند ، به وضوح این حقیقت را نشان می دهد که برنامه ریزی دقیقی دارد و دست هدایت نیرومندی پشت سر آن است ، که برای اجرای این برنامه ها به او کمک می کند و این نشانه دیگری از ربوبیت پروردگار است . البته در مورد انسان غیر از برنامه هدایت تکوینی ، نوع هدایت دیگری وجود دارد که از طریق وحی و ارسال انبیاء صورت می گیرد و هدایت تشریحی نام دارد و جالب این که هدایت تشریحی انسان نیز در تمام زمینه ها مکمل هدایت تکوینی اوست.

نمونه هایی از تقدیر و هدایت عمومی موجودات

مسأله تقدیر (اندازه گیری) و هدایت عمومی موجودات که در آیات فوق از مظاهر ربوبیت پروردگار شمرده شده، از مسائلی است که

هرقدر زمان بر آن بگذرد و علم و دانش بشر پیشرفت کند، حقایق بیشتری از آن بروز می کند. اکتشافات علمی به ما امکان می دهد که چهره های تازه و شگفت انگیز و شوق انگیزتری از این تقدیر و هدایت را در تمام ذرات جهان بنگریم، بعضی از مفسران در این جا با استناد به نوشته های دانشمند معروف « کمربسی مورینسن » در کتاب « راز آفرینش انسان » نمونه هایی از این راز بزرگ را در مورد هدایت حیوانات و انواع مختلف جانداران آورده است که ذیلاً به قسمتی از آن بامختصر تغییر و تکمیل اشاره می شود. ۱ پرنندگان مهاجر که گاهی در سال هزاران کیلومتر راه بر فراز اقیانوس ها و جنگل ها و بیابان ها می پیمایند، هرگز آشیانه خود را گم نمی کنند و بعد از بازگشت درست به وطن اصلی بازمی گردند و همچنین زنبوران عسل هرقدر از کندوی خود دور شوند و باد آن ها را این طرف و آن طرف ببرد، باز دقیقاً به آشیانه خود برمی گردند، در حالی که انسان برای بازگشت به وطن احتیاج به نشانه ها و آدرس های دقیق و راهنما دارد. ۲ حشرات

چشم های میکروسکوپی (ذره بین) دارند که ساختمان و قدرت دید آن ، انسان را به حیرت وامی دارد ، درحالی که بازهای شکاری دارای چشم های تلسکوپی (دوربین) هستند. ۳ انسان برای پیدا کردن راه خویش در شب باید از منبع نور استفاده کند ولی بسیاری از پرندگان در نهایت ظلمت و تاریکی شب اهداف خود را می بینند و این از طریق چشمانی است که در برابر اشعه مادون قرمز حساسیت دارد و نیز دستگاه رادارمانندی است که در وجود بعضی از آن ها تعبیه شده است . ۴ سگ ها به خاطر داشتن شامه اضافی، می توانند هر حیوانی را در مسیر آن ها باشد ، از طریق بو بشناسند، درحالی که انسان حتی با وسایلی که در دست دارد، قادر به چنین مطلبی نیست. ۵ تمام حیوانات صداهایی را که شدت ارتعاش آن بیرون از قدرت سامعه ما است ، درک می کنند و شنوایی آن ها به مراتب از شنوایی ما دقیق تر است ، هرچند انسان توانسته است این مطلب را با وسایل و ابزار علمی جبران کند و صدای بال مگسی را که چندین کیلومتر

از او دور است ، آن چنان بشنود که گویی روی لاله گوش او قرار گرفته و شاید این تفاوت قدرتی را که خداوند میان انسان و حیوان قائل شده به خاطر همین است که انسان از طریق علم و عقل ، قادر بر جبران ضعف هایش می باشد ، ولی حیوانات چنین نیستند . ۶ نوعی ماهی کوچک است که سال هادر دریا زندگی می کند ، سپس برای تخم ریزی به همان نهری که در آن متولد شده است ، بازمی گردد و بر ضدّ امواج پیش می رود و موطن اصلی را که مناسب پرورش اوست ، بعد از سال ها دوری از آن، درفاصله دوردستی پیدامی کند. ۷ و ازاین عجیب تر داستان بعضی از حیوانات آبی است که آن هاعکس این مسیر را طی می کنند .

۴ وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى

و آن کس که چراگاه را به وجود آورد .

تعبیر به « أَخْرَجَ » از ماده « اخراج » اشاره به این است که گویی همه گیاهان و مخصوصا مواد غذایی چهارپایان در دل زمین وجود داشته و خداوند آن ها را بیرون فرستاده ، بدیهی است تغذیه حیوانات مقدمه ای است برای تغذیه انسان و فایده آن سرانجام به انسان ها باز می گردد .

سپس آن را خشک و سیاه قرار داد .

« غُثَاءُ » در اصل به معنی گیاهان خشکی است که روی سیلاب قرار می گیرد و همچنین به کف هایی که روی دیگ در حال جوشیدن پیدا می شود ، « غُثَاءُ » می گویند و این تعبیر به عنوان کنایه از هر چیزی که ضایع می شود و از دست می رود ، استعمال می شود و در آیه مورد بحث به معنی گیاهان خشکیده و درهم ریخته است . « أَخْوَى » از ماده « حُوَّه » (بر وزن قُوَّه) به معنی رنگ سبز سیر و گاه به معنی رنگ سیاه آمده است . « غُثَاءُ أَخْوَى » (گیاهان خشکیده تیره رنگ) منافع زیادی در بردارد هم غذای مناسبی است برای زمستان حیوانات و هم وسیله ای است برای سوخت و سوز انسان و هم کود مناسبی است برای زمین ها .

دلایل پنجگانه ربوبیت عالی پروردگار

در حقیقت مسأله ربوبیت عالی پروردگار با پنج وصف اخیر یعنی

"خلقت"، "تسویه"، "تقدیر"، "هدایت" و "رویاندن گیاهان" به نحو احسن تشریح شده است که مطالعه آن ها انسان را به خوبی با مقام ربوبیت والای خداوند آشنا می سازد و نور ایمان را در دل او می افکند و مهم ترین نعمت های الهی را به طور اجمال بازگو می کند و حس شکرگزاری را در آدمی برمی انگیزد.

۶ سُنْقَرُوكَ فَلَاتَنْسَى

ما به زودی (قرآن را) بر تو قرائت می کنیم و هرگز فراموش نخواهی کرد.

بنابراین هنگام نزول وحی عجله مکن و هرگز نگران فراموش کردن آیات الهی مباش، آن کس که این آیات بزرگ را برای هدایت انسان ها بر تو فرستاده، هم او حافظ و نگاهبان آن هاست، آری او نقش این آیات را در سینه پاک تو ثابت می دارد، به طوری که هرگز گرد و غبار نسیان بر آن نخواهد نشست.

۷ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى

مگر آن چه را خدا بخواهد، که او آشکار و پنهان را می داند.

مفهوم این تعبیر آن نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی از آیات الهی را فراموش می کند و گرنه از گفتار او سلب اطمینان خواهد شد، بلکه هدف بیان این حقیقت است که موهبت حفظ آیات الهی از سوی خداست و لذا هر لحظه بخواهد می تواند آن را از پیامبرش بگیرد و یا به تعبیر دیگر هدف بیان تفاوت علم ذاتی خداوند و علم موهبتی پیامبرش صلی الله علیه و آله است. این یکی از معجزات پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله است که آیات و سوره های طولانی را با یک بار تلاوت جبرئیل به خاطر می سپرد و همیشه به خاطر داشت و چیزی را فراموش نمی کرد.

ما تو را برای هر کار خیر آماده می کنیم

۸ وَ نُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَى

و ما تو را برای انجام هر کار خیر آماده می کنیم.

در این آیه پیامبر صلی الله علیه و آله را دلداری داده، می افزاید: « ما تو را به انجام هر کار خیری توفیق می دهیم و کارها را بر تو آسان می سازیم ». و

ص: ۱۴۱

به تعبیر دیگر هدف بیان این حقیقت است که در راهی که تو در پیش داری ، مشکلات و سختی ها فراوان است، هم در راه گرفتن وحی و حفظ آن و هم در تبلیغ رسالت و ادای آن و هم در انجام کارهای خیر و عمل به آن ، ما در تمام این امور به تو یاری می دهیم و مشکلات را بر تو آسان می سازیم. این جمله ممکن است اشاره به محتوای دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله و تکالیف و برنامه های الهی نیز باشد یعنی محتوای آن آسان و شریعت او شریعت سمحه سهله است و تکالیف شاق و کمرشکن در آیین الهی وجود ندارد. زندگی خود پیامبر صلی الله علیه و آله هم نمونه کامل تعلیم این حقیقت بود . او در هیچ چیز ، اعم از لباس و خوراک و مرکب و وسایل زندگی سخت گیر نبود، هر غذای مناسبی را تناول می فرمود، هرگونه لباسی را که زندگی نداشت، می پوشید، گاه در بستر می آرمید و گاه روی فرش و گاه حتی روی شن های بیابان و از هرگونه تعلق و تقئیدی آزاد بود .

پایان سوره اعلی

سوره اعلیٰ

ص: ۱۴۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ هَلْ آتَيْكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ

آیا داستان « غاشیه » (روز قیامت که حوادث وحشتناکش همه را می پوشاند) به تو رسیده است ؟

« غَاشِيَةٍ » از ماده « غِشَاوَهُ » به معنی " پوشاندن " است ، انتخاب این نام برای قیامت به خاطر آن است که حوادث وحشتناک آن ناگهان همه را زیر پوشش خود قرار می دهد .

مخاطب در این آیه شخص پیامبر صلی الله علیه و آله است و ذکر این جمله به صورت استفهام از شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای بیان عظمت و اهمیت آن روز بزرگ است .

۲ وَجْهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ

چهره هایی در آن روز خاشع و ذلت بار است .

ذلت و ترس از عذاب و کیفرهای عظیم آن روز تمام وجود آن ها را فرا گرفته و از آن جا که حالات روحی انسان بیش از همه جا در چهره او منعکس می شود ، اشاره به خوف و ذلت و وحشتی می کند که سراسر چهره آن ها را می پوشاند .

خستگان بی نصیب

۳ عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ

آن ها که پیوسته عمل کرده و خسته شده اند (و نتیجه ای عایدشان نشده است) .

آن ها تلاش و کوشش زیادی در زندگی دنیا به خرج می دهند ولی هیچ فایده ای جز خستگی در حقیقت نصیبشان نمی شود ، نه عمل مقبولی در درگاه خدا دارند و نه چیزی از آن همه ثروت که اندوخته اند ، می توانند با خود ببرند و نه نام نیکی از خود به یادگار می گذارند و نه فرزند صالحی ، آن ها زحمتکشان خسته و بینوایند .

۴ تَصْلَى نَارًا حَامِيَةً

ص: ۱۴۵

و در آتش سوزان وارد می گردند .

« تَصِيلِي » از ماده « صَيْلِي » (بر وزن نَفِي) به معنی ورود در آتش و ماندن و سوختن با آن است . سرانجام این زحمتکشان خسته و بیهوده گر وارد آتش داغ و سوزان می شوند و با آن می سوزند .

۵ تُسْقَى مِنْ عَيْنِ اَيْبِهِ

از چشمه ای فوق العاده داغ به آن ها می نوشانند.

« اَيْبِهِ » مؤنث « اَيْبِي » از ماده « اَيْبِي » (بر وزن حَلِي) به معنی "تأخیر افکندن" است و برای بیان فرارسیدن وقت چیزی گفته می شود و در این جا به معنی آب سوزانی است که حرارتش به انتها درجه رسیده است . در آیه ۲۹ سوره کهف می خوانیم : « و اگر تقاضای آب کنند ، آبی برای آن ها می آورند مانند فلز گداخته که صورت هایشان را بریان می کند ، چه بدنوشیدنی است و چه بد محلّ اجتماعی » .

۶ لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ اِلَّا مِنْ ضَرِيْعٍ

طعامی جز از ضریع (خار خشک تلخ و بدبو) ندارند.

« ضَرِيعٌ » از « ضَرَعٌ » به معنی ضعف و ذلت و خضوع است و در این جا منظور طعامی است ذلت آفرین و بدبو که دوزخیان برای رهایی از آن به درگاه خدا تَضَرَّع می کنند. (۱) در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: « ضریع چیزی است در آتش دوزخ، شبیه خار، تلخ تر از صبر و متعفن تر از مردار و سوزنده تر از آتش ». .

۷ لَا يُشْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ

غذایی که نه آن ها را فربه می کند و نه گرسنگی را فرومی نشاند.

مسلم چنین غذایی برای تقویت جسم و فرونشاندن گرسنگی نیست، غذایی است گلوگیر که خود نوعی عذاب است، چنان که در آیه ۱۳ سوره «مَزْمَلٌ» می خوانیم: «وَطَعَامًا ذَا غُصْبَةٍ وَعَذَابًا أَلِيمًا»: نزد ما غذاهایی است گلوگیر و عذابی است دردناک». آن ها که در این دنیا

ص: ۱۴۷

انواع غذاهای لذیذ و چرب و شیرین را از طریق ظلم و تجاوز به حقوق دیگران فراهم کردند و آن ها که اجازه ندادند محرومان جزاز غذاهای گلوگیر و ناگوار استفاده کنند، باید در آن جا غذایی داشته باشند که « عذاب الیم » آن ها گردد. البته همان گونه که بارها گفته ایم، نه نعمت های بهشتی و نه عذاب های دوزخی هیچ کدام را نمی توان برای ما محبوسان در زندان دنیا توصیف کرد، این ها همه اشارات و تنها شَبَح هایی است که برای ما ترسیم شده است.

دورنمایی از نعمت های روح پرور بهشتی

۸ وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ

چهره هایی در آن روز شاداب و باطراوت است.

« نَاعِمَةٌ » از ماده « نعمه » در این جا اشاره به چهره هایی است که غرق نعمت شده و تر و تازه و شاداب و مسرور و نورانی است، همان گونه که در آیه ۲۴ سوره مطففین آمده است که در

ص: ۱۴۸

توصیف بهشتیان می فرماید: « تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ : در چهره های آن ها طراوت و خرمی نعمت را مشاهده می کنی » .

۹ لِسَعِيهَا رَاضِيَةٌ

چراکه از سعی و تلاش خود خوشنوداست.

به عکس دوزخیان که از تلاش و کوشش خود جز خستگی و رنج بهره ای نبردند و « عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ » بودند ، بهشتیان نتایج تلاش و کوشش خود را به احسن وجه می بینند و کاملاً راضی و خوشنودند . تلاش هایی که در پرتو لطف خدا به اضعاف مضاعف ، گاه ده برابر و گاه هفتصد برابر و گاه بیشتر ، رشد و نمو یافته و گاهی با آن جزای بی حساب را خریداری کرده اند : « اِنَّمَا يُؤَفِّي الصَّابِرُونَ اَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ » که صابران اجر و پاداش خود را بی حساب دریافت می دارند. (۱۰/ زمر).

۱۰ فی جَنَّةٍ عَالِيَةٍ در بهشتی است عالی.

واژه « عَالِيَةٍ » ممکن است اشاره به « علو مکانی » باشد، یعنی آن ها در طبقات عالی بهشتند و یا « علو مقامی » و هر دو احتمال را مفسران گفته اند ولی تفسیر دوم مناسب تر به نظر می رسد ، هرچند جمع میان دو معنی نیز ممکن است .

۱۱ لَا تَسْمَعُ فِيهَا لِأَعْيُنِهِ

که در آن هیچ سخن لغو و بیهوده ای نمی شنوی .

نه سخنی که حاکی از نفاق باشد ، یا عداوت و جنگ و جدال و یا کینه توزی و حسد ، نه سخنان دروغ ، نه تهمت و افترا، نه غیبت و ایذاء و نه حتی لغو و امور بی فایده . و چه آرام بخش است محیطی که از همه این سخنان پاک باشد و اگر درست بیندیشیم ، قسمت عمده ناراحتی های زندگی دنیا از شنیدن این گونه سخنان است که آرامش روح و جان و نظامات اجتماعی را بر هم می زند و آتش فتنه ها را شعله ور می سازد .

۱۲ فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ

در آن چشمه های جاری است .

گرچه «عَيْن» در این جا «نکره» است و معمولاً نکره برای بیان یک فرد می آید، ولی به قرینه سایر آیات قرآن معنی جنس دارد و شامل چشمه های مختلف می شود، همان گونه که در آیه ۱۵ ذاریات می خوانیم: «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ: پرهیزگاران در میان باغ های بهشت و چشمه ها قرار دارند.»

۱۳ فِيهَا سُورٌ مَّرْفُوعَةٌ

در آن تخت های زیبای بلند است.

«سُورٌ» جمع «سریر» از ماده «سرور» به معنی تخت هایی است که در مجالس انس و سرور بر آن می نشینند. بلند بودن این تخت ها به خاطر آن است که بهشتیان بر تمام مناظر و صحنه های اطراف خود مسلط باشند و از مشاهده آن لذت برند. «ابن عباس» می گوید: «این تخت های بلند چنان هستند که وقتی صاحبان آن ها اراده جلوس بر آن کنند، تواضع می کند و فرومی نشیند و بعد از جلوس به حال اول بازمی گردد.»

ص: ۱۵۱

و قدح هایی که در کنار این چشمه ها نهاده .

« اَکْوَاب » جمع « کُوب » (بر وزن خُوب) به معنی قدح یا ظرفی است که دسته دار باشد . چون استفاده از آن چشمه های گوارا و شراب های طهور بهشتی، نیاز به ظرف هایی دارد، در این آیه به آن ظرف ها اشاره می کند . هر زمان اراده کنند قدح ها از چشمه ها پر می شود و در برابر آنان قرار می گیرد ، تازه به تازه می نوشند و سیراب می شوند و لذت می برند، لذتی که توصیفش برای ساکنان دنیا غیرممکن است. توجه به این نکته لازم است که در قرآن تعبیرات مختلفی درباره ظرف های شراب طهور بهشتیان آمده، در این جا و بعضی از آیات دیگر تعبیر به « اَکْوَاب » شده ، در حالی که در بعضی از آیات دیگر تعبیر به « اَبَارِيق » جمع « ابریق » به معنی ظرفی که دارای دسته و لوله برای ریختن مایعات است یا « کَأْس » (به معنی جام پر از شراب) آمده است. مانند : « يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ ، بِأَكْوَابٍ وَّ اَبَارِيقٍ وَ

كَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ : گرداگرد آن ها نوجوانانی می گردند که همیشه طراوت جوانی را دارا هستند، درحالی که قدح ها و کوزه ها و جام هایی پر از شراب طهور در دست دارند و به آن ها عرضه می کنند « (۱۷ و ۱۸ / واقعه) .

۱۵ وَ نَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ

و بالش ها و پستی های صف داده شده .

« نَمَارِقُ » جمع « نمرقه » (بر وزن غلغله) به معنی پستی کوچک است که بر آن تکیه می کنند و معمولاً به هنگام استراحت کامل از آن ها استفاده می شود و تعبیر به « مَصْفُوفَةٌ » اشاره به تعدد و نظم خاصی است که بر آن ها حاکم است ، این تعبیر نشان می دهد که آن ها جلسات انس دسته جمعی تشکیل می دهند و این اجتماع که خالی از هرگونه لغو و بیهودگی است و تنها از الطاف الهی و نعمت های بی پایان او و نجات از درد و رنج های دنیا و عذاب آخرت در آن سخن گفته می شود ، چنان لطف و لذتی دارد که چیزی با آن برابری نمی کند .

۱۶ وَ زَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ

ص: ۱۵۳

و فرش های فاخر گسترده .

«زَرابی» جمع «زریبه» به معنی فرش های عالی خواب داراست که هم نرم و راحت است و هم گرانبها و پرقیمت .

انواع نعمت های بهشتی

در آیات مورد بحث هفت نعمت مهم بهشتی ذکر شده که هر یک از دیگری جالب تر و زیباتر است. کوتاه سخن این که بهشت جایگاهی است بی نظیر از هر جهت و خالی از هر گونه ناراحتی و جنگ و جدال با انواع میوه های رنگارنگ و نغمه های دلپذیر و چشمه های آب جاری و شراب های طهور و خدمتگزارانی شایسته و همسرانی بی مانند و تخت هایی مرصع و فرش هایی فاخر و دوستانی باصفا و ظروف و قدح هایی جالب در کنار چشمه ها و خلاصه نعمت هایی که نه با الفاظ محدود این جهان قابل شرح است و نه در عالم خیال قابل درک و همه این ها در انتظار مقدم مؤمنانی است که با اعمال صالح خود، اجازه ورود در این کانون نعمت الهی را کسب کرده اند . فراتر از این لذات مادی ،

لذات معنوی و برتر از همه « لقاء الله » و جلوه های محبوب و الطاف آن معبود است که اگر یک لحظه آن به دست آید ، بر تمام نعمت های مادی بهشت برتری دارد .

زیبایی ها و عظمت نهفته در شتر

۱۷ أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ

آیا آن ها به شتر نمی نگرند چگونه آفریده شده؟

در این که چرا در این جا قبل از هر چیز بر مسأله آفرینش « شتر » تکیه شده است ، مفسران سخنان بسیار دارند ولی پیدا است که روی سخن در مرحله اول به اعراب مکه بود که « شتر » همه چیز زندگی آن ها را تشکیل می داد و شب و روز با آن سرو کار داشتند . از این گذشته این حیوان ویژگی های عجیبی دارد که او را از حیوانات دیگر ممتاز می کند و به حق آیتی است از آیات خدا، از جمله این که ۱ بعضی از چهارپایان تنها از گوشتشان استفاده می شود و بعضی دیگر غالباً از شیرشان ، بعضی دیگر تنها به درد سواری می خورند و بعضی برای

باربری، اما شتر حیوانی است که تمام این جهات در آن جمع است، هم گوشتش قابل استفاده است، هم شیرش، هم از آن برای سواری و هم باربری استفاده می شود. ۲ شتر نیرومندترین و از مقاوم ترین حیوانات اهلی است، بار زیادی با خود می برد و عجیب این که به هنگامی که خوابیده است، بار سنگینی را بر او می گذارند و او با یک حرکت برمی خیزد و روی پا می ایستد، در حالی که چهارپایان دیگر قدرت بر چنین کاری ندارند. ۳ شتر می تواند روزهای متوالی (حدود یک هفته الی ده روز) تشنه بماند و در مقابل گرسنگی نیز تحمل بسیار دارد. ۴ شتر می تواند هر روز مسافتی طولانی راه را طی کند و از زمین های صعب العبور و شنزارهایی که هیچ حیوانی قادر به عبور از آن نیست، بگذرد و به همین دلیل عرب ها آن را «کشتی بیابان ها» می نامند. ۵ او از نظر تغذیه بسیار کم خرج است و هرگونه خار و خاشاکی را می خورد. ۶ او در شرایط نامناسب جوی در میان طوفان های بیابان که چشم و گوش را کور و کر می کند،

باوسایل خاصی که خداوند در پلک ها و گوش ها و بینی او آفریده ، مقاومت می کند و به راه خود ادامه می دهد . ۷ شتر با تمام قدرتی که دارد، از رام ترین حیوانات است به طوری که یک کودک خردسال می تواند مهار یک قطار شتر را در دست گرفته و هر جا که بخواهد ، برد . خلاصه این که ویژگی های این حیوان چنان است که دقت در آفرینش او انسان را متوجه خالق بزرگی می کند که آفریننده چنین موجودی است ، آری قرآن می گوید : آیا این گمشدگان وادی غفلت ، به اسرار شگفت انگیز این موجود اندیشه نمی کنند ، تا راهی به حق یافته و از بیراهه باز گردند . ناگفته پیداست منظور از « نظر » در جمله « أَفَلَا يَنْظُرُونَ » نگاه کردن عادی نیست، بلکه نگاهی است توأم بااندیشه و دقت.

۱۸ وَالْإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ

و به آسمان نگاه نمی کنند که چگونه برپا شده ؟

چگونه این کرات عظیم هریک در مدار خود میخکوب شده اند ؟ و بدون ستونی درجای خود قرار گرفته اند ؟ میلیون ها سال بر کرات

ص: ۱۵۷

منظومه شمسی می گذرد و محورهای اصلی حرکت این کرات تغییر نمی یابد. آفرینش آسمان اگرچه همیشه عجیب بوده، ولی در پرتو اکتشافات علمی امروز شگفتی هایش به مراتب بیشتر و عظمتش جلوه گرتر شده است. آیا نباید درباره خالق و مدبّر این جهان بزرگ اندیشید و به اهداف بزرگ و والای او نزدیک شد؟

کوه ها مظهر عظمت و مایه خیر و برکت

۱۹ وَالْإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ

و به کوه ها که چگونه در جای خود نصب گردیده؟

« نُصِبَتْ » از ماده « نصب » به معنی ثابت قرار دادن است و ممکن است این تعبیر ضمنا اشاره ای به کیفیت خلقت کوه ها در آغاز آفرینش نیز بوده باشد، همان چیزی که علم امروز پرده از آن برداشته و پیدایش کوه ها را به عوامل متعددی نسبت می دهد و انواع و اقسامی برای آن قائل است: کوه هایی که بر اثر چین خوردگی زمین پیدا شده.

کوه هایی که از آتشفشان ها به وجود آمده. کوه هایی که نتیجه

آبرفت های ناشی از باران است . کوه هایی که در دل دریاها تکوین می یابد و مجموعه ای از رسوبات دریا و باقی مانده حیوانات آن است (مانند کوه ها و جزایر مرجانی) . کوه هایی که ریشه های آن به یکدیگر متصل است و مانند حلقه های زره گرداگرد زمین را فرا گرفته و لرزش های ناشی از مواد مذاب درونی و جزرومد ناشی از جاذبه های ماه و خورشید را به حداقل می رساند . کوه هایی که پناهگاه مطمئن است و سپری است در مقابل طوفان ها که اگر نبودند، کره زمین به بیابانی غیرقابل زندگی تبدیل می شد. و بالاخره کوه هایی که آب ها را در خود حفظ می کند و تدریجاً به سوی سرزمین های تشنه روان می سازد و در دامنه های خود نشاط حیات و سرسبزی و خرمی و طراوت می آفریند و شاید به خاطر همین جهات است که در آیات دیگر قرآن ، کوه ها به عنوان میخ ها و اوتاد زمین معرفی شده است . اصولاً کوه ها مظهر عظمت و صلابت و همه جا مایه خیر و برکت است و شاید به همین دلیل انسان در دل کوه ها اندیشه بیدارتری می یابد و بی جهت نیست که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله قبل از بعثتش مدت ها به عبادت در « جبل النور » و « غار حرا » مشغول بود . آری هرکدام از این کوه ها، تکوین آن ها و آثار و برکات آن ها درخور دقت و اهمیت است و برای انسان های بیدار نشانه های زنده ای است از قدرت پروردگار.

۲۰ وَ إِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ

و به زمین که چگونه مسطح گشته؟

چگونه باران های مداوم کوه ها را شسته و ذرات خاک را به وجود آورده ، سپس در گودال ها پهن کرده و زمین های صافی که هم آماده کشاورزی است و هم قابل هرگونه ساختمان در اختیار انسان قرار داده است ؟ اگر به راستی کره زمین تماما کوه و درّه بود ، زندگی کردن بر آن چه قدر مشکل و طاقت فرسا بود ، چه کسی آن را پیش از تولد مامسطح و قابل استفاده ساخت ؟ این ها همه اموری است که قرآن ما را به اندیشه کردن در آن دعوت می کند .

وجه اشتراک نعمت های چهارگانه حیوانات، آسمان،

کوه ها و زمین

در این جا این سؤال مطرح است که چه ارتباط و پیوندی میان این امور چهارگانه وجود دارد؛ شتر، آسمان، کوه ها و زمین؟ «فخر رازی» در تفسیر خود می گوید: «این به خاطر آن است که قرآن به لغت عرب نازل شده و آن ها غالباً اقدام به مسافرت می کردند چون بلادشان خالی از زراعت و فرآورده های کشاورزی بود، از طرفی بیشتر سفرهای آن ها با شتر صورت می گرفت و هنگامی که در این بیابان های هولناک و دور از اجتماع سفر می کردند، اندیشه و فکر در آنان زنده می شد، کسی نبود که با آن ها سخن گوید و چیزی نبود که چشم و گوش آن ها را به خود مشغول دارد، در این حال هنگامی که فکر می کردند قبل از هر چیز چشمشان به شتری می افتاد که بر آن سوار بودند، منظره عجیب آن را می دیدند و در فکر فرومی رفتند و هنگامی که بالای سرشان را نگاه می کردند، چیزی جز آسمان مشاهده نمی نمودند و هنگامی که به چپ و راست خود نظر می افکندند، جز کوه ها چیزی مشاهده نمی شد و هنگامی که به زیرپای

خود نظر می افکندند ، چیزی جز زمین وجود نداشت ، گویی خداوند می خواهد به آن ها دستور اندیشه کردن دهد ، اندیشه ای به هنگام تنهایی که طبعاً بر محور این چهار چیز دور می زند « (۱) ولی اگر بخواهیم نظر را از محیط زندگی محدود عرب برداریم و در فضایی وسیع تر به اندیشه پردازیم ، می توان گفت : امور چهارگانه ای که در آیات فوق آمده ، زیربنای زندگی انسان را تشکیل می دهد : آسمان کانون نور است و باران و هوا و زمین مرکز پرورش انواع مواد غذایی ، کوه ها رمز آرامش و ذخیره آب و مواد معدنی و شتر نمونه روشنی از چهارپایان اهلی که در اختیار بشر قرار دارد . به این ترتیب هم مسایل کشاورزی ، هم دامداری و هم صنعتی در این امور چهارگانه نهفته شده است و اندیشه در این نعمت های گوناگون ، خواه ناخواه انسان را به شکر منعم وامی دارد و شکر منعم او را به معرفه الله و شناخت خالق نعمت دعوت می کند

ص: ۱۶۲

سوره غاشِيَه

پايان سوره غاشِيَه

ص: ۱۶۳

سوره فجر

به سپیده صبح شما سوگند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ وَ الْفَجْرِ بِه سپیده دم سوگند .

«فَجْر» در اصل به معنی شکافتن وسیع است و از آن جا که نور و سپیده صبح تاریکی شب را می شکافد، از آن تعبیر به «فجر» شده و می دانیم فجر بر دو گونه است؛ «کاذب» و «صادق». فجر کاذب، همان سپیدی طولانی است که در آسمان ظاهر می شود و آن را تشبیه به دم روباه می کنند که نقطه باریک آن در طرف افق است و قاعده مخروط آن در وسط آسمان (در واقع عمود بر زمین است). فجر صادق، از همان ابتدا در افق گسترش پیدا می کند، صفا و نورانیت و شفافیت خاصی دارد، مانند یک نهر آب زلال افق مشرق را فرامی گیرد و بعد در تمام آسمان گسترده می شود (در واقع موازی زمین است). فجر

صادق

ص: ۱۶۴

اعلام پایان شب و آغاز روز است ، در این موقع روزه داران باید اِمساک کنند و وقت نماز صبح وارد می شود . بعضی معنی آیه را گسترده تر دانسته اند و گفته اند منظور از فجر ، هر روشنایی است که در دل تاریکی می درخشد نظیر فجر آغاز محرم ، فجر روز عیدقربان ، درخشیدن اسلام و نور پاک محمدی صلی الله علیه و آله در تاریکی عصر جاهلیت ، سپیده صبح قیام مهدی "عج" ، قیام عاشورای حسینی ، شکافتن پرده های تاریک ظلم بنی امیه و همچنین قیام انقلاب های راستین بر ضد کفر و جهل و ظلم و ستم و نیز جرقه های بیداری که در دل های تاریک گنهکاران ظاهر می شود و آن ها را به توبه دعوت می کند . البته موارد مذکور توسعه در مفهوم آیه است درحالی که ظاهر آیه همان فجر به معنی طلوع سپیده صبح است .

۲ وَ لَيَالٍ عَشْرٍ وَ بِهِ شَبَّ هَيَاكِلُهُ .

« لَيَالٍ عَشْرٍ » (شب های دهگانه) مشهور همان شب های دهگانه ذی الحجه است که شاهد بزرگ ترین و تکان دهنده ترین اجتماعات

ص: ۱۶۵

عبادی سیاسی مسلمین جهان است. این معنی در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است. (۱) در بعضی احادیث و روایاتی که به بطون قرآن اشاره می کنند، «فَجْر» به وجود حضرت «مهدی» «عج» و «لَيَالٍ عَشْرٍ» به ده امام قبل از او و «شَفْع» که در آیه بعد می آید، به حضرت «علی» و «فاطمه زهرا» علیهما السلام تفسیر شده است. برخی نیز آن را به ده شب آخر ماه رمضان که شب های قدر در آن است، تفسیر کرده اند و بعضی آن را به شب های آغاز ماه محرم.

۳ وَ الشَّفْعِ وَ الوَثْرِ وَ به زوج و فرد.

در این که منظور از «شَفْع» و «وَثْر» (زوج و فرد) در این آیه چیست، مفسران اقوال و احتمالات فراوانی ذکر کرده اند: بعضی بالغ بر بیست قول (۲) و بعضی بالغ بر سی و شش قول نقل کرده اند (۳) و مهم ترین آن ها اقوال زیر است ۱ منظور اعداد

ص: ۱۶۶

۱- «تفسیر ابوالفتوح رازی»، جلد ۱۲، صفحه ۷۴.

۲- «تفسیر فخر رازی»، جلد ۳۱، صفحه ۱۶۴.

۳- «المیزان»، جلد ۲۰، صفحه ۴۰۶.

زوج و فرد است، مطابق این تفسیر خداوند به کل اعداد که از زوج و فرد تشکیل شده است، سوگند یاد کرده، اعدادی که همه محاسبات و نظام‌ها بر محور آن می‌چرخد و سراسر عالم هستی را فرامی‌گیرد، گویی فرموده است قسم به نظم و حساب و در حقیقت مهم‌ترین مطلب در جهان هستی همین مسأله نظم و حساب و عدد است و در زندگی انسان‌ها نیز پایه اصلی را تشکیل می‌دهد. ۲. منظور از « شَفْعُ » مخلوقات است چرا که همه آن‌ها دارای زوج و قرینی هستند و منظور از « وَثْرُ » خداست که هیچ شبیه و نظیر و مانند ندارد، به علاوه ممکنات همگی مرکب از « ماهیت » و « وجود » هستند که در فلسفه از آن تعبیر به « زوج ترکیبی » می‌شود، تنها هستی بی‌انتهای و بدون ماهیت ذات پاک خداست (این تفسیر در بعضی از روایات معصومین علیهم السلام به آن اشاره شده است). (۱) ۳ منظور از زوج و فرد، کلّ مخلوقات

ص: ۱۶۷

جهان است که از یک نظر بعضی زوجند و بعضی فرد . ۴ منظور نمازهاست که بعضی از نظر تعداد رکعات ، زوج است و بعضی فرد (این معنی نیز در روایتی از معصومین علیهم السلام نقل شده است) (۱) یا این که منظور همان نماز شفع و تراست که در آخر نافله شب خوانده می شود . ۵ منظور از « شفع » روز « ترویه » (هشتم ماه ذی الحجه که حاجیان آماده کوچ به عرفات می شوند) و منظور از « وتر » روز « عرفه » است که زائران خانه خدا در عرفاتند ، یا این که منظور از شفع ، روز عید قربان (دهم ماه ذی الحجه) و منظور از « وتر » روز « عرفه » است (این تفسیر نیز در روایت معصومین آمده است) . (۲)

عمده آن است " اگر الف و لام در این دو کلمه برای عموم باشد " (۳) ، همه این

ص: ۱۶۸

۱- «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۸۵ .

۲- «مجمع البیان» ، جلد ۱۰ ، صفحه ۴۸۵ .

۳- الف و لام عموم ؛ چون بر سر اسم درآید ، عمومیت را می رساند .

معانی در آن جمع می گردد، چراکه هر کدام از این تفسیرها و غیر این ها بیان مصداقی است از مصداق های « شفع » و « وتر » و ذکر هر یک به خصوص به معنی انحصار در آن مفهوم نیست، بلکه از قبیل تطبیق بر یک مصداق روشن است. ولی " اگر الف و لام در آن ها برای عهد باشد " (۱)، اشاره به زوج و فرد خاصی است و در این جا به تناسب سوگندهای گذشته در معنی از همه مناسب تر است نخست این که منظور روز عید و روز عرفه باشد که با شب های دهگانه آغاز ذی الحجّه مناسبت کامل دارد و مهم ترین قسمت های مناسک حج در آن ها انجام می شود و یا این که نمازهاست به تناسب سوگند به فجر که وقت سحرگاهان و وقت راز و نیاز به درگاه پروردگار است به خصوص این که هر دو تفسیر در روایاتی که از معصومین علیهم السلام نقل شده نیز وارد است.

ص: ۱۶۹

۱- الف و لام عهد؛ اشاره به سابقه یا خاطره ذهنی یا ذکری جمله است.

شب نشانه عظمت خداست

۴ وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ

و به شب هنگامی که (به سوی روشنایی روز) حرکت می کند سو گند (که پروردگارت در کمین ظالمان است) .

« یَسْرِ » از ماده « سِیرِ » (بر وزن شما) به گفته « راغب » در « مفردات » به معنی راه رفتن در شب است . چه تعبیر جالبی که راه رفتن را به خود شب نسبت داده است ، آن هم راه رفتن در شب .

گویی شب موجود زنده ای است و دارای حس و حرکت که در تاریکی خود گام برمی دارد و به سوی صبحی روشن حرکت می کند . آری قسم به آن تاریکی یادشده که رو به سوی روشنایی است ، تاریکی متحرک نه ایستا و ثابت ، تاریکی آن گاه وحشتناک است که به صورت ثابت درآید ، اما اگر در آن حرکتی باشد به سوی نور ، پرارزش است . در این که منظور از شب در این جا چیست ، آیا همه شب ها است یا شب خاصی ، باز در میان مفسران گفتگو است ، اگر الف و لام آن به معنی

عموم باشد، تمام شب‌ها را شامل می‌شود که خود آیتی است از آیات خدا و پدیده‌ای است از پدیده‌های مهم آفرینش. و اگر الف و لام آن عهد باشد، اشاره به شب معینی است و به تناسب سوگندهای گذشته منظور شب عیدقربان است که حاجیان از عرفات به «مزدلفه» (مشعرالحرام) و بعد از گذراندن شب را در آن وادی مقدس به هنگام طلوع آفتاب به سوی سرزمین منا روان می‌شوند (این تفسیر در روایاتی که از معصومین نقل شده نیز آمده است). [\(۱\)](#) کسانی که از نزدیک منظره آن شب را در عرفات و مشعر دیده‌اند، می‌دانند که چگونه از هر گوشه و کنار هزاران هزار نفر در حال حرکتند، گویی احساس می‌کند که شب با تمام وجودش در آن جا حرکت می‌کند، درست است که حجاج در حرکتند اما این حرکت عمومی به قدری گسترده است که گویی تمام زمین و زمان در حرکت است و این تنها

ص: ۱۷۱

وقتی احساس می شود که انسان شب عید را در آن سرزمین باشد و معنی این آیه را با چشمان خود ببیند . به هر حال شب به هر معنی بوده باشد (عام یا خاص) از آیات عظمت الهی است و از موضوعات پراهمیت عالم هستی ، شب حرارت هوا را تعدیل می کند و به همه موجودات آرامش می بخشد و جو آرامی برای راز و نیاز به درگاه خدا فراهم می سازد و اما شب عیدقربان که آن را « لیلہ جمع » می نامند، آن نیز از عجیب ترین شب های سال در آن وادی مقدس مشعرالحرام است . به هر حال پیوند این قسم های پنجگانه (سوگند به فجر ، شب های دهگانه ، زوج ، فرد و شب به هنگامی که حرکت می کند) در صورتی که همه را ناظر به ایام ذی الحجّه و مراسم بزرگ حج بدانیم ، روشن است . در غیراین صورت اشاره به مجموعه ای از حوادث مهم عالم تکوین و تشریح شده که نشانه هایی هستند از عظمت خداوند و پدیده هایی هستند شگفت انگیز در عالم هستی .

۵ هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرٍ

آیا در آن چه گفته شد، سوگند مهمی برای صاحبان خرد نیست؟

«حجر» در این جا به معنی عقل است و در اصل به معنی "منع" می باشد، مثلاً گفته می شود قاضی فلان کس را «حجر» (بر وزن زجر) کرد، یعنی او را از تصرف در اموالش ممنوع ساخت و یا این که به اطاق، «حجره» گفته می شود چون محلی است محفوظ و ممنوع از این که دیگران وارد آن شوند و به دامان نیز «حجر» (بر وزن فکر) گفته می شود، به خاطر حفظ و منع دیگران و از آن جا که «عقل» نیز انسان را از کارهای نادرست منع می کند، از آن تعبیر به «حجر» شده، همان گونه که خود واژه عقل نیز به معنی "منع" است، لذا به طنابی که بر زانوی شتر می بندند تا مانع حرکت او شود، «عقال» می گویند. در این که «مقسّم به» (چیزی که این سوگندها به خاطر آن یادشده است) چیست، دو احتمال وجود دارد؛ نخست این که جمله «إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمُرْصَادِ» (پروردگارتو در کمینگاه است) جواب این قسم ها است. دیگر این که جواب قسم محذوف است و آیات آینده که سخن از مجازات طغیانگران می گوید، گواه بر آن است و در معنی چنین است: «قسم به آن چه گفته شد که ما کفار و طغیانگران را عذاب می کنیم». به این ترتیب قسم و مقسم به روشن می گردد.

نه از نعمتش مغرور باش و نه از سلب نعمت مأیوس

۱۵ فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَيْهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ

اما انسان هنگامی که خداوند او را برای آزمایش اکرام می کند و نعمت می بخشد (مغرور می شود) می گوید: پروردگارم مرا گرامی داشته .

او نمی داند که آزمایش الهی گاه با نعمت است و گاه با انواع بلا ، نه روی آوردن نعمت باید مایه غرور گردد و نه بلاها مایه یأس و نومیدی ولی این انسان کم ظرفیت در هر دو حال هدف آزمایش را فراموش می کند ، به هنگام روی آوردن نعمت چنان می پندارد که مقرب در گاه خدا شده و این نعمت دلیل آن قرب است .

۱۶ وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَيْهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ

و اما هنگامی که برای امتحان روزی را بر او تنگ بگیرد، مأیوس می شود و می گوید: پروردگرم مرا خوار کرده .

یأس سر تا پای او را فرامی گیرد و از پروردگارش می رنجد و ناخشنود می شود ، غافل از این که این ها همه وسایل آزمایش و امتحان او است ، امتحانی که رمز پرورش و تکامل انسان و به دنبال آن سبب استحقاق ثواب و در صورت مخالفت مایه استحقاق عذاب است .

کاهش یا افزایش نعمت ها ، امتحان الهی است

این دو آیه هشدار می دهد که نه اقبال نعمت دلیل بر تقرب به خداست و نه ادبار نعمت دلیل بر دوری از حق ، این ها مواد مختلف امتحانی است که خداوند طبق حکمتش هر گروهی را به چیزی آزمایش می کند ، این انسان های کم ظرفیتند که گاه مغرور و گاه مأیوس می شوند . در آیه ۵۱ « فَضَّلَتْ » نیز آمده است : « وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَا بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ : هنگامی که نعمتی به انسان می دهیم ، روی می گرداند و با تکبر از حق

دور می شود، اما هنگامی که مختصر ناراحتی به او برسد، پیوسته دعا می کند و بی تابی می نماید. « و در آیه ۹ سوره « هود » آمده است: « وَ لَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَا مِنْهُ إِنَّهُ لَيُؤْسِكُفُورٌ: هر گاه ما به انسان رحمتی بچشانیم، سپس از او بگیریم، نومید و ناسپاس می شود. « این دو آیه علاوه بر این که مسأله آزمایش الهی را از طرق مختلف گوشزد می کند، این نتیجه را نیز می بخشد که هرگز نباید برخوردار شدن از نعمت ها و یا محرومیت از آن را دلیل بر شخصیت و مقام در پیشگاه خداوند و یا دوری از ساحت مقدس او بدانیم، بلکه معیار همیشه و همه جا ایمان و تقواست. چه بسا پیامبرانی که به انواع مصائب در این دنیا گرفتار شدند و در مقابل چه بسیار کفار ستمگری که از انواع نعمت ها برخوردار بودند و این است طبیعت زندگی دنیا. در ضمن، این آیه اشاره سربسته ای به فلسفه بلاها و حوادث دردناک نیز می کند و همه آن ها را آزمایش الهی می داند.

ای صاحب نفس مطمئنه

ص: ۱۷۶

۲۷ يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ

تو ای روح آرام یافته .

۲۸ اِرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً

به سوی پروردگارت بازگرد، در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است.

۲۹ فَادْخُلِي فِي عِبَادِي

و در سلک بندگانم داخل شو .

۳۰ وَ ادْخُلِي جَنَّتِي

و در بهشتم ورود کن .

در آیات مورد بحث از « نفوس مطمئنه » و مؤمنانی که در میان طوفان عظیم آخرت از آرامش کامل برخوردارند ، پرداخته و آن ها را با یک دنیا لطف و محبت مخاطب ساخته است . چه تعبیرات جالب و دل انگیز و روح پروری که لطف و صفا و آرامش و اطمینان از آن می بارد ، دعوت مستقیم پروردگار برای بازگشت به سوی مالک و مربی

و مصلحشان . دعوتی که آمیخته با رضایت طرفینی است ، رضایت عاشق و دلداده از معشوق و رضایت محبوب و معبود حقیقی . و به دنبال آن تاج افتخار عبودیت را بر سر او نهادن و به لباس بندگی مفتخرش کردن و در سلک خاصان درگاه او را جای دادن . و سپس دعوت از او برای ورود به بهشت که نشان می دهد میزبان این میهمانی تنها و تنها ذات مقدس اوست ، □...دعوتی ، عجب میزبانی و عجب میهمانی . منظور از « نَفْس » در این جا همان " روح آدمی " است و تعبیر به « مُطْمَئِنَّة » اشاره به آرامشی است که در پرتو ایمان پیدا و حاصل شده ، چنان که قرآن می گوید : « أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ : بدانید تنها با ذکر خدا دل ها آرام می گیرد » (۲۸ / رعد) . چنین نفسی هم اطمینان به نعمت های الهی دارد و هم به راه و روشی که برگزیده مطمئن است ، هم در اقبال و هم در اِدبار دنیا، هم در طوفان ها و هم در حوادث و بلاها و از همه بالاتر در آن هول و وحشت واضطراب عظیم قیامت نیز آرام است . منظور از بازگشت به سوی پروردگار، به عقیده جمعی از

مفسران "بازگشت به ثواب و رحمت الهی" است، ولی بهتر آن است که گفته شود بازگشت به سوی خود اوست، یعنی در جوار قُرب او جای گرفتن، بازگشتی معنوی و روحانی نه مکانی و جسمانی. آیا این دعوت به بازگشت به سوی پروردگار تنها در قیامت است و یا از لحظه جان دادن و پایان گرفتن عمر؟ سیاق آیات البته مربوط به قیامت است، هرچند تعبیر خود این آیه مطلق و گسترده است. تعبیر به «راضیه» به خاطر آن است که تمام وعده های پاداش الهی را بیش از آن چه تصور می کرد، قرین واقعیت می بیند و آن چنان فضل و رحمت الهی شامل حال او می گردد که یکپارچه رضا و خشنودی می شود و اما تعبیر به «مَرْضِیَّه» به خاطر این است که مورد قبول و رضایت دوست واقع شده است. چنین بنده ای باچنان اوصاف و بارسیدن به مقام رضا و تسلیم کامل، حقیقت عبودیت را که گذشتن از همه چیز در طریق معبود است، دریافته و در سلک بندگان خاص خدا گام نهاده و مسلماً جایی جز بهشت برای او نیست. در بعضی از تفاسیر آمده است که این

آیات در مورد « حمزه سیدالشهداء » نازل شده ، ولی باتوجه به این که این سوره مکی است ، این در حقیقت نوعی تطبیق است نه شأن نزول . جالب این که در روایتی که در « کافی » از امام صادق نقل شده می خوانیم که : یکی از یارانش پرسید : « آیا ممکن است مؤمن از قبض روحش ناراضی باشد » ؟ فرمود : « نه به خدا سوگند ، هنگامی که فرشته مرگ برای قبض روحش می آید، اظهار ناراحتی می کند، فرشته مرگ می گوید: ای ولی خدا ناراحت نباش! سوگند به آن کس که محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث کرده، من بر تو مهربان ترم از پدر مهربان، درست چشم هایت را بگشا و ببین. او نگاه می کند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان و فاطمه زهرا علیهماالسلام و حسن و حسین و امامان علیهم السلام از ذریه او را می بیند . فرشته به او می گوید : نگاه کن این رسول خدا و امیرمؤمنان و فاطمه و حسن و حسین و امامان علیهم السلام دوستان تو هستند . او چشمانش را باز می کند و نگاه می کند ، ناگهان گوینده ای از سوی پروردگار بزرگ ندای دهد و می گوید : «
يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ

الْمُطْمِئِنَّةُ : ای کسی که به محمد و خاندانش اطمینان داشتی ، باز گرد به سوی پروردگارت ، در حالی که تو به ولایت آن ها راضی هستی و او با ثوابش از تو خوشنود است ، داخل شو در میان بندگانم یعنی محمد و اهل بیتش علیهم السلام و داخل شو در بهشتم ، در این هنگام چیزی برای انسان محبوب تر از آن نیست که هرچه زودتر روحش از تن جدا شود و به این منادی بپیوندد « (۱) ».

خداوند! ما را به چنان آرامشی مفتخر فرما که شایسته این خطاب بزرگ شویم.

پایان سوره فجر

ص: ۱۸۱

۱- «کافی» ، جلد ۳، بابُ أَنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُكْرَهُ عَلَيْهِ قَبْضُ رُوحِهِ، حدیث ۲.

سوره بَلَد

سوگند به مکه مکرّمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ

قسم به این شهر مقدس (مکه) .

سنت قرآن در بسیاری از موارد بر این است که بیان حقایق بسیار مهم را با سوگند شروع می کند، سوگندهایی که خود نیز سبب حرکت اندیشه و فکر و عقل انسان است ، سوگندهایی که ارتباط خاصی با همان مطلب مورد نظر دارد ، در اینجا نیز برای بیان این واقعیت که زندگی انسان دردنیاتوأم با درد و رنج است، از سوگند تازه ای شروع می کند.

۲ وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ

شهری که تو ساکن آن هستی .

گرچه در این آیات نام « مکه » صریحا نیامده است ، ولی با توجه به

مکی بودن سوره از یکسو و اهمیت فوق العاده این شهر مقدس از سوی دیگر ، پیداست که منظور همان مکه است و اجماع مفسران نیز بر همین است . البته شرافت و عظمت سرزمین مکه ایجاب می کند خداوند به آن سوگند یاد نماید، چراکه نخستین مرکز توحید و عبادت پروردگارد در اینجا ساخته شده و انبیای بزرگ گرد این خانه طواف کرده اند ، ولی این آیه ، مطلب تازه ای دربردارد ، می گوید این شهر به خاطر وجود پُرفیض و پُربرکت تو چنان عظمتی به خود گرفته که شایسته این سوگند شده است .

ارزش سرزمین ها به ارزش انسان های مقیم در آن است

حقیقت این است که ارزش سرزمین ها به ارزش انسان های مقیم در آن است ، مبدا کفار مکه تصورکنند اگر قرآن به این سرزمین قسم یاد می کند ، برای وطن آنها و یا کانون بت هایشان اهمیت قائل شده است ، نه چنین نیست ، تنها ارزش این شهر (گذشته از سوابق تاریخی خاص آن) به خاطر وجود ذیجود بنده خاص خدا محمد صلی الله علیه و آله است .

۳ وَ الْوَالِدِ وَ مَا وَّلَدَ

ص: ۱۸۳

و قسم به پدر و فرزندش (ابراهیم خلیل و اسماعیل ذبیح).

منظور از «والد» ابراهیم خلیل و منظور از «وَلَد» اسماعیل ذبیح است و با توجه به اینکه در آیه قبل به شهر «مکه» سوگند یاد شده و می دانیم ابراهیم و فرزندش بنیانگذار کعبه و شهر مکه بودند، این تفسیر بسیار مناسب به نظر می رسد، خصوصاً این که عرب جاهلی نیز برای حضرت ابراهیم و فرزندش اهمیت فوق العاده ای قائل بود و به آنها افتخار می کرد و بسیاری از آنها نَسَب خود را به آن دو می رساندند.

۴ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِیْکَبِدٍ

که ما انسان را در رنج آفریدیم (و زندگی او مملو از رنجهاست).

ریشه لغت «کَبِد» هرچه باشد، مفهوم فعلی آن همان رنج و ناراحتی است. آری انسان از آغاز زندگی حتّی از آن لحظه ای که نطفه او در قرارگاه رَجْم واقع می شود، مراحل زیادی از مشکلات و درد و رنج ها را طی می کند تا متولد شود و بعد از تولد در دوران طفولیت و سپس جوانی و از همه مشکل تر دوران پیری، مواجه با انواع مشقت ها و

رنج ها است و این است طبیعت زندگی دنیا و انتظار غیر آن داشتن اشتباه است . نگاهی به زندگی انبیاء و اولیاء الله نیز نشان می دهد که زندگی این گلهای سرسبد آفرینش نیز با انواع ناملايمات و درد و رنج ها قرین بود ، هنگامی که دنیا برای آنها چنین باشد ، وضع برای دیگران روشن است . و اگر افراد یا جوامعی را می بینیم که به ظاهر درد و رنجی ندارند، بر اثر مطالعات سطحی ما است و لذا وقتی نزدیکتر می شویم ، به عمق درد و رنج های همین صاحبان زندگی مرفه آشنا می گردیم و یا اینکه برای مدتی محدود و زمانی استثنائی است که قانون کلی جهان را بر هم نمی زند .

نعمت چشم و زبان و هدایت

۸ اَلَمْ نَجْعَلْ لَّهٗ عَيْنَيْنِ

آیا برای او (انسان) دو چشم قرار ندادیم ؟

« چشم » مهمترین وسیله ارتباط انسان با جهان خارج است ، شگفتی های چشم به اندازه ای است که به راستی انسان را به خضوع در مقابل خالق آن وامی دارد ، طبقات هفتگانه چشم که به نامهای صلیبه

(قرنیه)، مشیمیه، عنبیه، جلدیه، زلالیه، زجاجیه و شبکیه نامیده شده، هر کدام ساختمان عجیب و ظریف و شگفت انگیزی دارد که قوانین فیزیکی و شیمیایی مربوط به نور و آینه ها به دقیقترین وجهی در آنها رعایت شده، به طوری که پیشرفته ترین دوربین های دقیق عکاسی در برابر آن موجود بی ارزشی است و به راستی اگر در تمام دنیا جز انسان و در تمام وجود انسان جز چشم چیز دیگری نبود، مطالعه شگفتی هایش برای شناخت علم و قدرت عظیم پروردگار یکتا کافی بود.

شگفتی های چشم

چشم را معمولاً به یک دستگاه دوربین عکاسی تشبیه می کنند که با عدسی بسیار ظریف خود از صحنه های مختلف عکسبرداری می کند، عکسهایی که به جای فیلم روی «شبکیه چشم» منعکس می شود و از آنجا به وسیله اعصاب بینایی به مغز منتقل می گردد. این دستگاه عکسبرداری فوق العاده ظریف و دقیق، در شبانه روز ممکن است هزاران هزار عکس از صحنه های مختلف بردارد ولی از جهات زیادی

قابل مقایسه حتی با پیشرفته ترین دستگاه های عکسبرداری و فیلمبرداری نیست، زیرا: ۱ دریچه تنظیم نور (دیافراگم) در این عضو که همان «مردمک چشم» است، به طور خودکار در برابر نور تغییر شکل داده، در مقابل نور قوی تنگ تر و در مقابل نور ضعیف گشادتر می شود، در حالی که دستگاه های عکاسی را باید به وسیله اشخاص تنظیم کرد. ۲ عدسی چشم برخلاف تمام عدسی هایی که در دوربین های عکاسی دنیا به کار رفته، دایما تغییر شکل می دهد، به طوری که گاه قطر آن ۵/۱ میلیمتر است و گاه قطر آن تا ۸ میلیمتر می رسد تا آماده عکسبرداری از صحنه های دور و نزدیک شود و این کار به وسیله عضلاتی که اطراف عدسی را گرفته اند و آن را می کشند یا رها می کنند، انجام می شود؛ به طوری که یک عدسی چشم به تنهایی کار صدها عدسی را انجام می دهد. ۳ این دستگاه عکاسی در چهار جهت مختلف حرکت می کند و می تواند به کمک عضلات چشم به هر طرف حرکت کرده و فیلمبرداری کند. ۴ نکته مهم دیگر اینجاست که در

دوربین های عکاسی باید فیلمها را عوض کنند و یک حلقه فیلم که تمام شد ، باید حلقه دیگری جای آن بگذارند، اما چشم های انسان در تمام طول عمر فیلمبرداری می کند بی آنکه چیزی از آن عوض شود ، این به خاطر آن است که در قسمت شبکه چشم که تصویرها روی آن منعکس می شود ، دو رقم سلول وجود دارد ؛ سلولهای «مخروطی» و «استوانه ای» که دارای ماده بسیار حساسی در برابر نور است و با کمترین تابش نور تجزیه می شود و امواجی به وجود می آورد که به مغز منتقل می شود و بعد اثر آن زایل می شود و شبکه مجددا آماده فیلمبرداری جدید خواهد شد. ۵ دوربین های عکاسی از موادی بسیار محکم ساخته شده است ولی دستگاه عکاسی چشم به قدری ظریف و لطیف است که با مختصر چیزی خراش می یابد و به همین جهت در محفظه محکم استخوانی قرار گرفته اما در عین ظرافت بسیار از آهن و فولاد پُر دوامتر است. ۶ مسأله «تنظیم نور» برای فیلمبرداران و عکاسان مسأله بسیار مهمی است و برای اینکه تصویرها روشن باشد ، گاهی لازم است

چندین ساعت مشغول تنظیم نور و مقدمات آن باشند، درحالی که چشم در هر شرایطی از نور قوی و متوسط و ضعیف حتی در تاریکی به شرط آن که نور بسیار کمی در آنجا باشد، عکسبرداری می کند و این از عجایب چشم است. ۷ گاهی ما از روشنایی به تاریکی می رویم و یا لامپهای برق دفعتاً خاموش می شود، در آن لحظه مطلقاً چیزی را نمی بینیم ولی با گذشتن چند لحظه چشم ما به طور خودکار وضع خود را با آن نور ضعیف تطبیق می دهد، به طوری که وقتی به اطراف خود نگاه می کنیم، تدریجاً اشیاء زیادی را می بینیم و می گوییم: چشم ما به تاریکی عادت کرد و این تعبیر "عادت" که با زبان ساده اداء می شود، نتیجه مکانیسم بسیار پیچیده ای است که در چشم قرار دارد و می تواند خود را در زمان بسیار کوتاهی با شرایط جدید تطبیق دهد. عکس این معنی به هنگامی که از تاریکی به روشنایی منتقل می شویم، نیز صادق است، که در آغاز چشم ما تحمل نور قوی را ندارد ولی بعد از چند لحظه خود را با آن تطبیق می دهد و به اصطلاح عادت می کند، این

امور هرگز در دستگاه های فیلمبرداری وجود ندارد ۸ دستگاههای فیلمبرداری از فضای محدودی می توانند فیلم تهیه کنند ، در حالی که چشم انسان تمام نیم دایره افق را که در مقابل او قرار دارد ، می بیند و به تعبیر دیگر ما تقریباً ۱۸۰ درجه دایره اطراف خود را می بینیم در حالی که هیچ دستگاه عکاسی چنین نیست. ۹ از مطالب عجیب و جالب اینکه دو چشم انسان که هر کدام دستگاه مستقلی است ، چنان تنظیم شده که عکسهای حاصل از آنها درست روی یک نقطه می افتد، به طوری که اگر کمی این تنظیم به هم بخورد ، انسان با دو چشمش جسم واحد را دو جسم می بیند. همان گونه که در اشخاص «احول» (دوبین) این معنی مشاهده می شود. ۱۰ نکته جالب دیگر اینکه تمام صحنه هایی که چشم از آن عکسبرداری می کند ، به طور وارونه روی شبکه چشم می افتد، در حالی که ماهیچ چیز را وارونه نمی بینیم، این به خاطر عادت کردن چشم و حفظ نسبت اشیاء با یکدیگر می باشد. ۱۱ سطح چشم باید دایماً مرطوب باشد به طوری که اگر چند ساعتی خشک شود،

ضربه شدیدی بر آن وارد می گردد . این رطوبت دایمی از غده های اشک تأمین می شود که از یک سو وارد چشم شده و از رگهای بسیار باریک و ظریفی که در گوشه چشمان قرار دارد ، بیرون می رود و به بینی ها منتقل می شود و بینی را نیز مرطوب می کند . اگر غده های اشک بخشکد ، چشم به خطر می افتد و حرکت پلکها غیر ممکن می شود و اگر بیش از حد فعالیت کند ، دایما اشک بر صورت جاری می شود ، یا اگر راه باریک فاضلاب چشم بسته شود ، باید دایما دستمالی به دست داشته باشیم و آبهای زیادی را از صورت خشک کنیم و چه فاجعه بزرگی است . ۱۲ ترکیب اشک (آب چشم) ترکیب پیچیده ای است و از بیش از ده عنصر تشکیل می یابد که در مجموع بهترین و مناسب ترین مایع برای نگهداری چشم است . خلاصه اینکه عجایب چشم به قدری زیاد است که باید روزها نشست و درباره آن سخن گفت و کتاب ها نوشت و با تمام این ها ماده اصلی آن را که می نگریم، تقریباً "یک تکه پیه" بیشتر نیست. امیر مؤمنان علی در آن سخن پُر مایه اش می فرماید : « شگفتا از این انسان که با یک قطعه پیه می بیند و با قطعه گوشتی سخن می گوید و با استخوانی می شنود و از شکافی نفس می کشد .» (و این کارهای بزرگ حیاتی را با وسایل کوچک انجام می دهد). (۱)

آیا به اهمیت زبان و لب های خود توجه کرده اید؟!

۹ وَ لِسَانًا وَ شَفَتَيْنِ وَ يَكُ زَبَانٌ وَ دُوبُ .

«زبان» مهمترین وسیله ارتباط انسان با انسان های دیگر و نقل و مبادله اطلاعات و معلومات از قومی به قوم دیگر و از نسلی به نسل دیگر است و اگر این وسیله ارتباطی نبود، هرگز انسان نمی توانست تا این حد در علم و دانش و تمدن مادی و مسایل معنوی ترقی کند. در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: خداوند متعال به فرزندان آدم

۱

ص: ۱۹۲

می گوید: « يَا بَنَ آدَمَ اِنْ نَازَعَكَ لِسَانُكَ فِيمَا حَرَّمْتُ عَلَيْكَ فَقَدْ اَعْتُوكَ عَلَيْهِ بِطَبَقَتَيْنِ فَاطْبِقْ وَ اِنْ نَازَعَكَ بَصِيرُكَ اِلَى بَعْضِ مَا حَرَّمْتُ عَلَيْكَ فَقَدْ اَعْتُوكَ عَلَيْهِ بِطَبَقَتَيْنِ فَاطْبِقْ...: ای فرزند آدم اگر زبانت خواست تو را وادار به حرام کند ، من دو لب را برای جلوگیری از آن در اختیار تو قرار داده ام، لب را فروبند و اگر چشمت بخواهد تو را به سوی حرام ببرد ، من پلک ها را در اختیار تو قرار داده ام، آنها را فروبند ...».(۱)

«زبان» نیز به نوبه خود از اعضاء بسیار شگفت انگیز بدن است و وظایف سنگینی بر عهده دارد ، علاوه بر اینکه کمک مؤثری در بلع غذا می کند ، در جویدن نیز نقش مهمی دارد ، مرتباً لقمه غذا را به زیر چکش دندان ها سوق می دهد ، اما این کار را به قدری ماهرانه انجام می دهد که خود را از ضربات دندان دور نگه می دارد ، در حالی که دایماً کنار آن و چسبیده به آن است . گاه ندرتا هنگام جویدن غذا زبان خود را

ص: ۱۹۳

جویده ایم و فریاد ما بلند شده و فهمیده ایم که اگر آن مهارت در زبان نبود، چه بر سر ما می آمد؟ در ضمن بعد از خوردن غذا، فضای دهان و دندانها را جاروب و تمیز می کند. و از این کارها مهمتر مسأله سخن گفتن است که با حرکات سریع و منظم و پی در پی در جهات ششگانه انجام می گیرد. جالب اینکه خداوند برای حرف زدن وسیله ای در اختیار انسانها قرار داده که بسیار آسان و در دسترس همه است، نه خستگی می آورد و نه ملالی حاصل می شود و نه هزینه ای دارد. و از آن عجیبتر مسأله استعداد تکلم در انسان است که در روح آدمی به ودیعت گذارده و انسان می تواند جمله بندی های زیادی را در بی نهایت شکل مختلف برای تعبیر از مقاصد فوق العاده متنوع خود انجام دهد. و باز از آن مهمتر استعداد وضع لغات مختلفی است که با مطالعه هزاران زبان که در دنیا موجود است، اهمیت آن آشکار می شود، راستی «الْعَظْمَةُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ». «لبها»؛ اولاً نقش مؤثری در تکلم دارند، چراکه بسیاری از مقاطع حروف به وسیله لبها ادا می شود و از این گذشته لبها کمک زیادی به جویدن غذا و حفظ رطوبت دهان و نوشیدن آب می کند و اگر نبودند، مسأله خوردن و آشامیدن انسان و حتی چهره او بر اثر جریان آب دهان به بیرون و عدم قدرت بر اداء بسیاری از حروف، وضع اسف انگیزی داشت.

و او را به خیر و شرّش هدایت نمودیم .

جمله « وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ » (ما او را از خیر و شر آگاه کردیم) ، علاوه بر اینکه مسأله اختیار و آزادی اراده انسان را بیان می کند ، با توجه به اینکه « نَجْد » مکان مرتفع است (در مقابل « تهامه » که به سرزمین های پست گفته می شود ، یابه تعبیر دیگر « بلند بوم » و « پست بوم » است و در اینجا کنایه از خیر و شر و مسیر سعادت و شقاوت است) اشاره به این است که پیمودن راه خیر ، خالی از مشکلات و زحمت و رنج نیست، همان گونه که بالارفتن از زمین های مرتفع مشکلاتی دارد ، حتی پیمودن راه شر نیز مشکلاتی دارد ، چه بهتر که

انسان با سعی و تلاشش راه خیر را برگزیند. آری او هم « دیده بینا » و « آفتاب » را در اختیار انسان گذارده و هم « راه و چاه » را نشان داده، « تا آدمی بنگرد پیش پای خویش ». در این چند جمله کوتاه به سه نعمت مهم مادی و یک نعمت بزرگ معنوی که همه از عظیم ترین نعمت های الهی است، اشاره نموده است؛ نعمت چشم ها و زبان و لب ها از یکسو و نعمت هدایت و معرفت خیر و شر از سوی دیگر.

هدایت به « نَجْدَینِ »

« نَجْد » چنانکه گفتیم، به معنی بلندی یا سرزمین بلند است و در اینجا منظور راه « خیر » و راه « شر » است، در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: « يَا أَيُّهَا النَّاسُ هُمَا نَجْدَانِ؛ نَجْدُ الْخَيْرِ وَ نَجْدُ الشَّرِّ، فَمَا جَعَلَ الشَّرَّ أَحَبُّ إِلَيْكُمْ مِنْ نَجْدِ الْخَيْرِ: ای مردم دو سرزمین مرتفع وجود دارد؛ سرزمین خیر و سرزمین شر و هرگز سرزمین شر نزد شما محبوبتر از سرزمین خیر قرار داده نشده است. » (۱) بدون شک

ص: ۱۹۶

«تکلیف» و مسؤولیت، بدون شناخت و آگاهی ممکن نیست و خداوند طبق آیه فوق این آگاهی را در اختیار انسان ها قرار داده است. این آگاهی از سه طریق انجام می گیرد: از طریق ادراکات عقلی و استدلال، از طریق فطرت و وجدان بدون نیاز به استدلال و از طریق وحی و تعلیمات انبیاء و اوصیاء و آنچه را مورد نیاز بشر در پیمودن مسیر تکامل است، خداوند به یکی از این سه طریق یا در بسیاری از موارد با هر سه طریق به او آموخته است. قابل توجه اینکه در حدیث تصریح شده که پیمودن یکی از این دو راه بر طبع آدمی آسانتر از دیگری نیست و این در حقیقت تصور عمومی را که انسان تمایل بیشتری به شرور دارد و پیمودن راه شر برای او آسانتر است، نفی می کند. و به راستی اگر تربیت های غلط و محیط های فاسد نباشد، عشق و علاقه انسان به نیکی ها بسیار زیاد است و شاید تعبیر به «نَجْد» (سرزمین مرتفع) در

مورد نیکی ها به خاطر همین است ، زیرا زمین های مرتفع هوای بهتر و جالب تری دارند و در مورد شرور، از باب تغلیب است. بعضی نیز گفته اند این تعبیر اشاره به ظهور و بروز و آشکار بودن راه خیر و شر است، همانگونه که یک سرزمین مرتفع کاملاً نمایان است .

پایان سوره بَلَد

ص: ۱۹۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایگر

۱ وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا

به خورشید و گسترش نور آن سوگند .

« ضُحَى » در اصل به معنی " گسترش نور آفتاب " است و این در هنگامی است که خورشید از افق بالا بیاید و نور آن همه جا را فراگیرد، سپس به آن موقع از روز نیز « ضُحَى » اطلاق شده است .

تکیه بر خصوص « ضُحَى » به خاطر اهمیت آن است ، چراکه در واقع موجب سلطه نور آفتاب بر زمین است . سوگندهای پی در پی و مهمی که در آغاز این سوره آمده ، به یک حساب « یازده » سوگند و به حساب دیگر « هفت » سوگند است و بیشترین تعداد سوگندهای قرآن را در خود جای داده و به خوبی نشان می دهد که مطلب مهمی در اینجا مطرح است ، مطلبی به عظمت آسمانها و زمین و خورشید و ماه ،

مطلبی سرنوشت ساز و حیات بخش . « خورشید » مهمترین و سازنده ترین نقش را در زندگی انسان و تمام موجودات زنده زمینی دارد ، زیرا علاوه بر اینکه منبع « نور » و « حرارت » است و این دو از عوامل اصلی زندگی انسان به شمار می رود ، منابع دیگر حیاتی نیز از آن مایه می گیرند ؛ وزش بادهای ، نزول بارانها ، پرورش گیاهان ، حرکت رودخانه ها و آبشارها و حتی پدید آمدن منابع انرژی زا همچون نفت و زغال سنگ هر کدام اگر درست دقت کنیم ، به صورتی با نور آفتاب ارتباط دارد، به طوری که اگر روزی این چراغ حیاتبخش خاموش گردد ، تاریکی و سکوت و مرگ همه جا را فرا خواهد گرفت .

نقش خورشید در عالم حیات

خورشید که مرکز منظومه شمسی و رهبر و سالار کواکب آن است، برکات و آثار فراوانی به شرح زیر دارد: ۱ زندگی بشر و تمام موجودات زنده دیگر در درجه اول نیاز به حرارت و نور دارد و این دو ماده حیاتی به وسیله این کره عظیم آتشین به طور کاملاً متعادلی تأمین

می شود. ۲ تمام مواد غذایی به وسیله نور آفتاب تأمین می شود، حتی موجوداتی که در اعماق دریاها زندگی می کنند، از گیاهانی استفاده می کنند که در سطح اقیانوس ها در پرتو نور آفتاب و در لابلای امواج آب پرورش می یابد و ته نشین می شود و یا اگر موجودات زنده از یکدیگر تغذیه می کنند، باز غذای گروهی از آنان از گیاهان و نباتات است که بدون نور خورشید پرورش نمی یابند. ۳ تمام رنگ ها، زیبایی ها و جلوه هایی که در جهان طبیعت می بینیم، به نوعی با تابش آفتاب ارتباط دارد و این معنی در علوم مختلف مخصوصاً فیزیک ثابت شده است. ۴ باران های حیاتبخش از ابرها فرومی ریزند و ابرها همان بخاراتی هستند که از تابش خورشید بر صفحه اقیانوس ها به وجود می آیند، بنابراین تمام منابع آب که از باران تغذیه می شوند، اعم از نهرها، چشمه ها، قنات ها و چاه های عمیق از برکات نور آفتاب است. ۵ بادها که وظیفه تعدیل هوا و جابجا کردن ابرها و تلقیح نباتات و منتقل ساختن گرما و سرما از مناطق گرم به سرد و از مناطق سرد به گرم

را بر عهده دارند ، بر اثر تابش نور آفتاب و تغییر درجه حرارت مناطق مختلف روی زمین به وجود می آیند و به این ترتیب آنها نیز از آفتاب مایه می گیرند. ۶ مواد و منابع انرژی را اعم از آبشارها ، سدهای عظیمی که در مناطق کوهستانی ایجاد می کنند ، منابع نفت و معادن زغال سنگ ، همه آنها به نوعی با آفتاب ارتباط دارند که اگر او نبود ، هیچ یک از این منابع وجود نداشت و تمام حرکت ها در صفحه زمین مبدل به سکون می شد. ۷ بقاء نظام منظومه شمسی به خاطر تعادل جاذبه و دافعه ای است که میان کره آفتاب از یکسو و سیاراتی که دور آن می گردند ، از سوی دیگر وجود دارد و به این ترتیب خورشید نقش بسیار مهمی در نگهداری این سیارات در مدارات خود دارد . از مجموع این سخنان استفاده می کنیم که اگر خداوند نخستین سوگند را از خورشید شروع کرده ، چه دلیلی داشته است ؟

۲ وَ الْقَمَرِ إِذَا تَلِيهَا

و به ماه در آن هنگام که بعد از آن در آید .

ص: ۲۰۲

این تعبیر اشاره به ماه در موقع بدر کامل یعنی شب چهارده است و چون از هر زمان جالب تر و پرشکوه تر است، به آن سوگند یاد شده است.

۳ وَ النَّهَارِ إِذَا جَلَّيْهَا

و به روز هنگامی که صفحه زمین را روشن سازد .

« جَلَّاهَا » از ماده « تجلیه » به معنی " اظهار و ابراز " است . سوگند به این پدیده مهم آسمانی به خاطر تأثیر فوق العاده آن در زندگی بشر و تمام موجودات زنده است ، چراکه روز رمز حرکت و جنبش و حیات است و تمام تلاش ها و کوشش های زندگی معمولاً در روشنایی روز صورت می گیرد .

۴ وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰهَا

و قسم به شب آن هنگام که صفحه زمین را بپوشاند .

شب با تمام برکات و آثارش ، که از یکسو حرارت آفتاب روز را تعدیل می کند و از سوی دیگر مایه آرامش و استراحت همه موجودات زنده است ، که اگر تاریکی شب نبود و آفتاب پیوسته می تابید ، آرامشی

وجود نداشت ، زیرا حرارت سوزان آفتاب همه چیز را نابود می کرد حتی اگر نظام شب و روز برخلاف وضع کنونی بود ، همین مشکل پیش می آمد ، چنانکه در کره ماه که شبهایش معادل دو هفته کره زمین است و روزهایش نیز معادل دو هفته ، در وسط روز حرارت به حدود سیصد درجه سانتیگراد می رسد که هیچ موجود زنده ای که ما می شناسیم ، در آن شرایط باقی نمی ماند و در وسط شب مقدار زیادی زیر صفر می رود که اگر در آنجا موجود زنده ای باشد ، حتما یخ می زند و نابود می شود .

۵ وَ السَّمَاءِ وَ مَا بَنِيهَا

و قسم به آسمان و کسی که آسمان را بنا کرده است .

اصل خلقت آسمان با آن عظمت خیره کننده از شگفتی های بزرگ خلقت است و بناء و پیدایش این همه کواکب و اجرام آسمانی و نظامات حاکم بر آنها شگفتی دیگر و از آن مهتمتر خالق این آسمان است.

۶ وَ الْأَرْضِ وَ مَا طَحِيهَا

و قسم به زمین و کسی که آن را گسترانیده است .

« طحاها » از ماده « طحو » (بر وزن سهو) هم به معنی " انبساط و گستردگی " آمده است و هم به معنی " راندن و دور کردن و از میان بردن " و در اینجا به معنی " گستردن " است ، چراکه اولاً زمین در آغاز در زیر آب غرق بود ، تدریجاً آبها در گودالهای زمین قرار گرفت و خشکی ها سربرآورد و گسترده شد و از آن تعبیر به « دَحُو الْأَرْضِ » نیز می شود . زمین با تمام شگفتی ها ؛ کوه ها ، دریاها ، دره ها ، جنگل ها ، چشمه ها ، رودخانه ها ، معادن و منابع گرانبهایش ، که هر کدام به تنهایی آیتی است از آیات حق و نشانه ای است از نشانه های او . و از آن برتر و بالاتر خالق این زمین و کسی که آن را گسترانیده است ، می باشد . زمین در آغاز به صورت پستی ها و بلندی ها با شیب های تند و غیرقابل سکونتی بود ، باران های سیلابی مداوم باریدند ، ارتفاعات زمین را شستند و در دره ها گستردند و تدریجاً زمین های مسطح و قابل استفاده برای زندگی انسان و کشت و زرع به وجود آمد .

۷ وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّيْهَا

ص: ۲۰۵

و سوگند به نفس آدمی و آنکس که آنرا منظم ساخته است.

در این که منظور از «نفس» در اینجا روح انسان است یا جسم و روح هر دو، مفسران احتمالات گوناگونی داده اند. اگر منظور «روح» باشد، مراد از «سواها» (از ماده تسویه) همان "تنظیم و تعدیل قوای روحی انسان" است، از حواس ظاهر گرفته تا نیروی ادراک، حافظه، انتقال، تخیل، ابتکار، عشق، اراده، تصمیم و مانند آن در مباحث «علم النفس» مطرح شده است. و اگر منظور «روح و جسم» هر دو باشد، تمام شگفتی های نظامات بدن و دستگاه های مختلف آن را که در علم «تشریح» و «فیزیولوژی» (وظایف الاعضاء) به طور گسترده مورد بحث قرار گرفته، شامل می شود. البته نفس به هر دو معنی در قرآن مجید اطلاق شده است: در مورد «روح» در آیه ۴۲ سوره زمر می خوانیم: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا: خدایوند ارواح را به هنگام مرگ می گیرد». و در مورد «جسم» در آیه ۳۳ سوره قصص آمده است که موسی می گوید: «قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ

يَقْتُلُونَ : موسی گفت : پروردگارا من یکی از آنها (از فرعونیان ظالم) را کشته ام ، می ترسم مرا به قتل برسانند . ولی در اینجا مناسب این است که هر دو را شامل شود، چرا که شگفتی های قدرت خداوند هم در جسم است و هم در جان و اختصاص به یکی از این دو ندارد. جالب اینکه «نفس» در اینجا به صورت نکره ذکر شده است که می تواند اشاره به عظمت و اهمیت نفس آدمی باشد ، عظمتی مافوق تصور و آمیخته با ابهام که آن را به صورت یک موجود ناشناخته معرفی می کند ، همان گونه که بعضی از بزرگترین دانشمندان امروز از انسان به همین عنوان تعبیر کرده و انسان را ، « موجود ناشناخته » نامیده اند . همان انسانی که عصاره عالم خلقت و چکیده جهان مُلک و ملکوت و گل سرسبد عالم آفرینش است . این خلقت بدیع که مملو از شگفتی ها و اسرار است ، آن قدر اهمیت دارد که خداوند به خودش و خالق آن یکجا قسم یاد کرده است .

۸ فَالْهَمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوِيهَا

سپس فجور و تقوا (شر و خیر) را به او الهام کرده است .

ص: ۲۰۷

«الْهَمَّهَا» از ماده «الهام» در اصل به معنی "بلعیدن یا نوشیدن چیزی" است و سپس به معنی القاء مطلبی از سوی پروردگار در روح و جان آدمی آمده است، گویی روح انسان آن مطلب را با تمام وجودش می نوشد و می بلعد و گاه به معنی "وحی" نیز آمده است، ولی بعضی از مفسرین معتقدند که تفاوت «الهام» با «وحی» در این است که شخصی که به او الهام می شود، نمی فهمد مطلب را از کجا به دست آورده، درحالی که هنگام وحی، می داند که از کجا و به چه وسیله به او رسیده است. «فَجُور» از ماده «فجر» به معنی "شکافتن وسیع" است و از آنجا که سپیده صبح پرده شب را می شکافد، به آن «فجر» گفته شده است و نیز از آنجا که ارتکاب گناهان پرده دیانت را می شکافد، به آن «فجور» اطلاق شده است. و منظور از «تَقْوَى» که از ماده «وقایه» به معنی "نگهداری" است، این است که انسان خود را از زشتی ها و بدی ها و آلودگی ها و گناهان نگهدارد و برکنار کند. آری هنگامی که خلقت انسان تکمیل شد و «هستی» او تحقق یافت، خداوند «بایدها و نبایدها» را به او تعلیم داد و به این ترتیب موجودی شد از نظر آفرینش مجموعه ای از «گِل بدبو» و «روح الهی» و از نظر تعلیمات «آگاه بر فجور و تقوا» و در نتیجه وجودی است که می تواند در قوس صعودی "برتر از فرشتگان" گردد و در قوس نزولی از "حیوانات درنده نیز منحط تر" گردد و به مرحله «بَلْ هُمْ أَضَلُّ» برسد و این منوط به آن است که با اراده و گزینش خویش کدام مسیر را برگزیند. و به تعبیر دیگر خداوند آنچنان قدرت تشخیص و عقل و وجدان بیدار، به انسان داده که «فُجُور» و «تَقْوَى» را از طریق «عقل» و «فطرت» درمی یابد.

۹ قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا

که هر کس نفس خود را تزکیه کرده ، رستگار شده است.

« زَكَّيْهَا » از ماده « تزکیه » در اصل چنانکه « راغب » در « مفردات » آورده به معنی " رشد و نمو دادن " است و زکات نیز در اصل به معنی " نمو و رشد " است و لذا در روایتی از علی می خوانیم: « أَلْمَالُ تَنْقِصُهُ النَّفَقَةُ وَالْعِلْمُ يَزْكُوا عَلَى الْإِنْفَاقِ : مال با انفاق

ص: ۲۰۹

نقصان می یابد، ولی علم با انفاق نمو می کند»^(۱). سپس این واژه به معنی "تطهیر و پاک کردن" نیز آمده است، شاید به این مناسبت که پاکسازی از آلودگیها سبب رشد و نمو است و در آیه مورد بحث هر دو معنی امکان دارد. آری رستگاری از آن کسی است که نفس خویش را تربیت کند و رشد و نمو دهد و از آلودگی به خُلُق و خوی شیطانی و گناه و عصیان و کفر پاک سازد و در حقیقت مسأله اصلی زندگی انسان نیز همین «تزکیه» است، که اگر باشد، سعادتمند است و الا بدبخت و بینوا. در حدیثی آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که این آیه را تلاوت می فرمودند، توقف می کردند و چنین دعا می نمودند: «اللَّهُمَّ آتِ نَفْسِي تَقْوَاهَا، أَنْتَ وَلِيِّهَا وَمَوْلَاهَا وَزَكَّاهَا أَنْتَ خَيْرُ مَنْ زَكَّاهَا: پروردگارا به نفس من تقوایش را مرحمت کن، تو ولی و مولای آن هستی و آن را تزکیه فرما که تو بهترین تزکیه کنندگانی»^(۲). این

ص: ۲۱۰

۱- «نهج البلاغه»، کلمات قصار، کلمه ۱۴۷.

۲- «مجمع البيان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۹۸.

سخن نشان می دهد که پیمودن این راه پر پیچ و خم و گذشتن از این گردنه صعب العبور حتی برای پیامبر صلی الله علیه و آله جز به توفیق الهی ممکن نیست، یعنی با گامهایی از سوی بندگان و تأییداتی از سوی خداوند و لذا در حدیث دیگری از همان حضرت صلی الله علیه و آله می خوانیم که در تفسیر این دو آیه فرمود: « رستگار شد نفسی که خدا او را تزکیه کرده و نومید و محروم گشت نفسی که خدا او را از هر خیر محروم نموده است » . (۱)

۱۰ وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّهَا

و آن کس که نفس خویش را با معصیت و گناه آلوده ساخته، نومید و محروم گشته است .

« خَابَ » از ماده « خبیه » به معنی "نرسیدن به مطلوب و محروم شدن و زیانکار گشتن" است . « دَسَّهَا » از ماده « دَسَّ » در اصل به معنی "داخل کردن چیزی توأم با کراهت" است ، چنانکه قرآن مجید درباره عرب جاهلی و زنده به گور کردن دختران می فرماید : « أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ : آن را با کراهت و نفرت در خاک پنهان می کند (۵۹ / نحل) » و « دسیسه » به کارهای مخفیانه زیانبار گفته می شود .

ص: ۲۱۱

این تعبیر کنایه از فسق و گناه است چراکه اهل تقوی و صلاح، خود را آشکار می سازند درحالی که افراد آلوده و گنهکار خود را پنهان می دارند، چنانکه نقل شده است سخاوتمندان عرب خیمه های خود را در نقاط مرتفع می زدند و شبها آتش روشن می کردند تا نیازمندان در طول شب و روز به سراغشان بروند و مورد محبت آنها واقع شوند، ولی افراد بخیل و لئیم در زمین های پست خیمه برپا می کردند تا کسی به سراغ آنان نیاید.

ارتباط سوگندهای قرآن با نتیجه آن

چه رابطه ای میان این سوگندهای یازده گانه و بسیار مهم با حقیقتی که به خاطر آن سوگند یادشده، وجود دارد؟ به نظر می رسد که هدف بیان این حقیقت از سوی خداوند بزرگ که من تمام وسایل مادی و معنوی را برای سعادت و خوشبختی شما انسانها فراهم ساخته ام، از یکسو با نور آفتاب و ماه صحنه زندگی شما را روشن و پربار نموده و نظام روز و شب و حرکت و سکون شما را تنظیم کرده و زمین را برای زندگی شما از هر جهت آماده ساخته ام.

از سوی دیگر روح شما را با تمام استعدادهای لازم آفریده ام، وجدان بیدار به شما داده و حُسن و قبح امور را به شما الهام کرده ام، بنابراین هیچ کمبودی برای پیمودن راه سعادت ندارید، با این حال چگونه نفس خویش را تزکیه نمی کنید و تسلیم دسیسه های شیطانی می شوید؟

پایان سوره شمس

ص: ۲۱۳

سوره لیل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایگر

۱ وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى

قسم به شب در آن هنگام که جهان را بپوشاند.

تعبیر به « یَغْشَى » ممکن است به خاطر آن باشد که تاریکی شب همچون پرده ای بر نیمی از کره زمین می افتد و آن را زیر پوشش خود قرار می دهد و یا به خاطر اینکه چهره روز یا چهره آفتاب عالمتاب با فرا رسیدن آن پوشانده می شود و به هر حال اشاره ای است به اهمیت شب و نقش مؤثر آن در زندگی انسانها، از تعدیل حرارت آفتاب گرفته تا مسأله آرامش و سکون همه موجودات زنده در پرتو آن و نیز عبادت شب زنده داران بیداردل و آگاه .

۲ وَ النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى

و قسم به روز هنگامی که تجلی کند .

و این از آن لحظه ای است که سپیده صبح پرده ظلمانی شب را می شکافد و تاریکی ها را به عقب می راند و بر تمام پهنه آسمان حاکم می شود و همه چیز را غرق نور و روشنایی می کند ، همان نوری که رمز حرکت و حیات و مایه پرورش تمام موجودات زنده است . در قرآن مجید زیاد بر مسأله نظام « نور » و « ظلمت » و تأثیر آنها در زندگی بشر توجه داده شده ، چراکه دو نعمت بزرگ دایمی و دو آیت از آیات مهم پروردگار است .

۳ وَ مَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى

و قسم به آن کس که جنس مذکر و مؤنث را آفرید .

وجود این دو جنس در عالم « انسان » و « حیوان » و « نبات » و دگرگونی هایی که از لحظه انعقاد نطفه تا هنگام تولد ، رخ می دهد و ویژگی هایی که هر یک از دو جنس به تناسب فعالیت ها و برنامه هایشان دارند و اسرار فراوانی که در مفهوم جنسیت نهفته است ، همه نشانه ها و آیاتی است از جهان بزرگ آفرینش که از طریق آن می توان به عظمت آفریننده آن واقف شد .

که سعی و تلاش شما مختلف است :

« شَتٰى » جمع « شَتِيْت » از ماده « شَت » (بر وزن شَط) به معنی " پراکنده کردن جمعیت " است و در اینجا اشاره به تفاوت کوششهای مردم از نظر کیفیت و هدف گیری و نتیجه آنهاست . این آیه هدف نهایی سوگندهای آیات قبل است و اشاره به این دارد که شما به هر حال در زندگی آرام نخواهید گرفت و حتما به سعی و تلاش دست می زنید و نیروهای خداداد که سرمایه های وجودتان است ، در مسیری خرج می شود . ببینید سعی و تلاش شما در کدام مسیر ، به کدام سمت و دارای کدام نتیجه است؟ نکند تمام سرمایه ها و استعداد های خود را به بهای اندکی بفروشید و یا بیهوده به هدر دهید .

۵ فَاَمَّا مَنْ اَعْطٰى وَ اتَّقٰى

اما آن کس که (در راه خدا) انفاق کند و پرهیزگاری پیش گیرد.

منظور از « اَعْطَى » همان انفاق در راه خدا و کمک به نیازمندان است و تأکید بر « تقوی » به دنبال آن ممکن است اشاره به لزوم داشتن نیت پاک و خالص به هنگام انفاق و تهیه اموال از راه مشروع و خالی بودن از هرگونه منت و اذیت و آزار باشد، زیرا مجموعه این اوصاف در عنوان تقوا جمع شده است .

۶ وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَى

و جزای نیک (الهی) را تصدیق کند.

تصدیق کردن «حُسْنَى» («حُسْنَى» مؤنث «أَحْسَنُ» به معنی نیکوتر است) اشاره به ایمان داشتن به پاداش های نیکوی الهی است.

۷ فَسَيَسِّرُهُ لِيُسْرَى

ماورا در مسیر آسانی قرار می دهیم.

« يُسْرَى » از ماده « یسر » در اصل به معنی زین کردن اسب و لجام نمودن و آماده ساختن آن برای سواری است و سپس به هر کار سهل و آسانی اطلاق شده است . (۱) این آیه ممکن است اشاره به توفیق الهی و آسان کردن امر طاعت بر چنین اشخاص بوده باشد و یا گشودن راه بهشت به روی آنها و استقبال ملائکه و فرشتگان با تحیت و سلام از آنان و یا همه اینها . مسلم است آنها که راه انفاق و تقوا پیش می گیرند و به پاداشهای بزرگ الهی مؤمن و دلگرمند ، مشکلات برای آنها آسان می شود و در دنیا و آخرت از آرامش خاصی برخوردارند .

ص: ۲۱۷

اما کسی که بخل ورزد و از این طریق بی نیازی طلبد.

«بُخِلَ» در اینجا نقطه مقابل «إِعْطَاء» است که در گروه اول (گروه سخاوتمندان سعادت‌مند) بیان شد، «وَاسْتَغْنَى» (بی نیازی بطلبد) یا بهانه ای است برای بخل ورزیدن و وسیله ای است برای ثروت اندوختن و یا اشاره به این است که او خود را از پاداش های الهی بی نیاز می شمرد، برعکس گروه اول که چشمشان دایما به لطف خدا است و یا خود را از

لطف پروردگار مستغنی می بینند و دایماً به گناه آلوده هستند .

۹ وَ كَذَّبَ بِالْحُسْنَى

و پاداش نیک (الهی) را تکذیب کند .

منظور از تکذیب «حُسنی» همان انکار پاداش های قیامت است و یا انکار دین و آیین و روش نیکوی پیغمبران.

۱۰ فَسَيُسْرُهُ لِّلْعُسْرَى

ما به زودی او را در مسیر دشواری قرار می دهیم .

این آیه که در واقع دو تعبیر ظاهراً متضاد دارد (و ما راه آنها را به سوی مشکلات ، آسان می سازیم) ، نقطه مقابل « فَسَيُسْرُهُ لِّلْعُسْرَى » است . به این ترتیب که خداوند گروه اول را مشمول توفیقات خود قرار می دهد و پیمودن راه اطاعت و انفاق را بر آن ها آسان می سازد تا از مشکلات در زندگی رهایی یابند ولی گروه دوم توفیقاتشان سلب شده و پیمودن راه برای آن ها مشکل می شود و در دنیا و آخرت مواجه با سختی ها خواهند بود و اصولاً برای این بخیلان بی ایمان انجام اعمال نیک و مخصوصاً انفاق در راه خدا کار سخت و دشواری است، در حالی که برای گروه اول نشاط آور و روح افزا است. پایان سوره لیل

جزء سی ام

ص: ۲۲۰

سوره لیل

سوره ضحی

سوره ضحی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ وَالضُّحَى

قسم به روز در آن هنگام که آفتاب برآید (و همه جا را فراگیرد).

«ضُحَى» به معنای "اوایل روز" است، آن موقعی که خورشید در آسمان بالا بیاید و نور آن بر همه جا مسلط شود و این در حقیقت بهترین موقع روز است و به تعبیر بعضی در حکم فصل جوانی است؛ در تابستان هوا هنوز گرم نشده و در زمستان سرمای هوا شکسته شده است و روح و جان انسان در این موقع آماده هرگونه فعالیت است.

۲ وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى

و سوگند به شب در آن هنگام که آرام گیرد.

«سَجَى» به معنی "سکون و آرامش" است. آنچه در شب مهم است، همان آرامشی است که بر آن حکمفرما است و طبعا اعصاب و

ص: ۲۲۱

روح انسان را در آرامش فرو می برد و برای تلاش و کوشش فردا و فرداها آماده می سازد و از این نظر نعمت بسیار مهمی است که شایسته است سوگند به آن یاد شود .

۳ ما وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلِي

که خداوند هرگز تورا وانگذاشته وموردخشم قرار نداده است.

« وَدَّعَ » از ماده « تودیع » به معنی "ترک گفتن و وداع کردن" است . « قَلِي » از ماده « قلا » (بر وزن صدا) به معنی "شدت بغض و عداوت" است و از ماده « قلو » (بر وزن سرو) به معنی "پرتاب کردن" نیز آمده است. این تعبیر، دلداری و تسلی خاطری است برای شخص پیامبر صلی الله علیه و آله که بدانند اگر گاهی در نزول وحی تأخیر افتند ، روی مصالحتی است که خدا می داند و هرگز دلیل بر آن نیست که طبق گفته دشمنان ، خداوند نسبت به او خشمگین شده باشد یا بخواهد او را ترک گوید ، او همیشه مشمول لطف و عنایات خاصه خدا است و همواره در کنف حمایت ویژه او است .

۴ وَ لِلآخِرَةِ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْاُولٰٓئِ

و مسلما آخرت برای تو از دنیا بهتر است .

تو در این جهان مشمول الطاف او هستی و در آخرت بیشتر و بهتر ، نه در کوتاه مدت مورد غضب پروردگار خواهی بود و نه در درازمدت . کوتاه سخن این که تو در دنیا و آخرت عزیزی و در دنیا عزیز و در آخرت عزیزتر .

آن قدر به تو می بخشد که خشنودشوی

۵ وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضٰى

و بزودی پروردگارت آنقدر به تو عطای کند که خشنودشوی .

این بالاترین اکرام و احترام پروردگار نسبت به بنده خاصش محمد صلی الله علیه و آله است که می فرماید : آنقدر به تو می بخشیم که راضی شوی ، در دنیا بر دشمنان پیروز خواهی شد و آیین تو جهان گیر خواهد گشت و در آخرت نیز مشمول بزرگترین مواهب خواهی بود . بدون شک پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان خاتم انبیاء و رهبر عالم بشریت

خشنودیش تنها در نجات خویش نیست ، بلکه آن زمان راضی و خشنود می شود که شفاعتش درباره امتش نیز پذیرفته شود ، به همین دلیل در روایات آمده است که این آیه ، امیدبخش ترین آیات قرآن مجید و دلیل بر پذیرش شفاعت آن حضرت است . ناگفته پیداست که شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله شرایطی دارد ، نه او برای هر کس شفاعت می کند و نه هر گنهکاری می تواند از چنین شفاعتی بهره مند گردد .

بحثی پیرامون شفاعت در قرآن

آیاتی که در قرآن پیرامون این مطلب بحث می کند ، به چند دسته تقسیم می شوند : گروه اول آیاتی که به طور مطلق شفاعت را نفی می کند ، مانند : «أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ» (۲۵۴/بقره) و مانند : « وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ » (۴۸ / بقره) . در این آیات راههای متصور برای نجات مجرمان غیر از ایمان و عمل صالح چه از طریق پرداختن عوض مادی یا پیوند و سابقه دوستی و یا مسأله شفاعت نفی شده است . گروه دوم

آیاتی است که « شفیع » را منحصر خدا معرفی می کند ، مانند : « مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ : غیر از خدا ولی و شفیع نداریم » (۴ / سجده) و « قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا : بگو همه شفاعت ها از آن خدا است » (۴۴ / زمر) . گروه سوم آیاتی است که شفاعت را مشروط به اذن و فرمان خدا می کند . مانند : « مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ : چه کسی می تواند جز به اذن خدا شفاعت نماید ؟ » (۲۵۵ / بقره) و همین طور « وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ : شفاعت جز برای کسانی که خداوند اجازه دهد ، سودی ندارد » (۲۳ / سبأ) . گروه چهارم آیاتی است که شرایطی برای شفاعت شونده بیان کرده ، گاهی این شرط را رضایت و خشنودی خدا معرفی می کند . مانند : « وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى » (۲۸ / انبیاء) . طبق این آیه شفاعت شفیعان منحصر شامل حال کسانی است که به مقام « ارتضاء » یعنی " پذیرفته شدن در پیشگاه خداوند " ، رسیده اند . و گاهی شرط آن را گرفتن عهد و پیمان نزد خدا معرفی می کند . مانند : « لَا يَمْلِكُونَ

الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» (۸۷ / مریم) (منظور از این عهد و پیمان ، ایمان به خدا و پیامبران الهی است) . و زمانی صلاحیت مورد شفاعت قرار گرفتن را از بعضی از مجرمان سلب می کند . مانند سلب شفاعت از ظالمان در این آیه : « مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ » (۱۸ / غافر) . و به این ترتیب داشتن عهد و پیمان الهی یعنی ایمان و رسیدن به مقام خشنودی پروردگار و پرهیز از گناهانی چون ظلم و ستم ، جزء شرایط حتمی شفاعت است . مثلاً گناهانی همانند ظلم و ستم به طور کلی از دایره شفاعت بیرون شمرده شده و قرآن می گوید : « ظالمان " شفیعی مُطاعی " ندارند » . و اگر ظلم را به معنی وسیع کلمه تفسیر کنیم ، شفاعت منحصر به مجرمانی خواهد بود که از کار خود نادمند و پشیمان و در مسیر جبران و اصلاحند و در این صورت شفاعت پشتوانه ای خواهد بود برای توبه و ندامت از گناه (و اینکه بعضی تصور می کنند با وجود ندامت و توبه نیازی به شفاعت نیست ، اشتباه است) . از طرف دیگر بر طبق آیه ۲۸ سوره « انبیاء » ، تنها کسانی

مشمول بخشودگی از طریق شفاعت می شوند که به مقام « ارتضاء » رسیده اند و بر طبق آیه ۸۷ سوره «مریم» دارای « عهد الهی » هستند. این دو عنوان همان گونه که از مفهوم لغوی آنها و از روایاتی که در تفسیر این آیات وارد شده ، استفاده می شود ، به معنی ایمان به خدا و حساب و میزان و پاداش و کیفر و اعتراف به حسنات و سیئات « نیکی اعمال نیک و بدی اعمال بد » و گواهی به درستی تمام مقرراتی است که از سوی خدا نازل شده ، ایمانی که در فکر و سپس در زندگی آدمی انعکاس یابد و نشانه اش این است که خود را از صفت ظالمان طغیانگر که هیچ اصل مقدسی را به رسمیت نمی شناسند ، بیرون آورد و به تجدید نظر در برنامه های خود وادارد

فلسفه انقطاع وحی

از مجموع آیات فوق به خوبی روشن می شود که پیامبر صلی الله علیه و آله هر چه دارد ، از ناحیه خدا است ، حتی در نزول وحی از خود اختیاری ندارد ، هر زمان خدا بخواهد ، وحی قطع می شود و هر زمان بخواهد ،

برقرار می گردد و شاید انقطاع وحی نیز به همین منظور بود تا پاسخی باشد به آنها که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تقاضای معجزات اقتراحی و بر طبق میل خود داشتند ، یا به او پیشنهاد می کردند که فلان حکم یا فلان آیه را تغییر ده و او می فرمود : « من در این امور اختیاری از خود ندارم » (همان گونه که در آیه ۱۵ سوره یونس آمد).

پایان سوره ضحی

سوره انشراح

ما تو را مشمول انواع نعمت ها ساختیم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایگر

۱ اَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ

آیا ما سینه تو را گشاده نساختم ؟

« نَشْرَحَ » از ماده « شَرَحَ » در اصل به معنی " گسترش دادن

قطعات گوشت و تولید ورقه های نازکتر" است . سپس می افزاید منظور از « شرح صدر»، توسعه دادن به روح و فکر پیامبر صلی الله علیه و آله است و این توسعه می تواند مفهوم وسیعی داشته باشد که هم وسعت علمی پیامبر را از طریق وحی و رسالت شامل گردد و هم بسط و گسترش تحمل و استقامت او در برابر لجاجت ها و کارشکنی های دشمنان و مخالفان . اصولاً هیچ رهبر بزرگی نمی تواند بدون شرح صدر به مبارزه با مشکلات رود و آن کس که رسالتش از همه عظیم تر است (مانند پیامبر اکرم) شرح صدر او باید از همه بیشتر باشد ، طوفان ها آرامش اقیانوس روح او را بر هم نزند، مشکلات او را به زانو درنیآورد، کارشکنی های دشمنان مأیوسش نسازد ، سؤالات از مسایل پیچیده او را در تنگنا قرار ندهد و این عظیم ترین هدیه الهی به رسول الله بود .

"شرح صدر" مافوق معجزات انبیاء است

در حدیثی آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید : من از پروردگارم تقاضایی کردم و دوست می داشتم این تقاضا را نمی کردم ، عرض کردم:

ص: ۲۲۹

« خداوند پیامبران قبل از من بعضی را جریان باد در اختیارشان قراردادی و بعضی مردگان را زنده می کردند » ، خداوند به من فرمود : « آیا تو یتیم نبودی پناهت دادم ؟ گفتم : « آری » ، فرمود : « آیا گمشده نبودی هدایت کردم ؟ عرض کردم : « آری » . فرمود : « آیا سینه تورا گشاده و پشتت را سبکبار نکردم ؟ عرض کردم : « آری ای پروردگار » . (۱) این نشان می دهد که " نعمت « شرح صدر » مافوق معجزات انبیاء است " و به راستی که اگر کسی حالت پیامبر صلی الله علیه و آله را دقیقا مطالعه کند و میزان شرح صدر او را در حوادث سخت و پیچیده دوران عمرش بنگرد ، یقین می کند که این از طریق عادی امکان پذیر نیست ، این یک تأیید الهی و ربانی است .

۲ وَ وَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ

و بار سنگین را از تو برداشتیم ؟

ص: ۲۳۰

«وزر» در لغت به معنی "سنگینی" است، واژه «وزیر» نیز از همین معنی مشتق شده است، چون بارهای سنگین حکومت را بردوش می کشد و گناهان را نیز به همین جهت «وزر» گویند، چراکه بار سنگینی است بر دوش گنهکار.

۳ الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ

همان باری که سخت بر پشت تو سنگینی می کرد.

این کدامین بار بود که خداوند آن را از پشت پیامبرش برداشت؟ قرائن آیات به خوبی نشان می دهد که منظور همان مشکلات رسالت و نبوت و دعوت به سوی توحید و یکتاپرستی و برچیدن آثار فساد از آن محیط بسیار آلوده بوده است، نه تنها پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله که همه پیغمبران در آغاز دعوت با چنین مشکلات عظیمی روبرو بودند و تنها با امدادهای الهی بر آنها پیروز می شدند، منتها شرایط محیط و زمان پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله از جهاتی سخت تر و سنگین تر بود.

۴ وَ رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ وَ آوازه تو را بلند کردیم.

نام تو همراه اسلام و نام قرآن همه جا پیچید و از آن بهتر این که نام تو در کنار نام الله هر صبح و شام بر فراز مأذنه ها و هنگام اذان برده می شود و شهادت به رسالت تو در کنار شهادت به توحید و یگانگی خداوند، نشان اسلام و دلیل پذیرش این آیین پاک است. چه افتخاری از این برتر و رفعت مقامی از این بالاتر تصور می شود؟ در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در تفسیر این آیه می خوانیم که فرمود: «جبرئیل به من گفت: خداوند متعال به من می گوید: هنگامی که نام من برده می شود، نام تو نیز همراه من ذکر می شود» (۱) (و در عظمت مقام تو همین بس).

۵ فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا بِنَابِرِ الْمُسْلِمِ بِالسَّخْتِ آسَانِي أَسْت.

۶ إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا وَ الْمُسْلِمِ بِالسَّخْتِ آسَانِي أَسْت .

غم مخور مشکلات و سختی ها به این صورت باقی نمی ماند ،

ص: ۲۳۲

کارشکنی های دشمنان برای همیشه ادامه نخواهد یافت و محرومیت های مادی و مشکلات اقتصادی و فقر مسلمین به همین صورت ادامه نمی یابد. آن کس که مشکلات را تحمل کند و در برابر طوفان های زندگی ایستادگی به خرج دهد، روزی میوه شیرین آن را می چشد، روزی که فریاد دشمنان خاموش، کارشکنی ها بی رنگ، جاده های پیشرفت و تکامل صاف و پیمودن مسیر حق آسان خواهد شد. این دواآیه به صورتی مطرح شده که اختصاص به شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و زمان آن حضرت نیز ندارد و بلکه به صورت یک قاعده کلی به همه انسان های مؤمن مخلص و تلاشگر نوید می دهد که همیشه در کنار سختی ها آسانی ها است، حتی تعبیر به «بعد» نمی کند بلکه تعبیر به «مَعَ» که نشانه همراهی است، می کند. آری چنین است که با هر مشکلی آسانی آمیخته و با هر صعوبتی، سهولتی همراه است و این دو همیشه با هم بوده و باهم خواهند بود.

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند بر اثر صبر نوبت ظفر آید

پس هنگامی که از کار مهمی فارغ می شوی ، به مهم دیگری پرداز.

و به سوی پروردگارت توجه کن .

هرگز بیکار نمان ، تلاش و کوشش را کنار مگذار ، پیوسته مشغول مجاهده باش و پایان مهمی را آغاز مهم دیگری قرار ده . آیه مفهوم گسترده ای دارد که فراغت از مهمی و پرداختن به مهم دیگر را شامل می شود و جهت گیری تمام تلاشها را به سوی پروردگار توصیه می کند . و چه برنامه سازنده و مؤثری که رمز پیروزی و تکامل در آن نهفته است ، اصولاً بیکار بودن و فراغت کامل مایه خستگی ، کم شدن نشاط ، تنبلی و فرسودگی و در بسیاری از موارد مایه فساد و تباهی و انواع گناهان است . قابل توجه اینکه آمارها نشان می دهد که به هنگام تعطیلات

سوره انشراح

مؤسسات آموزشی ، میزان فساد گاهی تا هفت برابر بالا می رود .

پایان سوره انشراح

ص: ۲۳۵

سوره تین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ وَ التِّينِ وَ الزَّيْتُونِ

قسم به انجیر و زیتون (یا قسم به سرزمین شام و بیت المقدس).

« تین » در لغت به معنی "انجیر" و « زَيْتُون » همان زیتون معروف است که ماده روغنی مفیدی از آن می گیرند. در معنای « تین » و « زَيْتُون »، مطالب مختلفی گفته شده است از جمله اینکه « تین » و « زَيْتُون » اشاره به "شام و بیت المقدس" است. « انجیر » دارای ارزش غذایی فراوانی است و لقمه ای است مغذی و مقوی برای هر سن و سال و خالی از پوست و هسته و زواید. از « انجیر » می توان به عنوان قند طبیعی جهت کودکان استفاده نمود، ورزشکاران و آنها که گرفتار ضعف و پیری اند، می توانند از « انجیر » برای تغذیه خود استفاده کنند. « جالینوس » رژیم مخصوصی از انجیر برای پهلوانان تنظیم کرده

بود، به پهلوانان روم و یونان قدیم نیز انجیر داده می شد. دانشمندان غذاشناس می گویند: انجیر، سرشار است از ویتامین های مختلف و قند و در بسیاری از بیماری ها از آن به عنوان یک دارو می توان استفاده کرد، مخصوصا هرگاه انجیر و عسل را به طور مساوی مخلوط کنند، برای زخم معده بسیار مفید است، خوردن انجیر خشک فکر را تقویت می کند، خلاصه به علت وجود عناصر معدنی در انجیر که سبب تعادل قوای بدن و خون می گردد، انجیر را غذای هر سن و شرایطی معرفی کرده اند. در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا آمده است: «انجیر» بوی دهان را می برد، لثه ها و استخوانها را محکم می کند، مو را می رویاند، درد را برطرف می سازد و با وجود آن نیاز به دارو نیست» و نیز فرمود: «انجیر شبیه ترین اشیاء به میوه بهشتی است»^(۱) و اما درباره «زیتون» غذاشناسان و دانشمندان بزرگی که سالیان دراز از عمر خود را در مطالعه خواص گوناگون میوه ها صرف کرده اند، برای زیتون و روغن آن اهمیت فوق العاده ای قائلند و معتقدند کسانی که می خواهند همواره سالم باشند، باید از این اکسیر حیاتی استفاده کنند.

ص: ۲۳۷

روغن زیتون دوست صمیمی کبد آدمی و برای رفع عوارض کلیه ها و سنگ های صفرای و قولنج های کلیوی و کبدی و رفع یبوست بسیار مؤثر است . به همین دلیل از درخت زیتون به عنوان « شجره مبارکه » در قرآن مجید یاد شده است . روغن زیتون نیز سرشار از انواع ویتامین ها و دارای فسفر ، گوگرد ، کلسیم ، آهن ، پتاسیم و منگنز است . مرهم هایی را که از روغن زیتون و سیر تهیه می شود ، برای انواع دردهای رماتیسمی مفید دانسته اند ، سنگ های کیسه صفراء به وسیله خوردن روغن زیتون از بین می روند .

در خبری از امیر مؤمنان علی می خوانیم : « خانه ای که در آن از سرکه و روغن زیتون به عنوان نان خورش استفاده می کنند ، هرگز خالی از طعام نمی شود و این غذای پیامبران است » . (۱) و در حدیثی از امام

ص: ۲۳۸

علی بن موسی الرضا آمده است: « روغن زیتون غذای خوبی است ، دهان را خوشبو و بلغم را برطرف می سازد، رنگ صورت را صفا و طراوت می بخشد، اعصاب را تقویت کرده ، بیماری و درد و ضعف را از میان می برد و آتش خشم را فرو می نشاند». (۱) این بحث را با حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله پایان می دهیم که فرمودند: « کُلُوا الزَّيْتِ وَ اذْهَبُوا بِهِ فَإِنَّهُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ : روغن زیتون را بخورید و بدن را با آن چرب کنید که از درخت مبارکی است ». (۲)

۲ وَ طُورِ سَيْنِينَ وَ سَوَّكَدَ بِهِ «طور سینین».

۳ وَ هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ وَ قَسَمَ بِهِ اَيْنَ «شهر امن» (مکه).

۴ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ

که ما انسان را در بهترین صورت و نظام آفریده ایم .

ص: ۲۳۹

۱- « بحار الانوار » ، جلد ۶۶ ، صفحه ۱۸۳ .

۲- « بحار الانوار » ، جلد ۶۶ ، صفحه ۱۸۲ .

« سینین » را بعضی جمع « سینه » به معنی "درخت" دانسته اند و با توجه به این که « طُور » به معنی "کوه" است، مفهوم آن "کوه پردرخت" می شود، بعضی نیز گفته اند « سینین » اسم زمینی است که آن کوه بر آن قرار دارد و برخی دیگر نیز آن را به معنی "پربرکت و زیبا" دانسته اند. « تَقْوِيم » به معنی "درآوردن چیزی به صورت مناسب و نظام معتدل و کیفیت شایسته" است و گستردگی مفهوم آن اشاره به این است که خداوند، انسان را از هر نظر موزون و شایسته آفرید، هم از نظر جسمی و هم از نظر روحی و عقلی، چراکه هرگونه استعدادی را در وجود او قرار داده و او را برای پیمودن قوس صعودی بسیار عظیمی آماده ساخته و با اینکه انسان «جرم صغیری» است، «عالم کبیر» را در او جا داده است.

۵ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ

سپس او را به پائین ترین مرحله بازگردانیم.

می گویند: همیشه در کنار کوههای بلند، دره های بسیار عمیق

وجود دارد و در برابر آن قوس صعودی تکامل انسان، قوس نزولی وحشتناکی دیده می شود، چرا چنین نباشد، در حالی که انسان موجودی است مملو از استعدادهای سرشار که اگر در طریق صلاح از آن استفاده کند، بر بالاترین قله افتخار قرار می گیرد و اگر این همه هوش و استعداد را در طریق فساد به کار اندازد، بزرگترین مفسده را می آفریند و طبیعی است که به « اسفل السافلین » کشیده شود .

۶ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ

مگر کسانی که ایمان آورده اند و اعمال صالح انجام داده اند که برای آنها پاداشی است قطع ناشدنی .

«مَمْنُون» از ماده « من » در اینجا به معنی "قطع" یا "نقص" است ، بنابراین « غَيْرُ مَمْنُون » اشاره به پاداشی دایمی و خالی از هر گونه نقص است .

۷ فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدَ بِالذِّينِ

پس چه چیز سبب می شود که تو بعد از این همه ، روز جزا را تکذیب کنی ؟

ساختمان وجود تو از یکسو و ساختمان این جهان پهناور از سوی دیگر نشان می دهد که زندگی چند روزه دنیا نمی تواند هدف نهایی آفرینش تو و این عالم بزرگ باشد . عالم گیاهان پیوسته و در هر سال منظره مرگ و حیات مجدد را در برابر چشم انسان مجسم می سازند و آفرینش های پی در پی دوران جنینی هر کدام معاد و حیات مجددی محسوب می شوند ، با این همه چگونه این انسان روز جزا را انکار می کند ؟

۸ أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ

آیا خداوند بهترین حکم کنندگان نیست ؟

در حدیثی آمده است وقتی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سوره « تین » را تلاوت می فرمود ، وقتی به این آیه می رسید ، می فرمود : « بلی وَاَنَا عَلَىٰ ذَٰلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ : آری خداوند احکم الحاکمین است و من بر این امر گواهم » . (۱)

ص : ۲۴۲

سوره تین

پایان سوره تین

ص: ۲۴۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ

بخوان به نام پروردگارت که جهان را آفرید.

به اعتقاد اکثر مفسران ، این سوره نخستین سوره ای است که بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده است، بلکه به گفته بعضی پنج آیه اول این سوره به اتفاق همه مفسران در آغاز وحی بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده ، مضمون آن نیز مؤید این معنی است . در روایات آمده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به کوه «حرا» رفته بود، جبرئیل آمد و گفت : « ای محمد بخوان » . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : « من قرائت کننده نیستم » . جبرئیل او را در آغوش گرفت و فشرد و بار دیگر گفت : « بخوان » . پیامبر صلی الله علیه و آله همان جواب را تکرار کرد ، در سومین بار این پنج آیه را تلاوت نمود . این سخن را گفت و از دیده پیامبر صلی الله علیه و آله پنهان شد .

رسول خدا صلی الله علیه و آله که با دریافت نخستین اشعه وحی سخت خسته شده بود ، به سراغ « خدیجه » آمد و فرمود : « زَمَلُونِي وَ دَثُرُونِي: مرابپوشانید و جامه ای بر من بیفکنید تا استراحت کنم. » (۱)

« طبرسی » در « مجمع البیان » نیز نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله به « خدیجه » فرمود: « هنگامی که تنها می شوم ، ندایی می شنوم (و نگرانم) . « خدیجه » عرض کرد : « خداوند جز خیر درباره تو کاری نخواهد کرد چرا که به خدا سوگند تو امانت را ادا می کنی ، صله رَجِم بجا می آوری و در سخن گفتن راستگو هستی . « خدیجه » می گوید : « بعد از این ماجرا ما به سراغ « وَرَقَةَ بْنِ نُوفِلٍ » رفتیم (او از آگاهان عرب و عموزاده خدیجه بود) ، رسول الله صلی الله علیه و آله آنچه را دیده بود، برای « ورقه » بیان کرد، « ورقه » گفت: « هنگامی که آن منادی به سراغ تومی آید، دقت کن بین چه می شنوی؟ سپس برای من نقل کن. » .

ص: ۲۴۵

۱- « تفسیر ابوالفتوح رازی » ، جلد ۱۲ ، صفحه ۹۶ .

پیامبر صلی الله علیه و آله در خلوتگاه خود این را شنید که می گوید: « ای محمد بگو: « بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ ، تا وَ لَا الضَّالِّیْنَ » و بگو: « لَا اِلهَ اِلَّا اللّٰهُ » ، سپس حضرت به سراغ « ورقه » آمد و مطلب را برای او بازگو کرد . « ورقه » گفت: « بشارت بر تو و باز هم بشارت بر تو ، من گواهی می دهم تو همان هستی که « عیسی بن مریم » بشارت داده است . و تو شریعتی همچون « موسی » داری ، تو پیامبر مرسلی و به زودی بعد از این روز مأمور به جهاد می شوی و اگر من آن روز را درک کنم ، در کنار تو جهاد خواهم کرد » .^(۱) بعضی گفته اند: مفعول در این آیه محذوف است و در اصل چنین بوده که: « اِقْرَأ الْقُرْآنَ بِاسْمِ رَبِّكَ : قرآن را با نام پروردگارت بخوان » و به همین جهت بعضی این آیه را دلیل بر آن گرفته اند که "بسم الله جزء سوره های قرآن است . قابل توجه اینکه در اینجا قبل از هر چیز تکیه

ص: ۲۴۶

۱- « مجمع البیان » ، جلد ۱۰ ، صفحه ۵۱۴ .

روی مسأله « ربوبیت » پروردگار شده است و می دانیم که « رَبِّ » به معنای "مالک مصلح" است ، کسی که هم صاحب چیزی است و هم به اصلاح و تربیت آن می پردازد . سپس برای اثبات ربوبیت پروردگار ، بر روی مسأله خلقت و آفرینش جهان هستی تکیه شده است ، چراکه بهترین دلیل بر ربوبیت او خالقیت او است ، کسی عالم را تدبیر می کند که آفریننده آن است .

۲ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ

همان کس که انسان را از خون بسته ای خلق کرد .

« مِنْ عَلَقٍ » در اصل به معنی " چسبیدن به چیزی " است و لذا به خون بسته و همچنین به زالو که برای مکیدن خون به بدن می چسبد ، علق گفته اند و از آنجا که نطفه بعد از گذراندن دوران نخستین را در عالم جنین ، به شکل قطعه خون بسته چسبنده ای درمی آید که در ظاهر بسیار کم ارزش است ، مبدأ آفرینش انسان را در این آیه همین موجود ناچیز می شمرد ، تا قدرت نمایی عظیم پروردگار روشن شود که از موجودی چنان بی ارزش مخلوقی چنین پرارزش آفریده است .

درست است که در آن زمان این گونه مسائل هنوز شناخته نشده بود، ولی قرآن مجید از طریق اعجاز علمی پرده از روی آن برداشته است .

۳ اِقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ

بخوان که پروردگارت از همه بزرگوارتر است .

این آیه در حقیقت پاسخی است به گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله در جواب جبرئیل که گفت : من قرائت کننده نیستم ، یعنی « از برکت پروردگار فوق العاده کریم و بزرگوار تو توانایی بر قرائت و تلاوت داری » .

۴ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ

همان کسی که به وسیله قلم تعلیم نمود .

۵ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ

و به انسان آنچه را نمی دانست ، یاد داد .

آیه چهارم در واقع دو معنی دارد ؛ نخست اینکه خداوند نوشتن و کتابت را به انسان آموخت و قدرت و توانایی این کار عظیم را که مبدأ

تاریخ بشر و سرچشمه تمام علوم و فنون و تمدن ها است، در او ایجاد کرد. دیگر این که منظور این است که علوم و دانش ها را از این طریق و با این وسیله به انسان آموخت.

آغاز وحی همراه با آغاز یک حرکت علمی بود

این آیات چنان که گفتیم به اعتقاد غالب مفسران یا تمام آنها نخستین آیاتی است که بر قلب پاک پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است و با تابش نخستین اشعه وحی ، فصل تازه ای در تاریخ بشریت آغاز شد و نوع بشر مشمول یکی از بزرگترین الطاف الهی گشت ، کاملترین آیین های الهی که نقطه پایان و ختم ادیان بود ، نازل گردیده و پس از نزول تمام احکام و تعلیمات اسلامی به مصداق « الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمُ الْاِسْلَامَ دِينًا » (۳ / مائده) ، دین الهی تکمیل و نعمتش به حد تمام و کمال رسید و اسلام دین مرضی الهی گشت . موضوع بسیار جالب اینجا است در عین این که پیامبر صلی الله علیه و آله « اُمِّي » و « درس نخوانده » بود و محیط حجاز را

یکپارچه جهل و نادانی فراگرفته بود، در نخستین آیات وحی تکیه بر مسأله « علم » و « قلم » است که بلافاصله بعد از نعمت بزرگ خلقت و آفرینش در این آیات ذکر شده است. در حقیقت این آیات نخست از تکامل « جسم » انسان، از یک موجود بی ارزش مانند « علقه » خبر می دهد و از سوی دیگر از تکامل « روح » به وسیله تعلیم و تعلم مخصوصاً از طریق قلم سخن می گوید. آن روز که این آیات نازل می شد، نه تنها در حجاز که مملو از جهل و نادانی بود، کسی برای قلم ارزشی قائل نبود، بلکه در دنیای متمدن آن زمان نیز قلم از اهمیت کمی برخوردار بود. اما امروز می دانیم که تمام تمدنها و علوم و دانشها و پیشرفتهایی که در هر زمینه نصیب بشر شده، بر محور قلم دور می زند و به راستی « مداد علماء » بر « دماء شهدا » پیشی گرفته، چراکه هم زیربنای خون شهید و هم پشتوانه آن مرکب و قلم دانشمندان است و اصولاً سرنوشت اجتماعات انسانی در درجه اول به نیش قلم ها بسته است. اصلاحات جوامع انسانی از قلمهای مؤمن و متعهد شروع

می شود و فساد و تباهی اجتماعات نیز از قلمهای مسموم و فاسد مایه می گیرد . بی جهت نیست که قرآن مجید سوگند به قلم و آنچه با قلم می نویسند ، یاد کرده یعنی هم به « ابزار » و هم به « محصول » آن ابزار ، آنجا که می فرماید : «ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ» (۱ / قلم) ن، سوگند به قلم و آن چه را با قلم می نویسند . می دانیم دوران زندگی بشر را به دو دوران تقسیم می کنند : دوران تاریخ و دوران قبل از تاریخ . دوران تاریخ زمانی است که قلم و خواندن و نوشتن ابداع شده بود و انسان توانسته است چیزی از زندگی خود را با قلم بنگارد و برای آیندگان به یادگار بگذارد و به این ترتیب تاریخ بشر مساوی است با تاریخ پیدایش قلم و خط . بنابراین پایه اسلام از همان آغاز بر علم و قلم گذارده شده است و بی جهت نیست که قومی چنان عقب مانده به قدری در علوم و دانشها پیش رفتند که علم و دانش را به اعتراف دوست و دشمن به همه جهان صادر کردند و به اعتراف مورخان معروف اروپا این نور علم و دانش مسلمین بود که بر صفحه اروپای تاریک قرون وسطی تابید و

آنها را وارد عصر تمدن ساخت . در این زمینه کتابهای فراوانی از سوی خود آنها تحت عنوان « تاریخ تمدن اسلام » یا « میراث اسلام » نوشته شده است . چقدر نازیباست ملتی این چنین و آیینی آن چنان در میدان علم و دانش عقب بمانند و نیازمند دیگران و حتی وابسته به آنها شوند .

ذکر خدا در هر حال

آغاز دعوت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از ذکر نام خدا شروع شد ، « اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ » . و جالب اینکه تمام زندگانی پربار او آمیخته با ذکر و یاد خداوند بود . ذکر خداوند باهر نفسش توأم بود، برمی خاست، می نشست، می خوابید، راه می رفت، سواری می شد، پیاده می شد، توقف می کرد، همه با یاد خدا بود و بانام « الله » . هنگامی که از خواب بیدار می شد ، می فرمود : « اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ اٰخِيَانَا بَعْدَ مَا اٰمٰنَا وَ اِلَيْهِ النُّشُوْرُ » . « ابن عباس » می گوید : شبی خدمتش خوابیده بودم ، هنگامی که از خواب بیدار شد ، سر به سوی آسمان بلند کرد و ده آیه آخر سوره آل عمران را تلاوت فرمود : « اِنَّ فِيْ خَلْقِ السَّمٰوٰتِ

وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ ... » سپس عرضه داشت : « اَللّٰهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ اَنْتَ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ وَ مَنْ فِيْهِنَّ ... اَللّٰهُمَّ لَكَ اَسْلَمْتُ وَ بِكَ اَمَنْتُ وَ عَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ وَ اِلَيْكَ اَنْبَتُ ... : پروردگارا حمد و ستایش مخصوص توست ، نور آسمان ها و زمین و آنچه در آن است تویی ... خدایا تسلیم تو می باشم و به تو ایمان آوردم و بر تو توکل می کنم و به سوی تو بازگشت و توبه می نمایم . هنگامی که از خانه بیرون می آمد، می فرمود : « بِسْمِ اللّٰهِ ، تَوَكَّلْتُ عَلَى اللّٰهِ ، اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِكَ اَنْ اَضِلَّ ، اَوْ اُضِلَّ ، اَوْ اَزِلَّ ، اَوْ اُزَلَ اَوْ اُظْلَمَ ، اَوْ اُظْلَمَ ، اَوْ اُجْهَلَ اَوْ یُجْهَلَ عَلَیَّ : بنام خدا ، بر خدا توکل می کنم ، پروردگارا به تو پناه می برم از اینکه گمراه کنم ، یا گمراه شوم ، یا بلغزانم یا لغزیده شوم ، ظلم کنم یا به ظلم گرفتار شوم ، یا به نادانی بکشانم یا خودم به نادانی سوق داده شوم . هنگامی که وارد مسجد می شد، می فرمود : « اَعُوْذُ بِاللّٰهِ الْعَظِیْمِ وَ بِوَجْهِهِ الْكَرِیْمِ وَ سَیْطَانِهِ الْقَدِیْمِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیْمِ . » و هنگامی که لباس نویی در تن می کرد، می فرمود : « اَللّٰهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ اَنْتَ

كَسَوْتَنِيهِ اَسْمٰى مَلِكٍ خَيْرُهُ وَ خَيْرٌ مَّا صُنِعَ لَهُ وَ اَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهِ وَ شَرِّ مَا صُنِعَ لَهُ : خدايا حمد مخصوص توست ، تو مرا پوشاندى، از تو خیر را در پوشاکم می طلبم و نیز خیر آنچه که لباس برای آن ساخته شده است و به تو پناه می برم از شر پوشاک (مصرف شر) و نیز شر آنچه که لباس برای آن ساخته شده است». و هنگامی که به خانه باز می گشت ، می فرمود : « اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ كَفَانِیْ وَ اَوَانِیْ وَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَطْعَمَنِیْ وَ سَقَانِیْ : حمد خدای را که مرا کفایت کرد و پناه داد و طعام عنایت فرمود و سیرابم کرد؟ ». و به همین ترتیب تمام زندگی او با یاد خدا و نام خدا و تقاضای الطاف خداوند عجیب و آمیخته بود . (۱) پایان سوره علق

ص: ۲۵۴

شب قدر ، شب نزول قرآن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ اِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ

ما آن (قرآن) را در شب قدر نازل کردیم.

ابهام در ضمیر برای بیان عظمت مرجع ضمیر است . در اینجا سؤالی مطرح است و آن اینکه هم از نظر تاریخی و هم از نظر ارتباط ، محتوای قرآن با حوادث زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله مسلم است که این کتاب آسمانی به طور تدریجی و در طی ۲۳ سال نازل گردید ، این امر چگونه با آیات فوق که می گوید : در ماه رمضان و شب قدر نازل شده است ، سازگار می باشد ؟ پاسخ این سؤال به گونه ای که بسیاری از محققان گفته اند ، این است که قرآن دارای دو نزول بوده است . نزول دفعی که در یک شب تمام آن بر قلب پاک پیامبر صلی الله علیه و آله یا ازبیت المعمور یا از

لوح محفوظ به آسمان دنیا نازل گردید . و نزول تدریجی که در طول ۲۳ سال دوران نبوت انجام گرفت . قابل توجه این که درباره نزول قرآن در بعضی آیات تعبیر به « انزال » و در بعضی دیگر تعبیر به « تنزیل » شده و از پاره ای از متون لغت استفاده می شود که « تنزیل » معمولاً در جایی گفته می شود که چیزی تدریجاً نازل گردد ولی « انزال » مفهوم وسیع تری دارد که نزول دفعی را نیز شامل می گردد. (۱) این تفاوت تعبیر که در آیات قرآن آمده ، می تواند اشاره به دو نزول فوق باشد .

۲ وَ مَا أَدْرِيكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ

و توجه می دانی شب قدر چیست ؟

۳ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ

شب قدر بهتر از هزار ماه است .

هزار ماه معادل هشتاد و سه سال و چهار ماه است، واقعا چه شب

ص: ۲۵۶

باعظمتی است که به اندازه یک عمر طولانی پربرکت ارزش دارد. در بعضی از تفاسیر آمده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: یکی از بنی اسرائیل لباس جنگ در تن کرده بود و هزار ماه از تن بیرون نیاورد و پیوسته مشغول (یا آماده) جهاد فی سبیل الله بود، اصحاب و یاران تعجب کردند و آرزو داشتند چنان فضیلت و افتخاری برای آنها نیز میسر می شد، این آیه نازل گشت و بیان کرد که «شب قدر از هزار ماه برتر است»^(۱). در حدیث دیگری نیز آمده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از چهار نفر از بنی اسرائیل که هشتاد سال عبادت خدا را بدون عصیان انجام داده بودند، سخن به میان آورد، اصحاب آرزو کردند که ای کاش آنها هم چنین توفیقی پیدا می کردند، آیه فوق در این زمینه نازل شد^(۲). در این که عدد هزار در اینجا برای «تعداد» است یا «تکثیر»، باید گفت که: اصولاً عدد همیشه برای «تعداد» است مگر این که

ص: ۲۵۷

۱- «دُرُّ الْمُنْثُورِ»، جلد ۶، صفحه ۳۷۱.

۲- «دُرُّ الْمُنْثُورِ»، جلد ۶، صفحه ۳۷۱.

قرینه روشنی بر « تکثیر » باشد .

۴ تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ

فرشتگان و «روح» در آن شب به اذن پروردگارشان برای (تقدیر) هر کار نازل می شوند .

با توجه به این که « تَنْزَلُ » فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد (در اصل « تَنْزَلُ » بوده) روشن می شود که شب قدر مخصوص به زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و نزول قرآن مجید نبوده ، بلکه امری است مستمر و شبی است مداوم که در همه سال تکرار می شود . «روح» مخلوق عظیمی است مافوق فرشتگان ، چنان که در حدیثی از امام صادق نقل شده است که شخصی از ایشان سؤال کرد : « آیا روح همان جبرئیل است ؟ » امام در پاسخ فرمود : « جِبْرَائِيلُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ ، وَالرُّوحُ أَعْظَمُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ ، أَلَيْسَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ : تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ : جبرئیل از ملائکه است و روح ، اعظم از ملائکه است ، مگر خداوند متعال نمی فرماید: ملائکه و روح نازل می شوند؟ » (۱)

ص: ۲۵۸

منظور از « مِنْ كُلِّ أَمْرٍ » این است که فرشتگان برای تقدیر و تعیین سرنوشت ها و آوردن هر خیر و برکتی در آن شب نازل می شوند و هدف از نزول آنها انجام این امور است یا این که هر امر خیر و سرنوشت و تقدیری را با خود می آورند .

۵ سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطَلَعِ الْفَجْرِ

شبی است مملو از سلامت (و برکت و رحمت) تا طلوع صبح.

« سَلَامٌ » که به معنی "سلامت" است ، بر آن شب (به جای اطلاق سالم) در حقیقت نوعی از تأکید است همان گونه که گاه می گوئیم : فلان کس عین عدالت است . در داستان ابراهیم آمده است که چند نفر از فرشتگان الهی نزد او آمدند و بشارت تولد فرزند برای او آوردند و بر او سلام کردند (۶۹ / هود) می گویند : لذتی که ابراهیم از سلام این فرشتگان برد با تمام دنیا برابری نداشت ، اکنون باید فکر کرد که وقتی

گروه گروه فرشتگان در شب قدر نازل می شوند و بر مؤمنان سلام می کنند، چه لذت و لطف و برکتی دارد؟ وقتی ابراهیم را در آتش نمرودی افکندند، فرشتگان آمدند و بر او سلام کردند و آتش براو گلستان شد، آیا آتش دوزخ به برکت سلام فرشتگان بر مؤمنان در شب قدر «برد» و «سلام» نمی شود؟ این امر در واقع نشانگر عظمت امت محمد صلی الله علیه و آله است. (۱)

نکته ها

۱ چه اموری در شب قدر مقدر می شود؟

شب قدر به این جهت «قدر» نامیده شده که جمیع مقدرات بندگان در تمام سال در آن شب تعیین می شود. این بیان هماهنگ با روایات متعددی است که می گوید: در آن شب، مقدرات یک سال انسان ها تعیین می گردد و ارزاق و سرآمد عمرها و امور دیگر در آن ليله مبارکه تفریق و تبیین می شود. البته این امر هیچ گونه تضادی با آزادی اراده

ص: ۲۶۰

انسان و مسأله اختیار ندارد ، چراکه تقدیر الهی به وسیله فرشتگان بر طبق شایستگی ها و لیاقت های افراد و میزان ایمان و تقوا و پاکی نیت و اعمال آنهاست . یعنی برای هر کس آن مقدر می کنند که لایق آن است یا به تعبیر دیگر زمینه هایش از ناحیه خود او فراهم شده و این نه تنها منافاتی با اختیار ندارد ، بلکه تأکیدی بر آن است .

۲ شب قدر کدام شب است ؟

مشهور و معروف در روایات این است که در دهه آخر ماه رمضان و شب بیست و یکم یا بیست و سوم است ، لذا در روایتی می خوانیم که در دهه آخر ماه مبارک پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تمام شبها را احیاء می داشت و مشغول عبادت بود . در روایتی از امام صادق نیز نقل شده که فرمود : «التَّقْدِيرُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ تِسْعَةَ عَشَرَ ، وَ الْإِبْرَامُ فِي لَيْلَةِ إِحْدَى وَ عِشْرِينَ ، وَ الْإِمْضَاءُ فِي لَيْلَةِ ثَلَاثٍ وَ عِشْرِينَ : تقدیر مقدرات در شب نوزدهم و تحکیم آن در شب بیست و یکم و امضاء در شب بیست و سوم است » (۱) و به این ترتیب بین روایات جمع می شود .

ص: ۲۶۱

۳ چرا شب قدر مخفی است ؟

بسیاری معتقدند مخفی بودن شب قدر در میان شبهای سال ، یا در میان شبهای ماه مبارک رمضان ، برای این است که مردم به همه این شبها اهمیت دهند ، همانگونه که خداوند رضای خود را در میان انواع طاعات پنهان کرده تا مردم به همه طاعات روی آورند و غضبش را در میان معاصی پنهان کرده تا از همه بپرهیزند ، دوستانش را در میان مردم مخفی کرده تا همه را احترام کنند ، اجابت را در میان دعاها پنهان کرده تا به همه دعاها رو آورند، اسم اعظم را در میان اسمائش مخفی ساخته تا همه را بزرگ دارند و وقت مرگ را مخفی ساخته تا در همه حال آماده باشند. و این دلیل مناسبی به نظر می رسد.

۴ آیا شب قدر در اتمهای پیشین هم بوده است؟

ظواهر آیات این سوره نشان می دهد که شب قدر مخصوص زمان

نزول قرآن و عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نبوده ، بلکه همه سال تا پایان جهان تکرار می شود ولی آیا در امتهای پیشین نیز بوده است یا نه ؟ صریح روایات متعددی این است که این از مواهب الهی بر این امت می باشد ، چنانکه در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود : « إِنَّ اللَّهَ وَهَبَ لِأُمَّتِي لَيْلَةَ الْقَدْرِ لَمْ يُعْطِهَا مَنْ كَانَ قَبْلَهُمْ : خداوند به امت من شب قدر را بخشیده و احدی از امتهای پیشین از این موهبت برخوردار نبودند». (۱)

۵ چگونه شب قدر برتر از هزار ماه است ؟

ظاهر این است که بهتر بودن این شب از هزار ماه، به خاطر ارزش عبادت احیای آن شب است و روایات فضیلت ليله القدر و فضیلت عبادت آن که در کتب شیعه و اهل سنت فراوان است، این معنی را کاملاً تأیید می کند . علاوه بر این نزول قرآن در این شب و نزول برکات و رحمت الهی در آن سبب می شود که از هزار ماه برتر و بالاتر باشد.

ص: ۲۶۳

۶ چرا قرآن در شب قدر نازل شد ؟

از آنجا که در شب قدر سرنوشت انسانها برای یک سال ، بر طبق لیاقت ها و شایستگی های آنها تعیین می شود ، باید آن شب را بیدار بود و توبه کرد و خودسازی نمود و به درگاه خدا رفت و لیاقتی بیشتر و بهتر برای رحمت او پیدا کرد . آری در لحظاتی که سرنوشت ما تعیین می شود، نبایدانسان در خواب باشد و از همه چیز غافل و بی خبر که دراین صورت سرنوشت غم انگیزی خواهد داشت .

قرآن چون یک کتاب سرنوشت ساز است و راه سعادت و خوشبختی و هدایت انسان ها در آن مشخص شده ، باید در شب قدر ، شب تعیین سرنوشت ها، نازل گردد و چه زیباست رابطه میان « قرآن » و « شب قدر » و چه پرمعنی است پیوند این دو با یکدیگر . به عبارتی پیام این پیوند آن است که ای انسانها اگر می خواهید سرنوشت شما به خوبی رقم زده شود، به دستورات قرآن عمل کنید.

۷ آیا شب قدر در مناطق مختلف ، یکی است ؟

می دانیم آغاز ماه های قمری در همه سرزمین ها یکسان نیست و ممکن است در منطقه ای امروز اول ماه باشد و در منطقه دیگری دوم ماه، بنابراین شب قدر نمی تواند یک شب معین در سال بوده باشد، چراکه مثلاً شب بیست و سوم در مکه ممکن است شب بیست و دوم در ایران و عراق باشد و به این ترتیب قاعدتاً هر کدام باید برای خود شب قدری داشته باشند، آیا این با آن چه که از آیات و روایات استفاده می شود، سازگار است؟ پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می شود و آن این که: شب همان سایه نیم کره زمین است که بر نیم کره دیگر می افتد و می دانیم این سایه همراه گردش زمین در حرکت است و یک دوره کامل آن در بیست و چهار ساعت انجام می شود، بنابراین ممکن است شب قدر یک دوره کامل شب به دور زمین باشد، یعنی مدت بیست و چهار ساعت تاریکی که تمام نقاط زمین را زیر پوشش خود قرار می دهد، شب قدر است که آغاز آن از یک نقطه شروع می شود و در نقطه دیگر پایان می گیرد.

جزء سی ام

پایان سورہ قدر

ص: ۲۶۶

این است آیین جاویدان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ

کافران از اهل کتاب و مشرکان (می گفتند:) مادست از آیین خود بر نمی داریم تا دلیل روشنی برای ما بیاید .

منظور از « بینه » در اینجا "دلیل روشن" است که مصداق آن طبق آیه دوم شخص « پیامبر » است ، درحالی که قرآن را بر زبان داشت . در آغاز سوره به وضع اهل کتاب (یهود و نصاری) و مشرکان عرب قبل از ظهور اسلام پرداخته و می گوید: « آنها مدعی بودند ما دست از آیین خود بر نمی داریم تا دلیل روشنی و پیامبر مسلمی برای ما بیاید » .

۲ رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُطَهَّرَةً

پیامبری از سوی خدا که صحیفه های پاکی را بر ما بخواند.

۳ فیها کُتِبَ قَیْمَةٌ

و در آن نوشته های صحیح و پرارزش باشد .

آری آنها قبل از ظهور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله چنین ادعایی را داشتند ولی بعد از ظهور او و نزول کتاب آسمانیش صحنه عوض شد و آنها در دین خدا اختلاف کردند . می دانیم اهل کتاب انتظار چنین ظهوری را داشتند و قاعدتا مشرکان عرب که اهل کتاب را از خود عالمتر و آگاهتر می دانستند نیز در این برنامه با آنها همصدا بودند ولی بعد از تحقق آرزوهایشان مسیر خود را تغییر دادند و به صف مخالفان پیوستند . « صُیْحُفٌ » جمع « صحیفه » به معنی " اوراقی است که چیزی بر روی آن می نویسند " و منظور از آن در اینجا محتوای اوراق است ، زیرا می دانیم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هرگز چیزی را از روی اوراق نمی خواند . و منظور از « مُطَهَّرَةٌ » ، " پاک بودن آن از هرگونه شرک و کذب و دروغ و باطل " است و مطهر از اینکه شیاطین جنّ و انس در آن دخالت نکنند .

ص: ۲۶۸

همان گونه که در آیه ۴۲ سوره فُصِّلَتْ آمده است: «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ: هیچ گونه باطلی نه از پیش رو و نه از پشت سر به سراغ آن نمی آید». جمله «فِيهَا كُتِبَ قَيِّمَه» اشاره به این است که در این صحف آسمانی مطالبی نوشته شده که از هر گونه انحراف و اعوجاج و کجی برکنار است. بنابراین «كُتِبَ» به معنی "مکتوبات" است و یا به معنی احکام و مقرراتی است که از ناحیه خداوند تعیین شده است، زیرا «کتابت» به معنی "تعیین حکم" نیز آمده، چنانکه در آیه ۱۸۳ سوره بقره می فرماید: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ: روزه بر شما مقرر شد، همانگونه که بر پیشینیان مقرر گردید».

و به این ترتیب «قَيِّمَه» به معنی صاف و مستقیم، یا محکم و پابرجا، یا ارزشمند و پربها و یا همه این مفاهیم در آن جمع است. این احتمال نیز داده شده که چون قرآن تمام محتوای کتب پیشین را با اضافات فراوانی در بر دارد، به همین جهت گفته شده که در آن کُتِبَ

قیمه گذشته است . قابل توجه این که در آیه اول « کتاب » مقدم بر « مشرکان » ذکر شده اند و در آیه چهارم تنها سخن از « اهل کتاب » است و سخنی از « مشرکان » به میان نیامده ، در حالی که آیه ناظر به هر دو است . این تعبیرات ظاهرا به خاطر آن است که اهل کتاب در این برنامه ها اصل و اساس بودند و مشرکان تابع آنها و یا به خاطر آن است که اهل کتاب درخور مذمت بیشتری بودند ، چراکه آنها علما و دانشمندان فراوانی داشتند و از این نظر در سطحی بالاتر از مشرکان قرار گرفته بودند ، بنابراین مخالفت آن ها زشت تر و ناپسندتر بود و درخور سرزنش فراوان .

بهترین و بدترین مخلوقات

۶ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِينَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ

قطعا کافران از اهل کتاب و مشرکان در دوزخند، جاودانه در آن می باشند، آنها بدترین مخلوقاتند .

تعبیر به « کَفَرُوا » اشاره به کفرشان در مقابل آیین اسلام است

و گرنه کفر و شرک قبلی آنها مطلب تازه ای نیست. تعبیر «أُولَئِكَ هُم شَرُّ الْبَرِيَّةِ» (آنها بدترین مخلوقاتند)، تعبیر تکان دهنده ای است که نشان می دهد در میان تمام جنبندگان موجودی مطرودتر از کسانی که بعد از وضوح حق و اتمام حجت، راه راست را رها کرده و در ضلالت و گمراهی گام می نهند، یافت نمی شود. مقدم داشتن «اهل کتاب» بر «مشرکان» در این آیه نیز ممکن است به این خاطر باشد که آن ها دارای کتاب آسمانی و علماء و دانشمندان بودند و نشانه های پیغمبر اسلام در کتب آن ها صریحاً آمده بود، بنابراین مخالفت آن ها زشت تر و بدتر بود.

۷ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ

کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، بهترین مخلوقات (خدا) هستند.

در مورد مؤمنان سخن از انجام اعمال صالح نیز به میان آمده که در حقیقت میوه درخت ایمان است. اشاره به اینکه ادعای ایمان به تنهایی کافی نیست، بلکه اعمال انسان باید گواه بر ایمان او باشد ولی کفر به تنهایی هرچند توأم با عمل ناصالحی نیز باشد، مایه سقوط و بدبختی است. گذشته از این کفر معمولاً مبدأ انواع گناهان و جنایات و اعمال خلاف نیز می شود. تعبیر «أُولَئِكَ هُم خَيْرُ الْبَرِيَّةِ»، به خوبی نشان می دهد که انسان های مؤمن و صالح العمل حتی از فرشتگان برتر و بالاترند، چرا که آیه مطلق است و هیچ استثنایی در آن نیست.

علی و شیعیانش خَیْرُ الْبَرِیَّهِ اَند

در روایات فراوانی که از طرق اهل سنت و منابع معروف آنها و همچنین در منابع معروف شیعه نقل شده، آیه « اُولَئِكَ هُم خَیْرُ الْبَرِیَّهِ » (آن ها بهترین مخلوقات خدا هستند) به علی و پیروان او تفسیر شده است .

۸ جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِمِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ

پاداش آنها نزد پروردگارشان باغهای بهشت جاویدان است که نهرها از زیر درختانش جاری است، همیشه در آن می مانند، هم خدا از آنها خوشنوداست و هم آنها از خدا خوشنود و این (مقام والا) برای کسی است که از پروردگارش بترسد .

در این آیه نخست از پاداش مادی و جسمانی آنها که باغهای پر نعمت بهشتی است ، سخن به میان آمده و بعد از پاداش معنوی و روحانی آنان ، که هم خدا از آنان راضی است و هم آنان از خدا راضی . آن ها از خدا راضیند چرا که هر چه خواسته اند به آنها داده و خدا از آن ها راضی است چرا که هر چه او خواسته ، انجام داده اند و اگر هم لغزشی بوده ، به لطفش صرف نظر کرده . چه لذتی از این برتر و بالاتر که احساس کند مورد قبول و رضای معبود و محبوبش واقع شده و به لقای او واصل گردیده است . جمله « ذَلِكْ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ » نشان می دهد که تمام این برکات از « خوف و خشیت و ترس از خدا » سرچشمه می گیرد ، چرا که همین ترس انگیزه حرکت به سوی هرگونه اطاعت و تقوا و اعمال صالح است .

لزوم اخلاص نیت در عبادت

بعضی از علمای اصول فقه به آیه « وَ مَا أُمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ » برای لزوم « قصد قربت » در عبادت و اینکه اصل در اوامر تعبدی بودن است نه توصلی ، استدلال کرده اند و این منوط به آن است که « دین » در اینجا به معنی "عبادت" بوده باشد ، تا دلیل بر لزوم اخلاص در عبادات گردد و « امر » را در این آیه به طور مطلق قرار دهیم تا مفهومش لزوم قصد قربت در همه اوامر باشد (مگر مواردی که به دلیلی خارج شده است) درحالی که مفهوم آیه ظاهراً هیچیک از این ها نیست ، بلکه مقصود اثبات توحید در مقابل شرک است ، یعنی آنها جُز به توحید دعوت نشده اند و با این حال ارتباطی با احکام فرعی ندارد.

قوس عجیب صعودی و نزولی انسان

از آیات این سوره به خوبی استفاده می شود که هیچ مخلوقی در

عالم فاصله قوس صعودی و نزولیش به اندازه انسان نیست ، اگر دارای ایمان و اعمال صالح باشد ، (قابل توجه اینکه « عَمِلْ »
و الصَّالِحَاتِ » همه اعمال صالح را شامل می شود نه بعضی را) برترین خلق خدا است و اگر راه کفر و ضلالت و لجاجت و
عناد را بپوید ، چنان سقوط می کند که بدترین خلق خدا می شود . این فاصله عظیم میان قوس « صعودی » و « نزولی » انسان ،
گرچه مسأله حساس و خطرناکی است ، ولی دلالت بر عظمت مقام نوع بشر و قابلیت تکامل او دارد و طبیعی است که در کنار
چنین قابلیت و استعداد فوق العاده ای ، امکان تنزل و سقوط فوق العاده نیز باشد .

پایان سوره بَيِّنَه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا

هنگامی که زمین شدیداً به لرزه درآید .

تعبیر به « زِلْزَالَهَا » (زلزله اش) یا اشاره به این است که در آن روز تمام کره زمین به لرزه درمی آید (برخلاف زلزله های معمولی که همه آنها موضعی و مقطعی است) و یا اشاره به زلزله معهود یعنی زلزله رستاخیز است .

۲ وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا

و زمین بارهای سنگینش را خارج سازد .

در این که منظور از « أَثْقَالُهَا » (بارهای سنگین) چیست ، مفسران تفسیرهای متعددی ذکر کرده اند . مناسبترین تفسیر این است ؛ منظور انسان ها هستند که با زلزله رستاخیز از درون قبرها به خارج پرتاب

می شوند ، نظیر آنچه در سوره انشقاق آیه ۴ آمده است : « وَ أَلْقَتْ مَا فِيهَا وَ تَخَلَّتْ » . بعضی گفته اند : گنجهای درون خود را بیرون می ریزد و مایه حسرت دنیاپرستان بی خبر می گردد ، البته می تواند منظور از آن بیرون فرستادن مواد سنگین و مذاب درون زمین باشد .

۳ وَ قَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا

و انسان می گوید: زمین را چه می شود(که این گونه می لرزد).

در آن روز انسان از دیدن این صحنه بی سابقه ، سخت متوحش می شود . « اِنْسَان » در اینجا معنی گسترده ای دارد که همگان را شامل می شود ، زیرا تعجب از اوضاع و احوال زمین در آن روز مخصوص به کافران نیست .

۴ يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا

در آن روز زمین تمام خبرهای خود را بازگو می کند .

در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود : « آیا می دانید که منظور از اخبار زمین در اینجا چیست » ؟ گفتند : « خدا و

پیامبرش آگاهتر است». فرمود: «منظور از خبر دادن زمین این است که اعمال هر مرد و زنی را که بر روی زمین انجام داده اند، خبر می دهد. می گوید: فلان شخص در فلان روز فلان کار را انجام داد، این است خبر دادن زمین». (۱) از «ابوسعید خُدَری» نقل شده که می گفت: «هر گاه در بیابان هستی، صدایت را به اذان بلند کن، چرا که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «لَا يَسْمَعُهُ جِنَّ وَلَا إِنْسٌ وَلَا حَجْرٌ إِلَّا يَشْهَدُ لَهُ: هیچ جنّ و انس و قطعه سنگی آن را نمی شنود مگر اینکه برای او (در قیامت) گواهی می دهد». (۲) در حدیثی از علی می خوانیم که فرمود: «صَلُّوا الْمَسَاجِدَ فِي بُقَاعٍ مُخْتَلَفَةٍ، فَإِنَّ كُلَّ بُقْعَةٍ تَشْهَدُ لِلْمُصَلِّيِ عَلَيْهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ: در قسمتهای مختلف مساجد نماز بخوانید، زیرا هر قطعه زمینی در قیامت برای کسی که روی آن نماز خوانده گواهی می دهد». (۳)

ص: ۲۷۸

۱- «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۶۴۹.

۲- «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۲۶.

۳- «لئالی الاخبار»، جلد ۵، صفحه ۷۹ (چاپ جدید).

۵ يَا رَبِّكَ أَوْحَىٰ لَهَا

چراکه پروردگارت به او وحی کرده است.

و زمین در اجرای این فرمان کوتاهی نمی کند ، تعبیر « اَوْحَىٰ » در اینجا به خاطر آن است که چنین سخن گفتن اسرارآمیز برخلاف طبیعت زمین است و این جراز طریق یک وحی الهی ممکن نیست.

۶ يَوْمَئِذٍ يَصُدُّرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِّيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ

در آن روز مردم به صورت گروه های مختلف از قبرها خارج می شوند تا اعمالشان به آن ها نشان داده شود .

« يَصُدُّرُ » از ماده « صدر » (بر وزن صبر) به معنی خارج شدن شتران از آبگاه است که به صورت انبوه و هیجان زده بیرون می آیند و در اینجا کنایه از خروج اقوام مختلف از قبرها و آمدنشان در محشر برای حسابرسی است . « أَشْتَاتًا » جمع « شت » (بر وزن شط) به معنی

"متفرق و پراکنده" است. این اختلاف و پراکندگی ممکن است به خاطر این باشد که اهل هر مذهبی جداگانه وارد عرصه محشر می شوند، یا اهل هر نقطه ای از مناطق زمین جدا وارد می شوند و یا این که گروهی با صورت های زیبا و شاد و خندان و گروهی با چهره های عبوس و تیره و تاریک در محشر گام می نهند. یا هر امتی همراه امام و رهبر و پیشوایشان هستند، همان گونه که در آیه ۷۱ سوره اسراء آمده است: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ: روزی که هر گروهی را با پیشوایشان فرامی خوانیم». منظور از جمله «لِيُرَوْا اَعْمَالَهُمْ»، "تجسم اعمال" و "مشاهده خود اعمال" است. این آیه یکی از روشن ترین آیات بر مسأله تجسم اعمال محسوب می شود که در آن روز اعمال آدمی به صورتهای مناسبی تجسم می یابد و در برابر او حضور پیدا می کند و همنشینی با آن مایه نشاط یا رنج و بلاست.

دقت و سختگیری در حسابرسی قیامت

۷ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ

ص: ۲۸۰

پس هر کس به اندازه سنگینی ذره ای کار خیر انجام داده آن را می بیند .

۸ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ

و هر کس به اندازه ذره ای کار بد کرده ، آنرا می بیند .

« مِثْقَال » در لغت به معنای " ثقل و سنگینی " آمده است . « ذَرَّة » به معنی ذرات بسیار کوچک غبار که در فضا معلق است و به هنگامی که آفتاب از روزنه ای به اتاق تاریک می تابد آشکار می گردد، تفسیر شده است. امروز کلمه «ذره» را به معنی " اتم " نیز اطلاق می کنند و بمب اتمی را «الْقُبْلَةُ الذَّرِّيَّة» می گویند. اتم به قدری کوچک است که نه با چشم عادی و نه با دقیق ترین میکروسکوپ ها قابل مشاهده نیست و تنها آثار آن را مشاهده می کنند و حجم و وزن آن با محاسبات علمی قابل سنجش است و به قدری کوچک است که چند میلیون آن روی نوک سوزنی جای می گیرد. مفهوم ذره هرچه باشد ، در اینجا به معنای " کوچکترین وزن ها " است . این تعبیرات همه نشان می دهد که در آن

حسابرسی بزرگ، کوچک ترین کارها محاسبه می شود، ضمناً این آیات هشدار می دهد که نه گناهان کوچک را کم اهمیت بشمرند و نه اعمال خیر کوچک را، چیزی که مورد محاسبه الهی قرار می گیرد، هرچه باشد، کم اهمیت نیست. لذا بعضی از مفسران گفته اند: این آیات زمانی نازل شد که بعضی از یاران پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت به انفاق اموال کم بی اعتنا بودند و می گفتند: اجر و پاداش بر چیزهایی داده می شود که ما آن را دوست داریم و اشیاء کوچک چیزی نیست که مورد علاقه ما باشد و همچنین نسبت به گناهان کوچک بی اعتنا بودند، آیات نازل شد و آنها را به خیرات کوچک ترغیب کرد و از گناهان کوچک بر حذر داشت. در حدیثی آمده است: مردی خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: « عَلَّمَنِي مِمَّا عَلَّمَكَ اللَّهُ: از آنچه خداوند به تو تعلیم داده به من بیاموز ». پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله او را به مردی از یارانش سپرد تا قرآن به او تعلیم کند و او سوره « إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا » را تا به آخر به او تعلیم داد، آن مرد از جا برخاست و گفت: « همین یک آیه مرا کفایت می کند ».

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «او را به حال خود بگذار که مرد فقیهی شد». (و طبق روایتی فرمود: «رَجَعَ فقیها: او فقیه شد و بازگشت») دلیل آن هم روشن است زیرا کسی که می داند که اعمال ما حتی به اندازه یک «ذره» یا یک دانه «خردل» مورد محاسبه قرار می گیرد، امروز به حساب خود مشغول می شود و این بزرگترین اثر تربیتی روی او دارد. (۱) با این حال در روایت دیگری از «ابوسعید خُدَری» آمده است که: وقتی این آیه نازل شد، عرض کردم: «ای رسول خدا آیا من همه اعمالم را می بینم؟» فرمود: «آری». گفتم: «آن کارهای بزرگ را؟» فرمود: «بله»، گفتم: «کارهای کوچک کوچک را؟» فرمود: «بله»، عرض کردم: «ای وای بر من، مادرم بنشیند و برای من عزاداری کند». فرمود: «بشارت باد بر تو ای ابوسعید! چرا که حسنات به ده برابر حساب می شود تا هفتصد برابر و خدا برای هر کس بخواهد آن را هم مضاعف می کند و اما هر گناه به اندازه یک گناه مجازات دارد، یا خداوند عفو می کند و بدان احدی باعملش نجات نخواهد یافت. (جز اینکه کرم خدا شامل او گردد)». عرض کردم: «حتی تو هم ای رسول خدا؟» فرمود: «حتی من، مگر این که خداوند مرا مشمول رحمتش سازد». (۲)

ص: ۲۸۳

۱- تفسیر «روح البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۹۵.

۲- «در المنثور»، جلد ۶، صفحه ۳۸۱.

پاسخ به یک سؤال

در اینجا سؤالی مطرح است و آن اینکه مطابق این آیات انسان همه اعمال خود را در قیامت اعم از نیک و بد و کوچک و بزرگ می بیند. این معنی چگونه با آیات «اجباط» (۱) و «تکفیر» و «عفو» و «توبه» سازگار است؟ در پاسخ این سؤال باید به یک نکته توجه کرد و آن اینکه دو اصلی که در این آیات آمده است که می گوید: انسان هر ذره ای از کار نیک و بد را می بیند به صورت یک قانون کلی است و می دانیم هر قانون ممکن است استثنائاتی داشته باشد، آیات «عفو» و

ص: ۲۸۴

۱- نابودی اعمال .

« توبه » و « احباط » و « تکفیر » در حقیقت به منزله استثناء است در این قانون کلی. پاسخ دیگر اینکه: در مورد « احباط » و « تکفیر » در حقیقت موازنه و کسر و انکساری رخ می دهد و درست مانند « مطالبات » و « بدهی ها » است که از یکدیگر کسر می شود، هنگامی که انسان نتیجه این موازنه را می بیند، در حقیقت تمام اعمال نیک و بد خود را دیده است. همین سخن در مورد « عفو » و « توبه » نیز جاری است، چرا که عفو بدون لیاقت و شایستگی صورت نمیگیرد و توبه نیز یکی از اعمال نیک است. ظاهر این است که آیات مورد بحث مربوط به قیامت است نه دنیا، به علاوه این کلیت ندارد که هر مؤمن و کافری نتیجه اعمالش را در دنیا هم ببیند.

پایان سوره زلزله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ وَ الْعَادِيَاتِ ضَبْحًا

سوگند به اسبان دونده ای که نفس زنان (به سوی میدان جهاد) پیش رفتند .

« عادیات » جمع « عادیه » از ماده « عدو » (بر وزن صبر) در اصل به معنای " گذشتن و جدا شدن " است و در اینجا منظور همان " دویدن با سرعت " است . « ضَبْح » (بر وزن مدح) به معنی " صدای نفسهای تند و سریع اسب " است که هنگام دویدن از او به گوش می رسد. در مورد تفسیر این آیه دو نظر وجود دارد: نخست اینکه: منظور سوگند به اسبهایی است که با سرعت به سوی میدان جنگ پیش می روند و از آنجا که جهاد امر مقدسی است ، این حیوانات نیز در این مسیر مقدس آنچنان ارزش پیدا می کنند که شایسته است سوگند به آنها یاد شود. تفسیر دیگر اینکه :

سوگند به شترانی است که در فریضه بزرگ حج در میان مواقع و اماکن مقدس به سرعت حرکت می کنند و به همین دلیل دارای قداستی هستند شایسته سوگند .

۲ فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا

و سوگند به آنها (که بر اثر برخورد سمشان به سنگ های بیابان) جرقه های آتش افروختند .

«مُورِيَاتِ» ، جمع «موریه» از ماده «ایراء» و به معنی "آتش افروختن" و «قَدْح» به معنی "زدن سنگ یا چوب و یا آهن و چخماق به یکدیگر برای تولید جرقه" است . منظور اسبان مجاهدانی است که چنان با سرعت به سوی میدان نبرد حرکت می کنند که از اثر برخورد سم آنها به سنگهای بیابان ، جرقه ها می پرد ، یا شترانی که به سرعت به مواقع حج می روند و سنگها و ریگها از زیر پای آنها پریده و بر اثر برخورد به سنگهایی دیگر تولید جرقه می کند

۳ فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا و بادمیدن صبح بردشمن یورش بردند.

« مُغیرات » جمع « مغیره » از ماده « اغاره » به معنی هجوم و حمله به دشمن است و از آنجا که گاهی این هجوم و حمله به منظور گرفتن اموال صورت می گیرد، گاه این واژه به معنی معمول در فارسی، یعنی غارت کردن و گرفتن اموال دیگران به کار می رود. لشگریان اسلام به فرماندهی علی از تاریکی استفاده کرده و به سوی میدان نبرد پیش رفته اند و در نزدیکی قبیله دشمن کمین کرده، صبحگاهان همچون صاعقه بر آنها یورش بردند و پیش از آنکه دشمن بتواند عکس العملی از خود نشان دهد، قدرت آنها را در هم شکستند. و اگر سوگندها را اشاره به شتران حاجیان بدانیم، منظور از این آیه هجوم قافله های شتران در صبحگاهان عید از « مشعر » به « منی » است.

۴ فَأَثْرُنَ بِهِ نَقْعًا و گرد و غبار به هرسو پراکنده کردند.

« اَثْرَنَ » از ماده « اثاره » به معنی "پراکنده کردن غبار یا دود" می باشد. « نَقْعَ » (بر وزن نفع) و به معنی "غبار" است. این آیه به یکی دیگر از ویژگی های این مجاهدان و مرکب های آنها اشاره می کند.

۵ فَوْسَطْنَ بِهٖ جَمْعًا و (ناگهان) در میان دشمن ظاهر شدند .

چنان هجوم آنها غافلگیرانه و برق آسا بود که در چند لحظه صفوف دشمن را از هم شکافته و به قلب آنها هجوم بردند و جمعیت آنها را از هم متلاشی کردند و این نتیجه همان سرعت عمل و بیداری و آمادگی و شهامت و شجاعت است و یا اشاره به ورود حاجیان از « مشعر » به « منی » است. روی هم رفته در یک جمع بندی نهایی به اینجا می رسیم که سوگند به اسبهایی یاد شده که نخست با سرعت ، نفس زنان به سوی میدان جهاد پیش می روند و سپس سرعت آنها بیشتر می شود ، آن چنان که از ضربات شمشیر آنها بر سنگها جرقه هایی برمی خیزد و تاریکی شب را می شکافد و در مرحله بعد که به نزدیکی منطقه دشمن می رسند ، آنها را غافلگیر ساخته و هنگام روشن شدن هوا بر آنها هجوم می برند، آنچنان هجومی که گرد و غبار را در فضا پراکنده می کند و سرانجام به قلب جمعیت دشمن وارد شده ، صفوف آنها را از هم متلاشی می کنند . و از اینجا روشن می شود که جهاد آنچنان عظمتی دارد که حتی نفسهای اسب های مجاهدین شایسته سوگند است و همچنین جرقه های ناشی از برخورد شمشیر به سنگ ها و همچنین گرد و غباری که در فضا پخش می کنند ، آری گرد و غبار صحنه جهاد هم پرارزش و با عظمت است .

عظمت جهاد در راه خدا

در قرآن مجید سخن از مسأله جهاد و عظمت مجاهدان راه خدا بسیار به میان آمده ولی شاید در هیچ جا مسأله با این عظمت ترسیم نشده است که حتی نفس زدن اسبهای آنها و جرقه های سُم این ستوران و گرد و غبار ناشی از حرکت سریع آنان، آن قدر با عظمت شناخته شده که مورد قسم واقع شده است. مخصوصاً روی سرعت عمل آنها که یکی از مهمترین عوامل پیروزی در جنگ هاست، تکیه شده و نیز روی اصل غافلگیری که یکی دیگر از عوامل موفقیت در جنگ است، تکیه گردیده است. و این ها همه آموزشی است در زمینه برنامه « جهاد ». قابل توجه این که در شأن نزول این سوره آمده است که علی دستور داد در تاریکی شب مرکبها را آماده کنند، خوراک لازم به آنها

بدهند و زین بر آنها نهند و به حالت آماده باش کامل در آیند ، هنگامی که پرده تاریکی شب شکافته شد، فوراً نماز صبح را با یاران خود به جا آورد و بلافاصله به دشمن حمله کرد . دشمن وقتی بیدار شد که زیر دست اسبهای مجاهدین اسلام قرار گرفته بود . این حمله سریع و غافلگیرانه هم تعداد تلفات را به حداقل رساند و هم در ساعاتی کوتاه به جنگ خاتمه داد و جالب اینکه همه این مسائل در آیات سوره به طرز ظریفی منعکس شده است . بدیهی است نه اسب خصوصیت دارد و نه مسأله جرقه ناشی از برخورد سُم آنها به سنگهای بیابان و نه گرد و غبار پای آنها . آن چه موضوعیت دارد ، مسأله جهاد و سپس ابزار آن است که تمام وسایل جنگی امروز را شامل می شود ، همان گونه که در آیه ۶۰ سوره انفال در کنار « رِبَاطِ الْخَيْلِ » (اسبهای ویژه) سخن از « قُوَّة » و « نیرو » به صورت کلی به میان آمده است .

۶ إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُورٌ

که انسان در برابر نعمت های پروردگارش ناسپاس

و بخیل است .

بعد از این سوگندهای عظیم به پاسخ قسم ، یعنی چیزی که سوگندها به خاطر آن یاد شده ، پرداخته است . تعبیر به « اِنسان » در این گونه موارد به معنی " انسان های شرور و هواپرست و سرکش و طغیانگر " است و بعضی آن را به انسان کافر تفسیر کرده اند و گرنه مسلما هر انسانی چنین نیست ، بسیاری از کسانی که سپاسگزاری و عطا و بخشش با روحشان عجین شده و از کفران و بُخل بیزارند ، همچنین انسانهایی که در پرتو ایمان به خدا از وادی خودخواهی و خودپرستی گام بیرون نهاده و در آسمان معرفت اسماء و صفات پروردگار و تخلُّق به اخلاق الهی به پرواز درآمده اند .

آیا طبیعت انسان ، ناسپاسی و بُخل است ؟

مفسران برای « کَنُود » معانی زیادی گفته اند ، « ابوالفتوح رازی » حدود پانزده معنی در این زمینه نقل کرده ولی غالبا شاخ و برگ همان معنی اصلی است که مطرح شد، از جمله این که: ۱ کنود ، کسی

است که مصائبش را با آب و تاب می شمرد ولی نعمتها را فراموش می کند . ۲ . کنود ، کسی است که نعمتهای خدا را تنها می خورد و از دیگران منع می کند ، چنانکه در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که حضرت از یکی از اصحابشان پرسیدند : « می دانید کنود کیست ؟ » عرض کرد : « خدا و رسولش آگاه تر است » . فرمود : « کنود کسی است که تنها غذا می خورد و از عطا و بخشش به دیگران خودداری می کند و بنده زیر دستش را می زند . » (۱) ۳ کنود کسی است که در مشکلات و مصائب با دوستان خود همدردی نمی کند . ۴ کسی که خیرش بسیار کم است . ۵ کسی که وقتی نعمتی به او برسد ، از دیگران دریغ می دارد و اگر گرفتار مشکلی گردد ، ناشکیبایی و جزع می کند . ۶ کسی که نعمت های الهی را در معصیت صرف می کند ۷ کسی که نعمت های خدا را انکار می کند . ممکن است

ص: ۲۹۳

کسانی از جمله « إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ » ، چنین استفاده کنند که حالت « کنود » بودن یعنی ناسپاسی و بخل ، جزء طبیعت همه انسان هاست . سپس این سؤال پیش می آید که این امر با وجدان بیدار و شعور فطری که انسان را دعوت به شکر مُنْعَم و ایثار می کند ، چگونه می تواند سازگار باشد ؟ نظیر این سؤال در آیات زیادی از قرآن مجید که انسان را با نقاط ضعف و اضعی توصیف می کند ، مطرح می شود. در یک جا انسان « ظَلُومٌ وَ جَهُولٌ » شمرده شده (۷۲/احزاب). در جای دیگر « هَلُوعٌ » (کم ظرفیت) (۱۹ / معارج). در جای دیگر « یُؤْسٌ وَ كَفُورٌ » (مأیوس و ناسپاس) (۹ / هود) . و در جای دیگر (طغیانگر) (۶ / علق) توصیف شده است . آیا به راستی همه این نقاط ضعف در طبیعت انسان نهفته است ؟ با اینکه قرآن تصریح می کند که خدا بنی آدم را گرامی داشته و بر همه خلایق برتری بخشیده ؟ (۱) پاسخ این سؤال با

ص: ۲۹۴

توجه به یک نکته روشن می شود و آن این است که : انسان دارای دو بُعد وجودی است و به همین دلیل می تواند در قوس صعودیش به « اَعْلَى عَلَّین » رسد و در قوس نزولیش به « اَسْفَلَ السَّافِلین » کشیده شود . اگر تحت تربیت مربیان الهی قرار گیرد و از پیام عقل الهام پذیرد و خودسازی کند ، مصداق « وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً » (ما انسان را بر بسیاری از مخلوقات دیگری که خلق کرده ایم ، برتری داده ایم) ، می شود . و اگر به ایمان و تقوی پشت کند و از خطّ اولیای خدا خارج گردد ، به صورت موجودی « ظَلوم » و « کَفَّار » و « یؤس » و « کفور » و « هلوع » و « کنود » درمی آید . و به این ترتیب هیچ گونه تضادی در میان این آیات وجود ندارد ، منتها هر کدام به یکی از ابعاد وجود انسان نگاه می کند .

پایان سوره عادیات

سوره قارعه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ الْقَارِعَةُ آن حادثه کوبنده ،

۲ مَا الْقَارِعَةُ و چه حادثه کوبنده ای ؟

۳ وَ مَا أَدْرِيكَ مَا الْقَارِعَةُ

و تو چه می دانی که حادثه کوبنده چیست ؟

«قارعه» از ماده «قرع» (بروزن فرع) به معنی "کوبیدن چیزی بر چیزی" است ، به گونه ای که صدای شدید از آن برخیزد. «قارعه» که یکی از نام های قیامت است، اشاره به مقدمات قیامت می باشد که عالم دنیا درهم کوبیده می شود، خورشید و ماه تاریک می گردد و دریاها برافروخته می شود، اگر چنین باشد، انتخاب نام «قارعه» برای این حادثه دلیلش روشن است.

۴ يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ

روزی که مردم مانند پروانه های پراکنده به هرسو می روند.

« فَرَّاش » ، جمع « فَرَّاشَه » به معنی " پروانه " می باشد . تشبیه به « پروانه » به خاطر آن است که پروانه ها معمولاً خود را دیوانه وار به آتش می افکنند و می سوزانند ، بدکاران نیز خود را در آتش جهنم می افکنند . این احتمال نیز وجود دارد که تشبیه به پروانه ، اشاره به حیرت و سرگردانی خاصی است که در آن روز بر همه انسان ها مستولی می شود .

۵ وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ

و کوهها مانند پشم رنگین حلاجی شده می گردد.

« عِهْن » (بر وزن ذهن) به معنی " پشم رنگ شده " است . « مَنْفُوش » از ماده « نَفَش » (بر وزن نقش) به معنی " گستردن پشم " است که معمولاً به وسیله ابزار مخصوص حلاجی و زدن پشم انجام می گیرد . طبق آیات مختلف قرآن ، کوه ها در آستانه قیامت نخست به حرکت درمی آیند ، بعد درهم کوبیده و متلاشی می گردند و سرانجام به صورت غباری در آسمان درمی آیند ، که در آیه مورد بحث آن را تشبیه به پشمهای رنگین حلاجی شده کرده است ، پشمهایی که همراه تندباد حرکت کنند و تنها رنگی از آنها نمایان باشد و این آخرین مرحله متلاشی شدن کوه ها است . این تعبیر ممکن است اشاره به رنگهای مختلف کوه ها نیز باشد ، چراکه کوه های روی زمین هر کدام رنگ خاصی دارند . به هر حال این جمله گواه بر آن است که آیات فوق از مراحل نخستین قیامت یعنی مرحله ویرانی و پایانی جهان سخن می گوید .

(در آن روز) کسی که ترازوهای اعمالش سنگین است .

«موازن» جمع کلمه « میزان » و به معنی " وسیله سنجش " است ، این واژه نخست در وزن های مادی به کار رفته است ، سپس در موازین و مقیاس های معنوی نیز استعمال شده است . بعضی معتقدند: اعمال انسان در آن روز به صورت موجودات جسمانی و قابل وزن درمی آید و راستی آن ها را با ترازوهای سنجش اعمال می سنجند . این احتمال نیز داده شده که خود نامه اعمال را وزن می کنند ، اگر اعمال صالحی در آن

نوشته شده است، سنگین است و گرنه سبک وزن، یا بی وزن است. «میزان» حتماً به معنی ترازوی ظاهری که دارای کفه های مخصوص است، نمی باشد، بلکه به هر گونه وسیله سنجش اطلاق می شود، چنان که در حدیثی آمده است: «إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَيْمَةَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ (ع) هُمُ الْمَوَازِينُ: امیر مؤمنان و امامان از دودمانش علیهم السلام ترازوهای سنجشند». (۱) تعبیر به « موازین » به صورت صیغه جمع به خاطر آن است که اولیای حق و قوانین الهی هر کدام یکی از میزان های سنجشند و ضمناً تنوع صفات و اعمال آدمی ایجاب می کند که هر کدام را با میزانی بسنجند و الگوها و ترازوهای سنجش متفاوت باشد. در حدیثی از امام صادق آمده است که وقتی از معنی « میزان » سؤال کردند، ایشان در پاسخ فرمودند: « الْمِيزَانُ الْعَدْلُ: ترازوی سنجش همان عدل است ». (۲) به این ترتیب وجود اولیاء الله یا قوانین عدل الهی

ص: ۲۹۹

۱- « بحار الانوار »، جلد ۷، صفحه ۲۵۱.

۲- تفسیر « نور الثقلین »، جلد ۲، صفحه ۵.

مقیاس هایی هستند که انسانها و اعمالشان را بر آنها عرضه می کنند و به همان اندازه که با آنها شباهت و مطابقت دارند ، وزنشان است . روشن است که منظور از « سبکی » و « سنگینی » میزان به سبکی و سنگینی خود ترازوهای سنجش نیست ، بلکه وزن چیزهایی است که با آن می سنجند .

۷ فَهَوُ فِي عَيْشِهِ رَاضِيَةً

در یک زندگی خشنود خواهد بود .

تعبیر « عَيْشِهِ رَاضِيَةً » (زندگی خشنود) تعبیر بسیار جالب و رسایی است از زندگی پر نعمت و سراسر آرامش بهشتیان در قیامت . این امتیاز بزرگ مخصوص زندگی آخرت است ، چرا که زندگی دنیا هر قدر مرفه و پر نعمت و توأم با امن و امان و رضایت و خشنودی باشد ، باز از عوامل ناخشنودی خالی نیست ، تنها زندگی آخرت است که سراسر رضایت و خشنودی و امنیت و مایه آرامش خاطر می باشد .

و اما کسی که ترازوهایش سبک است .

بدون شک ارزش همه اعمال نیک و صالحات یکسان نیست و با هم تفاوت زیادی دارند و به همین جهت در روایات مختلف اسلامی ، روی پاره ای از اعمال خیر تکیه بیشتری شده است و آنها را اسباب سنگینی میزان و ترازوی عمل در قیامت شمرده اند . در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده که در تفسیر « لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ » فرمود : « يَعْنِي بِوَحْدَانِيَّتِهِ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ الْأَعْمَالَ إِلَّا بِهَا وَ هِيَ كَلِمَةُ التَّقْوَى يُثْقَلُ اللَّهُ بِهَا الْمِيزَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ : " لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ اشاره به وحدانیت خداوند است و هیچ عملی بدون آن پذیرفته نمی شود و این کلمه تقواست که ترازوی سنجش اعمال را در قیامت سنگین می کند » . (۱) در حدیث

ص: ۳۰۱

دیگری از امیر مؤمنان علی درباره شهادت به وحدانیت خداوند و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: « خَفَّ مِيزَانُ تُرْفَعَانِ مِنْهُ وَ ثَقُلَ مِيزَانُ تُوَضَّعَانِ فِيهِ: ترازوی سنجشی که شهادتین از آن برداشته شود، سبک است و میزانی که شهادتین در آن گذاشته شود، سنگین است ». (۱) در حدیث دیگری از امام باقر یا امام صادق می خوانیم: « مَا فِي الْمِيزَانِ شَيْءٌ أَثْقَلُ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ: در میزان چیزی سنگین تر از درود بر محمد و آل محمد نیست » و در ذیل روایت می فرماید: « افرادی در قیامت در پای میزان عمل قرار می گیرند و کفه اعمالشان سبک است، سپس درود بر محمد و آل محمد را در آن می نهند و آن سنگین می شود ». (۲) در حدیثی از امام باقر می خوانیم: « مَنْ كَانَ ظَاهِرُهُ أَرْجَحَ مِنْ بَاطِنِهِ، خَفَّ مِيزَانُهُ: هر کس ظاهرش از باطنش بهتر باشد، میزان عملش در قیامت سبک خواهد بود ». (۳)

ص: ۳۰۲

-
- ۱- « نور الثقلین »، جلد ۵، صفحه ۶۵۹، حدیث ۸.
 - ۲- « نور الثقلین »، جلد ۵، صفحه ۶۵۹، حدیث ۷.
 - ۳- « نور الثقلین »، جلد ۵، صفحه ۶۶۰، حدیث ۱۳.

پناهگاهش «هاویه» (دوزخ) است .

تعبیر به «أُمّ» در این آیه به خاطر این است که «أُمّ» به معنی "مادر" است و می دانیم که مادر پناهگاهی است برای فرزندان که در مشکلات به او پناه می برند و نزد او می مانند و در اینجا اشاره به این است که این گنهکاران خفیف المیزان محلی برای پناه گرفتن جز دوزخ نمی یابند ، وای به حال کسی که پناهگاهش ، « جهنم » باشد . « هاوِیَه » از ماده « هوی » به معنای " افتادن و سقوط کردن " است و آن یکی از نام های « دوزخ » می باشد ، چراکه گنهکاران در آن سقوط می کنند و نیز اشاره به عمق آتش دوزخ است . و اگر « أُمّ » را در اینجا به معنی " مغز " بگیریم ، « هاویه » به معنی " سقوط کننده " می باشد ، ولی تفسیر اول صحیح تر و مناسب تر به نظر می رسد .

جزء سی ام

۱۰ وَ مَا أَدْرِيكَ مَا هِيَهٗ

و توجه می دانی هاویه چیست ؟

۱۱ نَارٌ حَامِيَةٌ

آتشی است سوزان .

«حَامِيَةٌ» از ماده «حمی» (بر وزن نفی) و به معنی شدت حرارت است و در اینجا اشاره به سوزندگی فوق العاده آتش دوزخ است . به هر حال این جمله که می فرماید : « توجه می دانی هاویه چیست ؟ هاویه آتش سوزان است » ، تأکیدی است بر این معنا که "عذاب قیامت و آتش دوزخ فوق تصور همه انسان ها است" .

پایان سوره قَارِعَه

ص: ۳۰۴

سوره تکاثر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ أَلْهِكُمْ التَّكَاثُرُ

تفاخر و تکاثر شما را به خود مشغول داشته (و از خداوند غافل کرده است) .

۲ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ

تا آن جا که زیارت قبرها رفتید (وقبور مردگان خود را برشمردید).

« أَلْهِكُمْ » از ماده « لهُو » به معنای "سرگرم شدن به کارهای کوچک و غافل ماندن از اهداف و کارهای مهم" است ، «راغب» در «مفردات» می گوید : « لهُو » چیزی است که انسان را به خود مشغول داشته و از مقاصد و اهدافش بازمی دارد . « تکاثر » از ماده « کثرت » به معنی "تفاخر و مباحات و فخرفروشی بر یکدیگر" است . البته گاهی نیز به معنی "فزون طلبی و جمع مال" آمده ، چنان که در حدیثی از پیغمبر

اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: « تکاثر، جمع آوری اموال از طرق نامشروع و خودداری از ادای حق آن و بستن آنها در خزینه ها و صندوق ها است » (۱). این بحث دامنه دار را با حدیث پر معنایی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پایان می دهیم، ایشان در تفسیر «الْهَيْكُمُ التَّكَاثُرُ» فرمودند: « يَقُولُ ابْنُ آدَمَ مَالِي مَالِي وَ مَالِكٌ مِنْ مَالِكِ إِلَّا مَا أَكَلْتُ فَأَفْنَيْتُ أَوْ لَبِسْتُ فَأَبْلَيْتُ أَوْ تَصَدَّقْتُ فَأَمْضَيْتُ: انسان می گوید: مال من، مال من، در حالی که مال تو تنها همان غذایی است که می خوری و لباسی که می پوشی و صدقاتی که در راه خدا انفاق می کنی ». (۲) « زُرْتُمْ » از ماده « زیاره » و « زور » (بر وزن قول) در اصل به معنی "قسمت بالای سینه" است، سپس به معنی "ملاقات کردن و روبرو شدن" به کار رفته است. « مَقَابِرِ » جمع « مقبره » به معنی "محل قبر میت" است و زیارت کردن مقابر در اینجا یا کنایه از مرگ است (طبق بعضی تفاسیر) و یا به معنی

ص: ۳۰۶

۱- « نور الثقلین »، جلد ۵، صفحه ۶۶۲، حدیث ۸.

۲- « صحیح مسلم » (طبق نقل مجمع البیان، جلد ۱۰، صفحه ۵۳۴).

"رفتن به سراغ قبرها برای شماره کردن و تفاخر نمودن" (طبق تفسیر مشهور). معنی دوم صحیح تر به نظر می رسد و یکی از شواهد آن سخنی است که از امیر مؤمنان علی در نهج البلاغه آمده است که بعد از تلاوت این آیات فرمود: «... این اجساد پوسیده اگر مایه عبرت باشند، سزاوارتر است تا موجب افتخار گردند». (۱) این سوره درباره قبایلی نازل شد که بر یکدیگر تفاخر می کردند و با کثرت نفرت و جمعیت یا اموال و ثروت خود بر آنها مباحثات می نمودند، تا آنجا که برای بالا بردن آمار نفرت قبیله به گورستان می رفتند و قبرهای مردگان هر قبیله را می شمردند.

سرچشمه تفاخر و فخرفروشی

ص: ۳۰۷

از آیات فوق استفاده می شود که یکی از عوامل اصلی تفاخر و تکاثر و فخرفروشی ، همان جهل و نادانی نسبت به پاداش و کیفر الهی و عدم ایمان به معاد است . عامل دیگر برای این امر ، احساس ضعف و حقارت ناشی از شکست ها است که افراد برای پوشاندن شکست های خودپناه به تفاخر و فخرفروشی می برند و لذا در حدیثی از امام صادق می خوانیم که : « ما مِنْ رَجُلٍ تَكَبَّرَ أَوْ تَجَبَّرَ إِلَّا لِيَدَّلَهُ وَجِدَهَا فِي نَفْسِهِ : هیچ کس تکبر و فخرفروشی نمی کند مگر به خاطر ذلتی که در نفس خود می یابد » (۱) و لذا هنگامی که احساس کند به حد کمال رسیده است، نیازی در این تفاخر نمی بیند .

در حدیث دیگری از امیرمؤمنان می خوانیم: «أَهْلَكَ النَّيَّاسَ اثْنَانِ؛ خَوْفُ الْفَقْرِ وَ طَلَبُ الْفَخْرِ: دو چیز مردم را هلاک کرده است؛ ترس از فقر (که انسان را وادار به جمع مال از هر طریق و با

ص: ۳۰۸

۱- « اصول کافی » ، جلد ۲ ، صفحه ۲۳۶ ، باب الکبر ، حدیث ۱۷ .

سوره تکاثر

هر وسیله می کند) و تفاخر». (۱)

پایان سوره تکاثر

ص: ۳۰۹

۱- «بحار الانوار»، جلد ۷۳، صفحه ۲۹۰، حدیث ۱۲.

سوره عصر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ وَ الْعَصْرِ بِه عَصْرٍ سَوَّغَنْد ،

واژه «عَصْر» در اصل به معنی "فشردن" است و سپس به "وقت عصر" اطلاق شده ، به خاطر اینکه برنامه ها و کارهای روزانه در آن پیچیده و فشرده می شود . سپس این واژه به معنی مطلق زمان و دوران تاریخ بشر و یا بخشی از زمان ، مانند عصر ظهور اسلام و قیام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امثال آن استعمال شده است . «عَصْر» به معنی زمان و تاریخ بشر است ، چراکه بارها گفته ایم : سوگندهای قرآن همواره متناسب با مطلبی است که سوگند به خاطر آن یاد شده و مسلم است که خسران انسانها در زندگی نتیجه گذشتن زمان عمر آنهاست .

۲ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ که انسان ها همه در زیانند .

«خُسْر» (بر وزن عسر) و «خسران» چنان که «راغب» در

« مفردات » می گوید ، به معنی " کم شدن سرمایه " است ، گاه به انسان نسبت داده می شود و می گویند : فلان کس زیان کرد و گاه به خود عمل نسبت داده می شود و می گویند : تجارتش زیان کرد. این واژه غالباً در سرمایه های برونی مانند مال و مقام به کار می رود و گاه در سرمایه های درونی مانند صحت و سلامت و عقل و ایمان و ثواب و این همان است که خداوند متعال به عنوان «خُسران مُبین» (زیان آشکار) از آن یاد فرموده، آنجا که می گوید: « إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَلِكُمْ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ: زیان کاران واقعی کسانی هستند که سرمایه وجود خود و خانواده خویش را در قیامت از دست می دهند، بدانید خسران مبین همین است » . (۱)

۳ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ

ص: ۳۱۱

مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند و یکدیگر را به حق سفارش کرده و یکدیگر را به شکیبایی و استقامت توصیه نموده اند .

چیزی که می تواند جلوی زیان بزرگ ذکر شده در آیه قبل را بگیرد و آن را به منفعت و سودی عظیم مبدل کند ، آن است که در برابر از دست دادن این سرمایه ، سرمایه گرانبها تر و ارزشمندتر به دست آورد که نه تنها جای خالی آن سرمایه پر شود ، بلکه دهها و صدها و هزاران بار از آن بیشتر و بهتر باشد . گروهی سرمایه های نفیس عمر و زندگی را از دست می دهند و در برابر آن مالی مختصر یا بسیار ، خانه محقر یا کاخی زیبا ، فراهم می سازند . گروهی تمام این سرمایه را برای رسیدن به مقامی از دست می دهند . و گروه هایی آن را در مسیر عیش و نوش و لذات زودگذر مادی . مسلماً هیچ یک از اینها نمی تواند بهای آن سرمایه عظیم باشد . بهای آن فقط و فقط رضای خدا و مقام قرب اوست . یا همان طور که امیرمؤمنان فرموده : « إِنَّهُ لَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا: برای وجود شما، بها و قیمتی جز بهشت نیست ، مبادا آن را به کمتر از آن بفروشید » (۱).

ص: ۳۱۲

برنامه چهارماده ای خوشبختی

اصل اول : مسأله « ایمان » است که زیربنای همه فعالیت‌های انسان را تشکیل می دهد . اصل دوم : میوه درخت بارور و پرثمره ایمان یعنی « اعمال صالح » می باشد . « صالحات » همان « اعمال شایسته » است ، نه فقط عبادات ، نه تنها انفاق فی سبیل الله ، نه فقط جهاد در راه خدا، نه تنها کسب علم و دانش ، بلکه هر کار شایسته ای است که وسیله تکامل نفوس و پرورش اخلاق و قرب الی الله و پیشرفت جامعه انسانی در تمام زمینه ها شود . این تعبیر حتی کارهای کوچکی همچون برداشتن یک سنگ مزاحم را از سر راه مردم شامل می شود ، تانجات میلیونها میلیون انسان از گمراهی و ضلالت و نشر

آیین حقّ و عدالت در تمام جهان . وقتی چراغ ایمان در سرای قلب انسان روشن می شود ، نور آن از « زبان » و « چشم » و « گوش » و « دست و پای انسان » منعکس می شود ، حرکات هر کدام از آنها نشان می دهد نوری در قلب است که اشعه اش بیرون تافته . اصل سوم : دعوت همگانی و عمومی به سوی حق می باشد ، تا همگان حق را از باطل به خوبی بشناسند و هرگز آن را فراموش نکنند در مسیر زندگی از آن منحرف نگردند . « حَق » به معنی " واقعیت " یا " مطابقت با واقعیت " است . در کتاب « وجوه قرآن » دوازده معنی و مورد استعمال برای این کلمه در قرآن مجید ذکر شده است ، مانند خدا ، قرآن ، اسلام ، توحید ، عدل ، صدق ، آشکار بودن واجب بودن و ماندن آنها . اصل چهارم : شکیبایی و « صبر » و استقامت و سفارش کردن به یکدیگر به آن مطرح می باشد ، چراکه بعد از مسأله شناخت و آگاهی ، هر کس در مسیر عمل در هر گام با موانعی روبرو است ، اگر استقامت و صبر نداشته باشد ، هرگز نمی تواند ایمان خود را حفظ کند و عمل صالحی انجام دهد یا احقاق حق نماید .

با توجه به آن چه در بالا در مورد این اصول چهارگانه که به حق جامع ترین برنامه حیات و سعادت انسان ها است گفته شد ، روشن می شود که چرا در روایات آمده است که « وقتی اصحاب و یاران پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به یکدیگر می رسیدند ، پیش از آن که از هم جدا شوند ، این سوره را می خواندند و محتوای بزرگ این سوره کوچک را یادآور می شدند ، سپس با یکدیگر خداحافظی کرده و به سراغ کار خود می رفتند . (۱)

پایان سوره عَصْر

ص: ۳۱۵

سوره هَمَزَه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

وای بر عیبجویان و غیبت کنندگان

۱ وَئِيلٌ لِّكُلِّ هَمَزَةٍ لُّمَزَةٍ

وای بر هر عیبجوی مسخره کننده ای .

آنها که با نیش زبان و حرکات دست و چشم و ابرو : در پشت سر و پیش رو ، دیگران را استهزاء کرده یا عیبجویی و غیبت می کنند ، یا آنها را هدف تیرهای طعن و تهمت قرار می دهند . « هَمَزَه » و « لُمَزَه » هر دو صیغه مبالغه است ، اولی از ماده « همز » در اصل به معنی "شکستن" است و از آنجا که افراد عیبجو و غیبت کننده شخصیت دیگران را درهم می شکنند ، به آنها « همزه » اطلاق شده است و دومی از ماده « لمز » (بر وزن رمز) در اصل به معنی "غیبت کردن و عیبجویی نمودن" می باشد. از مجموع کلمات ارباب لغت این طور استفاده

می شود که دو واژه « هَمَزَه » و « لَمَزَه » به یک معنی است و مفهوم وسیعی دارد که هر گونه عیبجویی و غیبت و طعن و استهزاء ، به وسیله زبان و علایم و اشارات و سخن چینی و بدگویی را شامل می شود . « وَئِيلَ » تهدید شدیدی است نسبت به این گروه و اصولاً آیات قرآن موضعگیری سختی در برابر این گونه افراد نموده و تعبیراتی دارد که درباره هیچ گناهی مانند آن دیده نمی شود . اصولاً آبرو و حیثیت اشخاص از نظر اسلام بسیار محترم است و هر کاری که موجب تحقیر مردم گردد ، گناه بزرگی است . در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: « أَلَا أُبَيِّنُكُمْ بِشَرِّ رِجَالِكُمْ؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: الْمَشَاوُونَ بِالنَّمِيمَةِ ، الْمُفَرَّقُونَ بَيْنَ الْأَجْبَةِ ، الْبَاغُونَ لِلْبُرَاءِ الْمَعَايِبِ : أَيَا شَمَا رَا از شریرترین افراد خبر دهم ؟ گفتند : آری ای رسول خدا. فرمود: آنهاکه بسیار سخن چینی می کنند، در میان دوستان جدایی می افکنند و برای افراد پاک و بی گناه در جستجوی عیوبند . » .

پایان سوره هَمَزَه

جزء سی ام

ص: ۳۱۸

سوره فیل

سوره فیل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ

آیا ندیدی پروردگارت با اصحاب فیل (لشکر ابرهه که به قصد نابودی کعبه آمده بودند) چه کرد؟

تعبیر به « أَلَمْ تَرَ » (آیا ندیدی؟) با اینکه این حادثه زمانی رخ داد که پیامبر صلی الله علیه و آله دیده به جهان نگشوده بود و یامقارن تولد آن حضرت صلی الله علیه و آله بود، به خاطر آن است که حادثه مزبور بسیار نزدیک به عصر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بود و به علاوه به قدری مشهور و معروف و متواتر بود که گویی پیغمبر با چشم مبارکش آن را مشاهده کرده بود و جمعی از معاصران پیامبر صلی الله علیه و آله مسلماً آن را با چشم خود دیده بودند. تعبیر به « أَصْحَابِ الْفِيلِ » به خاطر همان چند فیلی است که آنها با خود از یمن آورده بودند، تا مخالفان را مرعوب ساخته و شترها و اسب ها از مشاهده آن رم کنند و در میدان جنگ نمانند.

داستان اصحاب فیل

« ذونواس » پادشاه یمن ، مسیحیان نجران را که در نزدیکی آن سرزمین می زیستند ، تحت شکنجه شدید قرار داد ، تا از آیین مسیحیت بازگردند . بعد از این جنایت بزرگ مردی به نام « دوس » از میان آنها جان سالم به دربرد و خود را به « قیصر روم » که بر آیین مسیح بود رسانید و ماجرا را برای او شرح داد . از آنجا که فاصله میان « روم » و « یمن » زیاد بود ، « قیصر » نامه ای به « نجاشی » سلطان حبشه نوشت ، تا انتقام نصارای نجران را از « ذونواس » بگیرد و نامه را با همان شخص برای نجاشی فرستاد . نجاشی سپاهی عظیم بالغ بر هفتاد هزار نفر به فرماندهی شخصی به نام « اریاط » روانه یمن کرد . (ابرهه نیز از فرماندهان این سپاه بود) . « ذونواس » شکست خورد و « اریاط » حکمران یمن شد، بعد از مدتی ابرهه بر ضد او قیام کرد و او را از بین برد و بر جای او نشست . خبر این ماجرا به نجاشی رسید . او تصمیم

گرفت ابرهه را سرکوب کند . ابرهه برای نجات خود موهای سر را تراشید و با مقداری از خاک یمن به نشانه تسلیم کامل نزد نجاشی فرستاد و اعلام وفاداری کرد . نجاشی وقتی چنین دید، او را بخشید و در پُست خود ابقاء نمود . در این هنگام ابرهه برای اثبات خوش خدمتی کلیسای بسیار زیبا و مهمی برپا کرد که مانند آن در آن زمان در کره زمین وجود نداشت و به دنبال آن تصمیم گرفت مردم شبه جزیره عربستان را به جای کعبه به سوی آن فراخواند و تصمیم گرفت آنجا را کانون حج عرب سازد و مرکزیت مهم مکه را به آنجا منتقل کند . به همین منظور مبلغان بسیاری به اطراف و در میان قبایل عرب و سرزمین های حجاز فرستاد . اعراب که سخت به مکه و کعبه علاقه داشتند و آن را از آثار بزرگ ابراهیم خلیل می دانستند ، احساس خطر کردند . طبق بعضی روایات گروهی آمدند و مخفیانه کلیسا را آتش زدند و طبق نقل دیگری بعضی آن را مخفیانه آلوده و ملوث ساختند و به این ترتیب در برابر این دعوت بزرگ ، عکس العمل شدید نشان دادند و معبد ابرهه را بی اعتبار کردند . ابرهه سخت خشمگین شد و تصمیم گرفت خانه کعبه را به کلی ویران سازد تا هم انتقام گرفته باشد و هم عرب را متوجه معبد جدید کند . با لشکر عظیمی که بعضی از سوارانش از فیل استفاده می کردند ، عازم مکه شد .

هنگامی که نزدیک مکه رسید ، کسانی را فرستاد تا شتران و اموال اهل مکه را به غارت برند و در این میان دویست شتر از عبدالمطلب غارت شد . ابرهه کسی را به داخل مکه فرستاد و به او گفت بزرگ مکه را پیدا کند و به او بگوید : ابرهه پادشاه یمن می گوید : من برای جنگ نیامده ام ، تنها برای این آمده ام که این خانه کعبه را ویران کنم ، اگر شما دست به جنگ نبرید ، نیازی به ریختن خونتان ندارم . فرستاده ابرهه وارد مکه شد و از رئیس و شریف مکه جستجو کرد ، همه عبدالمطلب را به او نشان دادند ، ماجرا را نزد عبدالمطلب بازگو کرد ، عبدالمطلب نیز گفت : ما توانایی جنگ با شما را نداریم و اما خانه کعبه را خداوند خودش حفظ می کند . فرستاده ابرهه به عبدالمطلب گفت : باید با من

نزد او بیایی ، هنگامی که عبدالمطلب وارد بر ابرهه شد ، او سخت تحت تأثیر قامت بلند و قیافه جذاب و ابهت فوق العاده عبدالمطلب قرار گرفت ، تا آنجا که ابرهه برای احترام او از جا برخاست و روی زمین نشست و عبدالمطلب را در کنار دست خود جای داد ، زیرا نمی خواست او را روی تخت در کنار خود بنشاند ، سپس به مترجمش گفت : از او بپرس حاجت تو چیست ؟ مترجم گفت : او می گوید : دویست شتر از من را به غارت برده اند ، دستور دهید اموالم را بازگردانند . ابرهه سخت از این تقاضا متعجب شد و به مترجمش گفت : به او بگو هنگامی که تو را دیدم ، عظمتی از تو در دلم جای گرفت ، اما این سخن را که گفتی ، در نظرم کوچک شدی . تو درباره دویست شترت سخن می گویی ، اما درباره کعبه که دین تو و اجداد تو است و من برای ویرانش آمده ام ، مطلقا سخن نمی گویی ؟ عبدالمطلب گفت : « أَنَا رَبُّ الْإِبِلِ وَأَنَّ لِلْمَبِيتِ رَبًّا سَيَمْنَعُهُ : من صاحب شترانم و این خانه صاحبی دارد که از آن دفاع می کند .» (این سخن ابرهه را تکان داد و در

فکر فرو رفت). عبدالمطلب به مکه آمد و به مردم اطلاع داد که به کوه های اطراف پناهنده شوند و خودش با جمعی کنار خانه کعبه آمد تا دعا کند و یاری طلبد، دست در حلقه در خانه کعبه کرد و اشعار معروفش را خواند: « خداوندا! هر کس از خانواده خویش دفاع می کند، تو نیز از ساکنان حرم امنیت دفاع کن و امروز ساکنان این حرم را بر آل صلیب و عبادت کنندگانش یاری فرما». سپس عبدالمطلب به یکی از دره های اطراف مکه آمد و در آنجا با جمعی از قریش پناه گرفت و به یکی از فرزنداناش دستور داد بالای کوه ابوقبیس برود و ببیند چه خبر می شود. فرزندش به سرعت نزد پدر آمد و گفت: پدر! ابری سیاه از ناحیه دریا (دریای احمر) به چشم می خورد که به سوی سرزمین ما می آید، عبدالمطلب خرسند شد، صدا زد: « ای جمعیت قریش! به منزل های خود باز گردید که نصرت الهی به سراغ شما آمد» این از یکسو. از سوی دیگر ابرهه سوار بر فیل معروفش که «محمود» نام داشت، با لشکر انبوهش برای درهم کوبیدن کعبه از کوه های اطراف سرازیر مکه

شد، ولی هرچه بر فیل خود فشار می آورد، پیش نمی رفت، اما وقتی که سر او را به سوی یمن بازمی گرداندند، به سرعت حرکت می کرد، ابرهه از این ماجرا سخت متعجب شد و در حیرت فرو رفت. در این هنگام پرنده گانی از سوی دریا فرارسیدند، همانند پرستوها و هریک از آنها سه عدد سنگریزه با خود همراه داشت؛ یکی به منقار و دو تا در پنجه ها، تقریباً به اندازه نخود. این سنگریزه ها را بر سر لشگریان ابرهه فروریختند و به هر کدام از آنها که اصابت می کرد، هلاک می شد و بعضی گفته اند: سنگریزه ها به هر جای بدن آنها می افتاد، سوراخ می کرد و از طرف مقابل خارج می شد. در این هنگام وحشت عجیبی بر تمام لشکر ابرهه سایه افکند، آنها که زنده مانده بودند، پا به فرار گذاشتند و راه یمن را سؤال می کردند که بازگردند، ولی پیوسته در وسط جاده مانند برگ خزان روی زمین می ریختند. خود ابرهه نیز مورد اصابت سنگی واقع شد و مجروح گشت و او را به « صنعا » (پایتخت یمن) بازگرداندند و در آنجا چشم از دنیا پوشید. بعضی گفته اند اولین بار که

بیماری حصبه و آبله در سرزمین عرب دیده شد ، آن سال بود . تعداد فیل هایی را که ابرهه با خود آورده بود ، بعضی همان فیل « محمود » و بعضی هشت فیل و بعضی ده و بعضی دوازده نوشته اند . و در همین سال مطابق مشهور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تولد یافت و جهان به نور وجودش روشن شد و لذا جمعی معتقدند که : میان این دو ، رابطه ای وجود داشته است . به هر حال اهمیت این حادثه بزرگ به حدی بود که آن سال را « عام الفیل » (سال فیل) نامیدند و مبدأ تاریخ عرب شد .

امدادهای الهی همواره یار مؤمنین است

در نخستین آیه این سوره ، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را مخاطب ساخته و می فرماید : « آیا ندیدی پروردگارت با اصحاب فیل چه کرد ؟ آنها با آن همه لشگر و قدرت آمده بودند تا خانه خدا را ویران سازند و خداوند با لشگری به ظاهر بسیار کوچک و ناچیز ، آنها را درهم کوبید ، فیل ها را با پرنده های کوچک و سلاح های پیشرفته آن روز را با سنگریزه « سجیل » از کار انداخت تا ضعف و ناتوانی این انسان مغرور و خیره سر

در برابر قدرت الهی را ظاهر و آشکار سازد .

۲ أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ

آیا نقشه آنها را در ضلالت و تباهی قرار نداد ؟

آنها قصد داشتند خانه کعبه را خراب کنند ، به این امید که به کلیسای یمن مرکزیت بخشند و تمام قبایل عرب را متوجه آنجا سازند ، اما آنها نه تنها به مقصد خود نرسیدند ، بلکه این ماجرا که آوازه اش در تمام جزیره عربستان پیچید ، بر عظمت مکه و خانه کعبه افزود و دلهای مشتاقان را بیش از پیش متوجه آن ساخت و به آن دیار امنیت بیشتری بخشید.

۳ وَ أَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ

و بر سر آنها پرندگان را گروه گروه فرستاد .

« طَیْر » معنی جمعی دارد یعنی " پرندگان " و « أَبَابِيل » ، برخلاف آن چه در زبان ها مشهور است ، نام آن پرنده نبود ، بلکه معنای وصفی دارد . به این معنی که پرندگان مزبور ، گروه گروه از هر طرف به سوی لشکر فیل آمدند و این دو واژه مجموعاً به معنی " پرندگان گروه گروه "

است (نه اینکه ابابیل نام آن پرندگان باشد). این پرندگان شبیه پرستو و چلچله بودند که از طریق دریای احمر برخاستند و به سراغ لشگرفیل آمدند.

۴ تَزْمِيهِمْ بِحِجَارِهِ مِنْ سِجِّيلٍ

که با سنگهای کوچکی آنها را هدف قرار می دهند .

« سِجِّيلٍ » کلمه ای فارسی است که از « سنگ » و « گل » گرفته شده است ، بنابراین چیزی است که نه همچون سنگ ، سخت است و نه همچون گل ، سست . هر یک از این پرندگان کوچک ، سه سنگریزه به اندازه نخود یا کوچکتر با خود داشتند که یکی را با منقار و دو تا را با پاهای خویش حمل می کردند و این سنگهای کوچک بر هر کس فرود می آمد ، او را از هم متلاشی می ساخت .

۵ فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ

در نتیجه آنها را همچون گاه خورده شده قرار داد.

« عَصْفٍ » ، (بر وزن حذف) به معنی برگهایی است که بر ساقه زراعت است و سپس خشکیده و کوبیده شده است و به تعبیری دیگر به

معنی "کاه" است . تعبیر به « مَأْكُـوْلٌ » ، اشاره به آن است که این کاه در زیر دندانهای حیوان بار دیگر کوبیده شده و کاملاً از هم متلاشی گشته ، سپس معده حیوان نیز آن را برای سومین بار خرد کرده است و این نشان می دهد که سنگریزه ها بر هر کس فرو می افتاد ، او را کاملاً از هم متلاشی می کرد. این تعبیر علاوه بر اینکه دلیل بر شدت متلاشی شدن آنهاست ، اشاره ای به معنی "بی ارزش بودن و ضعف و ناتوانی" این گروه و جمعیت طغیانگر و مستکبر و ظاهراً نیرومندا است . پایان سوره فیل

سوره قُریش

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱. یَلَافٍ قُرَيْشٍ

(مجازات اصحاب فیل) به خاطر این بود که قریش (به این سرزمین مقدس) الفت گیرند (و مقدمات ظهور پیامبر فراهم شود).

در اولین آیه این سوره که در واقع مکمل سوره «فیل» است، می فرماید: ما لشکر فیل را نابود کردیم و آنها را همچون کاه درهم کوبیده شده متلاشی ساختیم «تا قریش به این سرزمین مقدس الفت گیرند» و مقدمات ظهور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فراهم گردد. «ایلاف» مصدر است و به معنی "الفت بخشیدن" و «الفت» به معنی اجتماع توأم با انسجام و انس و التیام است و منظور ایجاد الفت میان قریش و سرزمین مکه و خانه کعبه است، زیرا آنها و تمام اهل مکه به خاطر مرکزیت و امنیت این سرزمین در آن جا سکنی گزیده بودند، بسیاری از مردم

حجاز هر سال به آن جا آمده ، مراسم حج را به جا می آوردند و مبادلات اقتصادی و ادبی داشتند و از برکات مختلف این سرزمین بهره می بردند . همه اینها در سایه امنیت ویژه آن بود . اگر با لشگرکشی ابرهه و امثال او این امنیت خدشه دار می شد یا خانه کعبه ویران می گشت ، دیگر کسی با این سرزمین الفتی پیدا نمی کرد . « قُریش » در لغت به معنای "اجتماع" نیز آمده است و چون این قبیله از اجتماع و انسجام خاصی برخوردار بودند ، این نام برای آنها انتخاب شده است .

۲ ایلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ

الفت آنها در سفرهای زمستانه و تابستانه است.

« رِحْلَه » در اصل از « رحل » (بر وزن شهر) به معنی پوششی است که برای سوار شدن می نهند ، سپس به همین مناسبت آن را به خود شتر و یا مسافرت هایی که با آن یا وسیله دیگری انجام داده می شود ، اطلاق کرده اند . زمین مکه باغ و زراعتی نداشت ، دامداری آن نیز محدود بود ، بیشترین درآمد از طریق همین کاروان های تجاری تأمین می شد ، در فصل زمستان به سوی جنوب یعنی سرزمین یمن که هوای آن نسبتاً گرم بود ، روی می آوردند و در فصل تابستان به سوی شمال و سرزمین شام که هوای ملایم و مطلوبی داشت و اتفاقاً هم سرزمین یمن و هم سرزمین شام از کانون های مهم تجارت در آن روز بودند و مکه و مدینه حلقه اتصالی در میان آن دو محسوب می شد .

منظور از آیه ، ایجاد الفت بین قریش و سایر مردم در طول سفرهای زمستانه و تابستانه و حفظ عشق و علاقه به "مکه" به خاطر امنیت آن می باشد . البته قریش با کارهای خلافی که انجام می دادند، مستحق این همه لطف و محبت الهی نبودند ، اما چون مقدر بود از میان این قبیله و از آن سرزمین مقدس ، اسلام و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله طلوع کند، خداوند این لطف را در حق آنها انجام داد .

۳ فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ

پس (به شکرانه این نعمت بزرگ) باید پروردگار این خانه را عبادت کنند .

در این آیه چنین نتیجه می گیرد که : قریش با این همه نعمت الهی که به برکت کعبه پیدا کرده اند ، باید خدای کعبه را بپرستند، نه بتها را .

۴ الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ

همان کس که آنها را از گرسنگی نجات داد و از ناامنی رهایی بخشید .

از یکسو به آنها رونق تجارت عطا فرمود و جلب منفعت نمود و از سوی دیگر ناامنی را از آنها دور کرد و دفع ضرر فرمود و اینها همه با شکست سپاه ابرهه فراهم گشت .

پایان سوره قُریش

سوره ماعون

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایگر

۱ اَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالذِّينِ

آیا کسی که روز جزا را پیوسته انکار می کند، مشاهده کردی؟

منظور از « دین » ، در اینجا جزا یا روز جزا است و انکار روز جزا و دادگاه بزرگ آن ، بازتاب وسیعی در اعمال انسان دارد که در این سوره به پنج قسمت از آن اشاره شده است . از جمله : « راندن یتیمان با خشونت » و « عدم تشویق دیگران به اطعام افراد مسکین » است ، یعنی نه خود انفاق می کنند و نه دیگران را دعوت به این کار می نمایند . بعضی نیز احتمال داده اند که منظور از « دین » در اینجا قرآن یا تمام آیین اسلام است ، ولی معنی اول مناسبتر به نظر می رسد و نظیر آن را در سوره « انفطار » آیه ۹ (كَلَّا بَلْ تُكذِّبُونَ بِالذِّينِ) و سوره تین آیه ۷ (فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالذِّينِ) نیز آمده است که به قرینه آیات دیگر آن

سوره ها منظور از دین ، "روز جزا" است .

۲ فَذَلِكِ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ

او همان کسی است که یتیم را با خشونت می راند.

« يَدْعُ » ، از ماده « دَعَّ » (بر وزن حَدَّ) به معنی "دفع شدید و راندن توأم با خشونت و عنف" است . در اینجا این نکته جلب توجه می کند که در مورد یتیمان ، مسأله عواطف انسانی بیشتر مطرح است تا اطعام و سیر کردن، چراکه بیشترین رنج یتیم ، از دست دادن کانون عاطفه و غذای روح است و تغذیه جسمی در مرحله بعد قرار دارد .

۳ وَلَا يَحْضُ عَلِيمًا الْمَسْكِينِ

و دیگران را به اطعام مسکین تشویق نمی کند.

« يَحْضُ » از ماده « حض » به معنی "ترغیب دیگران بر چیزی" می باشد . و باز در این آیات به مسأله « مستمندان » که از مهمترین کارهای خیر است ، برخورد می کنیم ، تا آنجا که می فرماید: « اگر خود قادر به اطعام مستمندی نیست ، دیگران را به آن تشویق کند » .

پس وای بر نمازگزارانی که ...

۵ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ

نماز خود را به دست فراموشی می سپارند .

« ساهون » ، از ماده « سهو » در اصل به معنی "خطایی که از روی غفلت سرزند" ، خواه در فراهم کردن مقدماتش مضر باشد یا نه ، البته در صورت اول معذور نیست و در صورت دوم معذور است ، ولی در اینجا منظور سهو توأم با تقصیر است . باید توجه داشت که نمی فرماید : « در نمازشان سهو می کنند » ، چون سهو در نماز به هر حال برای هر کسی واقع می شود ، بلکه می فرماید : « از اصل نماز سهو می کنند » و کل آن را به دست فراموشی می سپرند .

۶ الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُنَ

آنها که ریا می کنند .

مسلمای یکی از سرچشمه های تظاهر و ریاکاری ، عدم ایمان به روز قیامت وعدم توجه به پاداش های الهی است و گرنه چگونه ممکن است انسان، پاداش های الهی را رها کند و رو به سوی خَلق و خوش آیند آنها آورد ؟

تظاهر و ریاکاری یک بلای بزرگ اجتماعی

ارزش هر عمل بستگی به انگیزه آن دارد و یا به تعبیر دیگر از دیدگاه اسلام، اساس هر عمل را « نیت » تشکیل می دهد، آن هم « نیت خالص ». در حدیث معروفی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که: « اِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَ لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى : هر عملی بستگی به نیت او دارد و بهره هر کس مطابق نیتی است که در عمل دارد ». در ذیل این حدیث آمده است: « آن کس که برای خدا جهاد کند، اجرش بر خداوند بزرگ است و کسی که برای متاع دنیا پیکار کند، یا حتی نیت به دست آوردن « عِقَال » (طناب کوچکی که پای شتر را با آن می بندند) را کرده باشد، بهره اش فقط همان است ». (۱) این ها به خاطر آن است که « نیت »،

ص: ۳۳۷

همیشه به «عمل» شکل می دهد، آن کس که برای خدا کاری را انجام می دهد، شالوده آن را محکم می کند و تمام تلاش او این است که مردم از آن بهره بیشتر بگیرند، ولی کسی که برای تظاهر و ریاکاری، عملی را انجام می دهد، تنها به ظاهر و زرق و برق آن می پردازد، بی آنکه به عمق و باطن و شالوده و بهره گیری نیازمندان اهمیت دهد. در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «زمانی بر مردم فرامی رسد که باطن های آنها زشت و آلوده می شود و ظاهرشان زیبا، به خاطر طمع در دنیا، این درحالی است که علاقه ای به پاداش های پروردگارشان ندارند، دین آنها ریا می شود و خوف خدا در دل آنها وجود ندارد، خداوند همه آنها را به عذاب سختی گرفتار می کند و هر قدر خدا را مانند شخص غریق بخوانند، هرگز دعایشان مستجاب نمی شود» (۱). در روایتی از امام صادق می خوانیم که به یکی از یاران خود به نام «زراره» فرمود: «

مَنْ عَمِلَ

ص: ۳۳۸

لِّلنَّاسِ ، كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى النَّاسِ يَا زُرَّارَهُ كُلُّ رِيَاءٍ شِرْكٌ : کسی که برای مردم عمل کند ، ثوابش بر مردم است ، ای زراره ! هر ریائی شرک است . (۱)

در حدیثی دیگر از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است : « شخص ریاکار در روز قیامت با چهار نام صدا زده می شود ؛ ای کافر ! ، ای فاجر ! ، ای حیله گر ! و ای زیانکار ! عملت نابود شد و اجرت باطل گشت . امروز هیچ راه نجاتی نداری ، پاداش خود را از کسی بخواه که از برای او عمل کردی . » (۲)

۷ وَ يَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ

و دیگران را از ضروریات زندگی منع می کنند .

« ماعون » از ماده « مَعَن » (بر وزن شَأْن) به معنی "چیز کم" است و بسیاری از مفسران معتقدند که منظور از آن در اینجا ، اشیاء جزئی است که مردم مخصوصاً همسایه ها از یکدیگر به عنوان عاریه یا تملک

ص : ۳۳۹

۱- « وسائل الشیعه » ، جلد ۱ ، صفحه ۴۹ ، ذیل حدیث ۱۱ .

۲- « وسائل الشیعه » ، جلد ۱ ، صفحه ۵۱ ، ذیل حدیث ۱۶ .

می گیرند . مانند : مقداری نمک ، آب ، آتش (کبریت) ، ظروف و غیره .

بدیهی است کسی که از دادن چنین اشیایی به دیگران خودداری می کند ، آدم بسیار پست و بی ایمانی است ، یعنی آنها به قدری بخیلند که حتی از دادن این اشیاء کوچک ، مضایقه دارند ، درحالی که تأمین همین اشیاء کوچک گاه نیازهای بزرگی را در زندگی مردم برطرف می نماید . در روایتی از امام صادق آمده است که در تفسیر « ماعون » فرمود : « هُوَ الْقَرْضُ يُقْرِضُهُ ، وَ الْمَتَاعُ يُعِيرُهُ ، وَ الْمَعْرُوفُ يَصِيغُهُ : ماعون ، وامی است که انسان به دیگری می دهد و وسایل زندگی است که به عنوان عاریه در اختیار دیگران می گذارد و کمک ها و کارهای خیری که انسان انجام می دهد . » (۱)

این سخن را با حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پایان می دهیم ، فرمود : « کسی که وسایل ضروری و کوچک را از همسایه اش دریغ دارد ، خداوند

ص: ۳۴۰

در قیامت او را از خیر خود منع می کند و او را به حال خود وامی گذارد و هر کس خدا او را به خود واگذارد ، چه بد حالی دارد . (۱)

پایان سوره ماعون

ص: ۳۴۱

ما به تو خیر فراوان دادیم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ اِنَّا اَعْطَيْنَاكَ الْكُوْثَرَ

ما به تو کوثر (خیر و برکت فراوان) عطا کردیم.

« کُوْثَرَ » ، وصف است که از « کثرت » گرفته شده و به معنی "خیر و برکت فراوان" است .

تمام مواهب الهی بر شخص پیامبر صلی الله علیه و آله در تمام زمینه ها حتی پیروزی هایش در غزوات بر دشمنان و حتی علمای امتش که در هر عصر و زمان مشعل فروزان قرآن و اسلام را پاسداری می کنند و به هر گوشه ای از جهان می برند ، همه در این خیر کثیر وارد هستند .

« فاطمه » علیها السلام و « کوثر »

مصادیق این « خیر کثیر » زیاد است ، ولی بسیاری از بزرگان

علمای شیعه یکی از روشن ترین مصداق های آن را وجود مبارک « فاطمه زهرا » علیهاالسلام دانسته اند ، چراکه شأن نزول آیه می گوید : آنها پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را متهم می کردند که بلاعقب است . قرآن ضمن نفی سخن آنها می گوید : « ما به تو کوثر دادیم » . از این تعبیر استنباط می شود که این « خیر کثیر » همان فاطمه زهرا علیهاالسلام است ، زیرا نسل و ذریه پیامبر صلی الله علیه و آله به وسیله همین دختر گرامی در جهان انتشار یافت . نسلی که نه تنها فرزندان جسمانی پیغمبر بودند ، بلکه آیین او و تمام ارزشهای اسلام را حفظ کردند و به آیندگان ابلاغ نمودند ، نه تنها امامان معصوم اهل بیت علیهم السلام که آنها حساب مخصوص به خود دارند ، بلکه هزاران هزار از فرزندان فاطمه علیهاالسلام در سراسر جهان پخش شدند که در میان آنها علمای بزرگ و نویسندگان و فقهاء و محدثان و مفسران والامقام و فرماندهان عظیم بودند که با ایثار و فداکاری در حفظ آیین اسلام کوشیدند .

۲ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ

ص: ۳۴۳

اکنون که چنین است، برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن .

آری بخشنده نعمت او است، بنابراین نماز و عبادت و قربانی که آن هم نوعی عبادت است، برای غیر او معنی ندارد، مخصوصا با توجه به مفهوم « رَبِّ » که حکایت از تداوم نعمت ها و تدبیر و ربوبیت پروردگار می کند . خلاصه اینکه « عبادت » خواه به صورت نماز باشد، یا قربانی کردن ، مخصوص « رَبِّ » و ولی نعمت است و او منحصر ذات پاک خدا است . منظور از جمله « وَ أَنْحَرْ » ، رو به قبله ایستادن به هنگام نماز و بلند کردن دستها به هنگام تکبیر و آوردن آن در مقابل گلوگاه و صورت است ، چراکه ماده « نحر » به معنی گلوگاه می باشد ، سپس عرب آن را در معنی "مقابله با هرچیز" استعمال کرده است.

۳ إِنَّ شَانِيكَ هُوَ الْأَبْتَرُ

مسلم دشمن تو ابرتر و بلاعقب است .

« شانیء » از ماده « شَنَّان » (بر وزن ضَرَبَان) به معنی "عداوت و

کینه ورزی و بدخلقی کردن" است و « شانی ء » کسی است که دارای این وصف باشد . « اَبْتَر » در اصل به معنی " حیوان دم بریده " است و انتخاب این تعبیر از سوی دشمنان اسلام، به منظور هتک و توهین بود .

اعجاز سوره کوثر

این سوره در حقیقت سه پیشگویی بزرگ در بر دارد ؛ از یکسو اعطاء خیر کثیر را به پیامبر صلی الله علیه و آله نوید می دهد (اگرچه « اَعْطَيْنَا » فعل ماضی است ، ولی ممکن است از قبیل مضارع مسلم باشد که در شکل ماضی بیان شده است) و این خیر کثیر تمام پیروزی ها و موفقیت هایی را که بعدا نصیب پیامبر صلی الله علیه و آله شد و به هنگام نزول این سوره در مکه قابل پیش بینی نبود ، شامل می شود . از سوی دیگر خبر می دهد که پیغمبر صلی الله علیه و آله بلاعقب نخواهد بود ، بلکه نسل و دودمان او به طور فراوان در جهان وجود خواهند داشت . از سوی سوم خبر می دهد که دشمنان او اَبْتَر و بلاعقب خواهند بود ، این پیشگویی نیز تحقق یافت و چنان دشمنانش تار و مار شدند که امروز اثری از آنها باقی نمانده است ،

درحالی که طوایفی همچون « بنی امیه » و « بنی عباس » که به مقابله با پیغمبر صلی الله علیه و آله و فرزندان او برخاستند ، روزی آن قدر جمعیت داشتند که فامیل و فرزندان آنها قابل شمارش نبود، ولی امروز اگر هم چیزی از آن ها باقی مانده باشد، هرگز شناخته نیست .

ضمیمه جمع درباره خدا برای چیست؟

قابل توجه این که در اینجا و در آیات فراوان دیگری از قرآن مجید، خداوند با صیغه «متکلم مع الغیر» از خود یاد می کند، می فرماید : « ما » کوثر را به تو عطا کردیم . این تعبیر و مانند آن برای بیان عظمت و قدرت است ، زیرا بزرگان هنگامی که از خود سخن می گویند ، نه فقط از خود ، بلکه از مأمورانشان نیز خبر می دهند و این کنایه از قدرت و عظمت و وجود فرمانبردارانی در مقابل او امر است . در آیه اول این سوره ، کلمه « إِنَّ » نیز تأکید دیگری بر این معنی است و تعبیر به « أَعْطَيْنَاكَ » به جای « آتَيْنَاكَ » دلیل بر این است که خداوند « کوثر » را به پیامبر صلی الله علیه و آله بخشیده و اعطاء فرموده است و این بشارتی است بزرگ به

سوره کوثر

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تا در برابر یاوه گویی های دشمنان ، قلب مبارکش آزرده نشود و در عزم آهنینش فتور و سستی راه نیابد و بداند تکیه گاه او خدایی است که منبع همه خیرات است و خیر کثیر را در اختیار او نهاده است.

پایان سوره کوثر

ص: ۳۴۷

سوره کافرون

سوره کافرون

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ

بگو ای کافران .

۲ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ

آنچه را شما می پرستید، من نمی پرستم .

۳ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ

و نه شما آنچه را که من می پرستم، عبادت می کنید .

۴ وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ

و نه من هرگز آنچه را شما پرستش کرده اید، می پرستم .

۵ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ

و نه شما آنچه را که من می پرستم، عبادت می کنید .

۶ لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ

(حال که چنین است) آیین شما برای خودتان و آیین من برای خودم .

در روایات آمده که این سوره درباره گروهی از سران مشرکان قریش نازل شده، مانند «ولید بن مغیره» و «عاص بن وائل» و «حارث بن قیس» و «أُمّیه بن خَلْف» و ... گفتند: «ای محمد! تو بیا از آیین ما پیروی کن ، ما نیز از آیین تو پیروی می کنیم و تو را در تمام امتیازات خود شریک می سازیم، یک سال تو خدایان ما را عبادت کن و سال دیگر ما خدای تو را عبادت می کنیم. اگر آیین تو بهتر باشد، ما با تو در آن شریک شده ایم و بهره خود را گرفته ایم و اگر آیین ما بهتر باشد، تو در آیین ما شریک شده و بهره ات را از آن گرفته ای .» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «پناه بر خدا که من چیزی را همتای او قرار دهم». گفتند: «لا اقل بعضی از خدایان ما را لمس کن و از آنها تبرک بجوی، ما هم تو را تصدیق می کنیم و خدای تو را می پرستیم». پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من منتظر فرمان پروردگارم هستم»، در این هنگام این سوره نازل شد و پیامبر صلی الله علیه و آله به مسجد الحرام آمد ، در حالی که جمعی از سران قریش در آن جا جمع بودند، بالای سر آن ها ایستاد و این سوره را تا آخر بر آن ها خواند. آنها وقتی پیام این سوره را شنیدند، کاملاً مأیوس شده و حضرت و یارانش را آزاردادند. (۱)

ص: ۳۴۹

مگر بت پرستان منکر خدا بودند؟

می دانیم بت پرستان هرگز خدا را انکار نمی کردند و طبق صریح آیات قرآن اگر از خالق آسمان و زمین از آنها سؤال می شد، می گفتند: «خدا است» (۱). پس چگونه در این سوره می گوید: «نه من معبود شما را می پرستم و نه شما معبود مرا»؟ پاسخ این سؤال نیز با توجه به اینکه بحث از مسأله خلقت نیست، بلکه از مسأله عبادت است، روشن می شود، بت پرستان خالق جهان را «خدا» می دانستند، ولی معتقد بودند باید بتها را عبادت کرد، تا آنها واسطه در درگاه خدا شوند، یا اینکه اصلاً ما لایق نیستیم که خدا را پرستش کنیم، بلکه باید بتهای

ص: ۳۵۰

جسمانی را پرستش کنیم ، اینجا است که قرآن قلم سرخ بر او هام و پندارهای آنها می کشد و می گوید : عبادت باید فقط برای خدا باشد ، نه بتها و نه هر دو .

این تکرار برای چیست ؟

این تکرار برای "تأکید" است، همان گونه که در حدیث امام صادق نیز اشاره به آن شده است آنجا که در پاسخ یکی از یارانش که از دلیل تکرار این آیات سؤال کرد ، فرمود : « سبب نزول این آیات و تکرار آن ، این بود که قریش به رسول خدا پیشنهاد کردند که یک سال تو خدایان ما را پرست ، سال دیگر ما خدای تو را می پرستیم و همچنین سال بعد تو خدایان ما را پرست و سال دیگر (سال چهارم) ما خدای تو را می پرستیم، آیات فوق نازل شد و تمام این پیشنهادها را نفی کرد .» (۱)

پایان سوره کافرون

ص: ۳۵۱

۱- تفسیر « علی بن ابراهیم » ، جلد ۲ ، صفحه ۴۴۵ (با تلخیص) .

جزء سی ام

ص: ۳۵۲

سوره نصر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

هنگامی که پیروزی نهایی فرارسد ...

۱ إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ

هنگامی که یاری خدا و پیروزی فرارسد.

۲ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا

و مردم را ببینی گروه گروه وارد دین خدا می شوند .

«فَتْح» در اینجا به صورت مطلق گفته شده و بدون شک منظور از آن، "فتح مکه" است که چنین بازتاب گسترده ای داشت، فتح مکه را باید مرحله تثبیت اسلام و استقرار آن در جزیره العرب و سپس در جهان دانست و لذا بعد از فتح مکه دیگر هیچ مقاومتی از ناحیه مشرکان (جز در یک مورد که آن هم به سرعت سرکوب شد) دیده نشد و مردم از تمام نقاط جزیره برای پذیرش اسلام خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله می آمدند. در

این آیه «نصرت» اضافه به «خداوند» شده است (نَصْرُ اللَّهِ تنها در اینجا نیست که این اضافه دیده می شود، در بسیاری از آیات قرآن این معنی منعکس است. [\(۱\)](#) اشاره به اینکه به هر حال یاری و پیروزی به اراده حق است. درست است که برای غلبه بر دشمن باید تأمین قوا و تهیه نیرو کرد، ولی یک انسان موحد، نصرت را تنها از ناحیه خدا می داند و به همین دلیل به هنگام پیروزی مغرور نمی شود، بلکه در مقام شکر و سپاس الهی برمی آید.

۳ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا

پروردگارت را تسبیح و حمد کن و از او آمرزش بخواه که او بسیار توبه پذیر است .

«تسبیح» به معنی منزّه شمردن خداوند از هرگونه عیب و نقص است و «حمید» برای توصیف او به صفات کمالیه است و «استغفار» در

ص: ۳۵۴

۱- از جمله ۲۱۴ / بقره و ۱۲۶ / آل عمران و ۱۰ / انفال .

برابر نقصانها و تقصیرهای بندگان است. این پیروزی بزرگ سبب شد که افکار شرک آلود زدوده شود، کمال و جمال خداوند ظاهرتر گردد و گم کرده راهان به سوی حق بازگردند. این فتح عظیم سبب شد که افراد گمان نکنند خداوند یارانش را تنها می گذارد (پاکی از این نقص) و نیز بدانند که خداوند بر انجام وعده هایش توانا است (موصوف بودن به این کمال) و نیز بندگان به نقص خود در برابر عظمت او اعتراف کنند. ممکن است به هنگام پیروزی واکنش های نامطلوبی در انسان پیدا شود و گرفتار «غرور و خودبرتربینی» گردد و یا در برابر دشمن دست به «انتقامجویی و تسویه حساب شخصی» زند، این سه دستور به او تعلیم می دهد که در لحظه حساس پیروزی به یاد صفات جلال و جمال خدا بیفتد، همه چیز را از او بداند، در مقام استغفار بر آید تا هم غرور و غفلت او زایل گردد و هم از انتقامجویی برکنار ماند.

پایان سوره نصر

بریده باد دو دست ابولهب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّتْ

بریده باد هر دو دست ابولهب (و مرگ بر او باد) .

«تَبَّ» و «تَبَاب» (بر وزن خراب) به معنی زیان مستمر و مداوم است ، ولی «طَبْرَسَى» در «مجمع البیان» می گوید : به معنی
زیانی است که منتهی به هلاکت می شود . این سوره درحقیقت پاسخی است به سخنان زشت « ابولهب » عموی پیغمبر اکرم
صلی الله علیه و آله و فرزند عبدالمطلب که از دشمنان سرسخت اسلام بود و به هنگام شنیدن دعوت آشکار و عمومی
پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و انذار او نسبت به عذاب الهی گفت : « زیان و هلاکت بر تو باد ، آیا برای همین حرف ها ما
را فراخواندی ؟ »

قرآن مجید در پاسخ این مرد بد زبان می فرماید : « بریده باد هر دو

دست ابولهب، یا مرگ و خسران بر او باد .

۲ مَاغْنَى عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ

هرگز مال و ثروت او و آن چه را به دست آورد، به حالش سودی نبخشید .

از این تعبیر استفاده می شود که او مردی ثروتمند و مغرور بود که بر ثروت خود در کوشش های ضد اسلامیش تکیه می کرد.

۳ سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ

و به زودی وارد آتشی می شود که دارای شعله فروزان است .

نه تنها « ابولهب » که هیچ یک از کافران و بدکاران ، اموال و ثروت و موقعیت اجتماعیشان آنها را از آتش دوزخ و عذاب الهی رهایی نمی بخشد ، چنان که در آیه ۸۸ و ۸۹ سوره شعراء می خوانیم : « يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ : قیامت روزی است که نه اموال و نه فرزندان ، هیچ کدام سودی به حال انسان ندارد ، مگر آن کس که با قلب سالم (روحی باایمان و باتقوا) در محضر پروردگار حاضر شود . »

جزء سی ام

۴ وَأَمْرَاتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ

و همچنین همسرش در حالی که هیزم به دوش می کشد.

۵ فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ

و در گردنش طنابی از لیف خرما است .

در این که همسر ابولهب که خواهر «ابوسفیان» و عمه «معاویه» بود، در عداوت ها و کارشکنی های شوهرش بر ضد اسلام شرکت داشت، حرفی نیست، اما در این که قرآن چرا او را «حَمَّالَةَ الْحَطَبِ» (زنی که هیزم بردوش می کشد) لقب داده ، به خاطر آن است که بوته های خار را بر دوش می کشید و بر سر راه پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله می ریخت تا پاهای مبارکش آزرده شود .

بازهم نشانه دیگری از اعجاز قرآن

می دانیم این آیات درمکه نازل شد و قرآن با قاطعیت خبر داد که ابولهب و همسرش در آتش دوزخ خواهند بود ، یعنی هرگز ایمان

ص: ۳۵۸

نمی آورند و سرانجام چنین شد . بسیاری از مشرکان مکه واقعا ایمان آوردند و بعضی ظاهرا ، اما از کسانی که نه در واقع و نه در ظاهر ایمان نیاوردند ، این دو نفر بودند و این یکی از اخبار غیبی قرآن مجید است و قرآن از این گونه اخبار در آیات دیگر نیز دارد که فصلی را در اعجاز قرآن تحت عنوان خبرهای غیبی قرآن به خود اختصاص داده است .

پایان سوره تَبَّت

ص: ۳۶۰

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ

بگو خداوند یکتا و یگانه است .

معنی « قُلْ » (بگو) در اینجا این است که این حقیقت را اظهار کن. در حدیثی از امیرمؤمنان علی می خوانیم که فرمود: « در شب جنگ بدر، "خضر" را در خواب دیدم ، از او خواستم چیزی به من یاد دهد که به کمک آن بر دشمنان پیروز شوم ، گفت : بگو : « یا هُوَ ، یا مَنْ لَـهُ هُوَ اِلَّا هُوَ » . هنگامی که صبح شد، جریان را خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله عرض کردم ، فرمود : « یا عَلِیُّ ! عَلَّمْتَ الْاِسْمَ الْاَعْظَمَ : ای علی ! اسم اعظم به تو تعلیم شده سپس این جمله ورد زبان من در جنگ بدر بود ... » . (۱)

ص: ۳۶۰

«الله» اسم خاص برای خداوند است و مفهوم سخن امام این است که در همین یک کلمه به تمام صفات جمال و جلال او اشاره شده و به همین جهت اسم اعظم الهی نامیده شده است. این نام جز بر خدا اطلاق نمی شود، درحالی که نام های دیگر خداوند معمولاً اشاره به یکی از صفات جمال و جلال اوست مانند عالم و خالق و رازق و غالباً به غیر او نیز اطلاق می شود (مانند رحیم و کریم و عالم و قادر و ...) . این نام مقدس قریب «هزاربار» در قرآن مجید تکرار شده و هیچ اسمی از اسماء مقدس او این اندازه در قرآن نیامده است، نامی است که قلب را روشن می کند، به انسان نیرو و آرامش می بخشد و او را در جهانی از نور و صفا مستغرق می سازد. واژه «أحد» از همان ماده «وحدت» است ولذا بعضی «أحد» و «واحد» را به یک معنی تفسیر کرده اند و ذاتی است که از هر نظر بی نظیر است. خداوند، احد و واحد است و یگانه و یکتاست نه به معنی واحد عددی، یا نوعی و جنسی، بلکه به معنی وحدت ذاتی و به عبارت روشن تر وحدانیت او به معنی عدم وجود مثل و مانند و شبیه و نظیر برای او است. دلیل این سخن نیز روشن است؛ او ذاتی است بی نهایت از هر جهت و مسلم است که دو ذات بی نهایت از هر جهت، غیر قابل تصور است، چون اگر دو ذات شد، هر دو محدود می شود، این کمالات آن را ندارد و آن کمالات این را (دقت کنید).

خداوندی است که همه نیازمندان قصد او می کنند .

« صَمَد » در اصل به معنی شخص بزرگی است که همه نیازمندان به سوی او می روند و از هر نظر پر و کامل است و ظاهراً بقیه معانی و تفاسیر دیگری که برای آن ذکر شده، به همین ریشه بازمی گردد . امام حسین برای « صَمَد » ، پنج معنی را ذکر کرده اند؛ « صَمَد »، کسی است که در منتهای سیادت و آقایی است. « صَمَد »، ذاتی است دائم، ازلی و جاودانی . « صَمَد »، وجودی است که همتاندارد. « صَمَد »،

کسی است که نمی خورد و نمی آشامد . «صَيَمَد»، کسی است که نمی خوابد. (۱) از امام علی بن الحسین نقل شده که فرمودند: «صَيَمَد کسی است که شریک ندارد و حفظ چیزی برای او مشکل نیست و چیزی از او مخفی نمی ماند». (۲) در حدیثی آمده است که اهل «بصره» نامه ای به محضر امام حسین نوشتند و از معنی «صمد» سؤال کردند، امام در پاسخ آنها فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، اما بعد در قرآن مجادله و گفتگو بدون آگاهی نکنید چرا که من از جدّم رسول الله شنیدم می فرمود: هر کس بدون علم سخن بگوید، باید در محلی از آتش که برای او تعیین شده، جای گیرد، خداوند خودش "صمد" را تفسیر نموده است: لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ ... : نزاده و زاده هم نشده و است و احدی هم مانند او نیست، ... آری خداوند "صمد"، کسی است که از چیزی بوجود نیامده و در چیزی وجود ندارد و بر چیزی قرار نگرفته، آفریننده اشیاء و خالق آنها است، همه چیز را به قدرتش بوجود آورده، آنچه را برای فنا آفریده، به اراده اش از هم متلاشی می شود و آنچه را برای بقا خلق کرده، به علمش باقی می ماند، این است خداوند صمد...». (۳)

ص: ۳۶۳

۱- «بحار الانوار»، جلد ۳، صفحه ۲۲۳.

۲- «بحار الانوار»، جلد ۳، صفحه ۲۲۳.

۳- «مجمع البيان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۶۵.

نزاده و زاده نشده است .

از بعضی روایات استفاده می شود که « یُولَدُ » در آیه « لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ » معنی وسیع تری دارد و هرگونه خروج اشیاء مادی و لطیف را از او و یا خروج آن ذات مقدس از اشیاء مادی و لطیف دیگر را نفی می کند . چنان که در همان نامه ای که امام حسین در پاسخ اهل بصره در تفسیر « صمد » مرقوم فرمود ، این آیه چنین تفسیر شده : « لَمْ يَلِدْ » یعنی چیزی از او خارج نشد ، نه اشیاء مادی مانند فرزند و سایر اشیایی که از مخلوقین خارج می شوند (مانند شیر از پستان مادر) و نه

چیز لطیف مانند نفس و نه عوارض گوناگون مانند خواب و خیال و اندوه و حزن و خوشحالی و خنده و گریه و خوف و رجاء و شوق و ملامت و گرسنگی و سیری ، خداوند برتر از این است که چیزی از او خارج شود و نیز خداوند برتر از آن است که او متولد از شیء مادی و لطیف گردد ... مانند خارج شدن موجود زنده ای از موجود دیگر و گیاه از زمین و آب از چشمه و میوه از درختان و خارج شدن اشیاء لطیف از منابعش، مانند دیدن از چشم و شنیدن از گوش و استشمام از بینی و چشیدن از دهان و سخن از زبان و معرفت و تشخیص از دل و جرقه آتش از سنگ « (۱) »

۴ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ

و برای او هرگز شبیه و مانبوده است .

« كُفُوٌ » در اصل به معنی همپراز در مقام و منزلت و قدر است و سپس به هر گونه شبیه و مانند اطلاق می شده است . مطابق

این آیه تمام

ص: ۳۶۵

عوارض مخلوقین و صفات موجودات و هرگونه نقص و محدودیت از ذات پاک او منتفی است ، این همان توحید ذاتی و صفاتی است ، در مقابل توحید عددی و نوعی که در آغاز تفسیر این سوره به آن اشاره شد . او نه شبیهی در ذات دارد ، نه مانندی در صفات و نه مثلی در افعال و از هر نظر بی نظیر و بی مانند است . امام علی در یکی از خطبه های نهج البلاغه می فرماید : « او کسی را نزاده است که خود نیز مولود باشد و از کسی زاده نشد تا محدود گردد، ... مانندی ندارد تا با او همتا گردد و شبیهی برای او تصور نمی شود تا با او مساوی باشد » . و این تفسیر جالبی است که عالی ترین دقایق توحید را بازگو می کند (سَلَامُ اللّٰهِ عَلَیْكَ يَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ) .

پایان سوره إخلاص

سوره فَلَق

پناه می برم به پروردگار سپیده دم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایگر

۱ قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ

بگو پناه می برم به پروردگار سپیده صبح .

« فَلَق » (بر وزن شفق) از ماده « فَلَق » (بر وزن خلق) در اصل به معنی شکافتن چیزی و جدا کردن بعضی از بعضی دیگر است و از آنجا که به هنگام دمیدن سپیده صبح پرده سیاه شب می شکافد ، این واژه به معنی " طلوع صبح " به کار رفته ، همان گونه که « فجر » نیز به همین مناسبت بر " طلوع صبح " اطلاق می شود . بعضی آن را به معنی همه موالید و تمام موجودات زنده اعم از انسان و حیوان و گیاه می دانند ، چرا که تولد این موجودات که باشکافتن دانه و تخم و مانند آن صورت می گیرد ، از عجیب ترین مراحل وجود آنها است و در حقیقت هنگام

تولد جهش عظیمی در آن موجود رخ می دهد و از جهانی به جهان دیگری گام می نهد . در آیه ۹۵ سوره انعام می خوانیم :
« إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ الْمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ : خداوند شکافنده دانه و هسته است، زنده را از مرده خارج می سازد و مرده را از زنده ». بعضی نیز مفهوم « فلق » را از این گسترده تر گرفته اند و آن را به هرگونه آفرینش و خلقت اطلاق کرده اند ، چراکه با آفرینش هر موجود پرده عدم شکافته می شود و نور وجود آشکار می گردد . هریک از این معانی سه گانه (طلوع صبح تولد موجودات زنده آفرینش هر موجود) پدیده ای است عجیب که دلیل بر عظمت پروردگار و خالق و مدبر آن است و توصیف خداوند به این وصف دارای مفهوم و محتوای عمیقی است .

۲ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ

از شرّ تمام آن چه آفریده است .

مفهوم این آیه ، این نیست که آفرینش الهی در ذات خود شری

ص: ۳۶۸

دارد، چراکه آفرینش همان ایجاد است و ایجاد و وجود، خیر محض است، قرآن می گوید: «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ»: همان خدایی که هر چه را آفرید، نیکو آفرید» (۷ / الم سجده). بلکه شر، هنگامی پیدامی شود که مخلوقات از قوانین آفرینش منحرف شوند و از مسیر تعیین شده جدا گردند، مثلاً نیش و دندان برنده حیوانات یک حربه دفاعی برای آنها است که در برابر دشمنانشان به کار می برند همانند سلاحی که ما در مقابل دشمن از آن استفاده می کنیم، اگر این سلاح به جا به کار رود، خیر است ولی اگر نابه جا و در برابر دوست مصرف گردد، شر است. از طرفی بسیاری از امور است که ما در ظاهر آنها را شر حساب می کنیم ولی در باطن خیر است مانند حوادث و بلاهای بیدارگر و هشداردهنده که انسان را از خواب غفلت بیدار ساخته و متوجه خدا می کند که این ها مسلماً شر نیست.

۳ وَ مِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ

و از شرّ هر موجود مزاحمی هنگامی که وارد می شود.

« غاسِق » از ماده « غسق » (بر وزن شفق) به گفته « راغب » در « مفردات » به معنی شدت ظلمت شب است که در همان نیمه شب حاصل می شود و لذا قرآن مجید به هنگام اشاره به پایان وقت نماز مغرب می فرماید : « اِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ » .

بنابراین معنی « غاسق » در آیه مورد بحث یا "فرد مهاجم" است ، یا "هر موجود شرور" که از تاریکی شب برای حمله کردن استفاده می کند ، زیرا نه فقط حیوانات درنده و گزنده شب هنگام از لانه ها بیرون می آیند و زیان می رسانند ، بلکه افراد شرور و ناپاک و پلید نیز غالبا از تاریکی شب برای مقاصد سوء خود استفاده می کنند . « وَقَب » (بر وزن شفق) از ماده « وقب » (بر وزن نقب) به معنی حفره و گودال است ، سپس فعل آن به معنی ورود در گودال به کار رفته ، گویی موجودات شرور و زیان آور از تاریکی شب استفاده کرده و با ایجاد حفره های زیانبار برای تحقق بخشیدن به مقاصد پلید خود اقدام می کنند ، یا اینکه این تعبیر اشاره به « نفوذ کردن » است .

۴ وَ مِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ

و از شرّ آن ها که در گره ها می دمند (و هر تصمیمی را سست می کنند).

« نَفَّاثَاتِ » از ماده « نَفَثَ » (بر وزن حبس) دراصل به معنی ریختن مقدار کمی از آب دهان است و از آنجا که این کار با دمیدن انجام می گیرد ، « نَفَثَ » به معنی "نفخ" (دمیدن) نیز آمده است . ولی بسیاری از مفسران « نَفَّاثَاتِ » را به معنی "زنان ساحره" تفسیر کرده اند (نَفَّاثَاتِ جمع مؤنث است و مفرد آن « نَفَّاثَه » صیغه مبالغه از « نَفَثَ » می باشد) آنها اورادی را می خواندند و در گره هایی می دمیدند و به این وسیله سحر می کردند ولی جمعی از مفسران آن را اشاره به "زنان وسوسه گر" می دانند که پی درپی در گوش مردان ، مخصوصا همسران خود ، مطالبی را فرومی خوانند تا عزم آهنین آنها را در انجام کارهای مثبت سست کنند و وسوسه های این گونه زنان در طول تاریخ چه حوادث مرگباری که به بارنیاورده و چه آتشی که برنیفروخته و چه عزمهای استواری را که سست نساخته است . بعضی نیز « نَفَّاثَاتِ » را به "نفوس شریره" و یا "جماعت های وسوسه گر" که با تبلیغات مستمر خود گره های تصمیم ها را سست می سازند ، تفسیر نموده اند .

بعید نیست که آیه مفهوم عام و جامعی داشته باشد که همه این ها را شامل شود حتی سخنان سخن چین ها و نّامان که کانون های محبت را سست و ویران می سازند .

سحر از دیدگاه اسلام

در جلد اول تفسیر نمونه ذیل آیه ۱۰۲ و ۱۰۳ سوره « بقره » بحث های مفصلی درباره حقیقت سحر در زمان های گذشته و امروز و حکم سحر از نظر اسلام و چگونگی تأثیر آن بحث های مشروحی به شرح زیر آمده است. در این مورد فقهای اسلام همه می گویند یاد گرفتن و انجام اعمال سحر و جادوگری حرام است . در این قسمت احادیثی از پیشوایان بزرگ اسلام رسیده است که در کتاب های معتبر ما نقل گردیده ، از جمله این که : علی می فرماید : « مَنْ تَعَلَّمَ شَيْئًا مِنَ السِّحْرِ

قَلِيلًا أَوْ كَثِيرًا فَقَدْ كَفَرَ وَكَانَ آخِرُ عَهْدِهِ بِرَبِّهِ ... : کسی که سحر بیاموزد ، کم یا زیاد ، کافر شده است و رابطه او با خداوند به کلی قطع می شود...» (۱) اما اگر یاد گرفتن آن به منظور ابطال سحر ساحران باشد ، اشکالی ندارد ، بلکه گاهی به عنوان واجب کفایی باید عده ای سحر بیاموزند تا اگر مدعی دروغگویی خواست از این طریق مردم را اغفال یا گمراه کند ، سحر و جادوی او را ابطال نمایند و دروغ مدعی را فاش سازند . شاهد این سخن که اگر سحر برای ابطال سحر و حل و گشودن آن باشد ، بی مانع است ، حدیثی است که از امام صادق نقل شده ، در این حدیث می خوانیم : یکی از ساحران و جادوگران که در برابر انجام عمل سحر مزد می گرفت ، خدمت امام صادق رسید و عرض کرد: « حرفه من سحر بوده است و در برابر آن مزد می گرفتم ، خرج زندگی من نیز از همین راه تأمین می شدو با همان درآمد ، حج خانه خدا را

ص: ۳۷۳

۱- « وسائل الشیعه » ، باب ۲۵ مِنْ أَبْوَابِ مَا يُكْتَسَبُ بِهِ ، حدیث ۷ .

انجام داده ام ولی اکنون آن را ترک و توبه کرده ام ، آیا برای من راه نجاتی وجود دارد؟ امام صادق در پاسخ فرمود: «عقده سحر را بگشا، ولی گره جادوگری مزین». (۱)

از این حدیث استفاده می شود که برای گشودن گره سحر، آموختن و عمل آن بی اشکال است .

سحر در عصر ما

امروز یک سلسله علوم وجود دارد که در گذشته ساحران با استفاده از آنها برنامه های خود را عملی می ساختند : ۱ استفاده از خواص ناشناخته فیزیکی و شیمیایی اجسام ، چنان که قبلاً نیز اشاره کردیم ، همان طور که در داستان ساحران زمان موسی آمده که آنها با استفاده از خواص فیزیکی و شیمیایی مانند جیوه و ترکیبات آن

ص: ۳۷۴

۱- « وسائل الشیعه » ، باب ۲۵ مِنْ أَبْوَابِ مَا يُكْتَسَبُ بِهِ ، حدیث ۱ .

توانستند چیزهایی به شکل مار بسازند و به حرکت درآوردند . البته استفاده از خواص فیزیکی و شیمیایی اجسام هرگز ممنوع نیست ، بلکه باید هرچه بیشتر از آنها آگاه شد و در زندگی از آن استفاده کرد ، ولی اگر از خواص مرموز آنها برای اغفال و فریب مردم ناآگاه استفاده شود و به راههای غلطی سوق داده شوند، یکی از مصادیق سحر محسوب می شود (دقت کنید). ۲ . استفاده از خواب مغناطیسی ، هیپنوتیزم و مانیه تیزم و تله پاتی ، (انتقال افکار از فاصله دور) . البته این علوم نیز از علوم مثبتی است که می تواند در بسیاری از شؤون زندگی مورد بهره برداری صحیح قرار گیرد، ولی ساحران از آن سوء استفاده می کردند و برای اغفال و فریب مردم آنها را به کار می گرفتند . اگر امروز هم کسی از آنها چنین استفاده ای را در برابر مردم بی خبر کند ، سحر محسوب خواهد شد . کوتاه سخن این که سحر معنی وسیعی دارد که همه آن چه در اینجا گفتیم و در سابق اشاره شد نیز دربرمی گیرد . این نکته نیز به ثبوت رسیده است که نیروی اراده انسان ، قدرت فراوانی دارد و

هنگامی که در پرتو ریاضت های نفسانی قوی تر شود ، کارش به جایی می رسد که در موجودات محیط خود تأثیر می گذارد ، همان گونه که مرتاضان بر اثر ریاضت اقدام به کارهای خارق العاده می کنند. این نیز قابل توجه است که ریاضت ها گاهی مشروع است و گاهی نامشروع، ریاضت های مشروع ، در نفوس پاک نیروی سازنده ایجاد می کند و ریاضت های نامشروع ، نیروی شیطانی و هر دو ممکن است منشأ خارق عادات گردد که در اولی مثبت و سازنده و در دومی مخرب است .

۵ وَ مِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ

و از شر هر حسودی هنگامی که حسد می ورزد .

این آیه نشان می دهد که حسد از بدترین و زشت ترین صفات رذیله است ، چراکه قرآن آن را در ردیف کارهای حیوانات درنده و مارهای گزنده و شیاطین و سوسه گر قرار داده است .

مهمترین منابع شرّ و فساد

در آغاز این سوره به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور می دهد که از شرّ

تمام مخلوقات شرور به خدا پناه برد ، سپس در توضیح آن اشاره به سه گونه شر می کند ؛ شرّ مهاجمین تاریک دل که از تاریکی ها استفاده می کنند و حمله ور می شوند . شرّ وسوسه گرانی که باسخنان و تبلیغات سوء خود ، اراده ها ، ایمان ها ، عقیده ها ، محبت ها و پیوندها را سست می کنند . و شرّ حسودان . از این مطالب ، چنین استفاده می شود که عمده شرور و آفات از همین جا سرچشمه می گیرد و مهمترین منابع شرّ و فساد ، این سه منبع است و این بسیار پرمعنی و قابل تأمل می باشد .

شرّ حسودان

حسد ، یک خوی زشت شیطانی است که بر اثر عوامل مختلف مانند ضعف ایمان و تنگ نظری و بخل در وجود انسان پیدامی شود و به معنی درخواست و آرزوی زوال نعمت ازدیگری است . حسد ، سرچشمه بسیاری از گناهان کبیره است . حسد ، همان گونه که در روایات وارد شده است ، ایمان انسان را می خورد و از بین می برد همان گونه که آتش ، هیزم را . چنان که امام باقر می فرماید : « إِنَّ الْحَسَدَ لَيَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ » . (۱) در حدیث دیگری از امام صادق آمده است : « آفَةُ الدِّينِ الْحَسَدُ وَالْعُجْبُ وَالْفَخْرُ: آفت دین "حسد" و "خودبزرگی بینی" و "تفاخر" است . » .

ص: ۳۷۷

این به خاطر آن است که حسود در واقع معترض به حکمت خدا است که چرا به افرادی نعمت بخشیده و مشمول عنایت خود قرار داده است؟ همان گونه که در آیه ۵۴ نساء می خوانیم: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ». کار حسود ممکن است به جایی رسد که حتی برای زوال نعمت از شخص محسود خود را به آب و آتش زند و نابود کند، چنان که نمونه اش در داستان ها و تواریخ زیاد است. در نكوهش حسد همین بس که نخستین قتلی که در جهان واقع شد، از ناحیه «قابیل» نسبت به برادرش «هابیل» بر اثر انگیزه «حسد» بود. «حسودان» همیشه یکی از موانع راه انبیا و اولیا بوده اند و لذا قرآن مجید به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می دهد که از شرّ حاسدان به خدا و ربّ فلق پناه ببرد. پایان سوره فلق

ص: ۳۷۸

سوره فلق

ص: ۳۷۹

سوره ناس

پناه می برم به پروردگار مردم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ

بگو پناه می برم به پروردگار مردم.

۲ مَلِكِ النَّاسِ

به مالک و حاکم مردم.

۳ إِلَهِ النَّاسِ

به خدا و معبود مردم.

در این سوره روی سه وصف از اوصاف بزرگ خداوند (ربوبیت و مالکیت و الوهیت) تکیه شده است که همه آنها ارتباط مستقیمی با تربیت انسان و نجات او از چنگال وسوسه گران دارد . البته منظور از پناه بردن به خدا این نیست که انسان تنها با زبان این جمله را بگوید ،

بلکه باید با فکر و عقیده و عمل نیز خود را در پناه خدا قرار دهد، از راههای شیطانی، برنامه های شیطانی، افکار و تبلیغات شیطانی، مجالس و محافل شیطانی، خود را کنار کشد و در مسیر افکار و تبلیغات رحمانی جای دهد و گرنه انسانی که خود را در معرض طوفان آن وسوسه ها عملاً قرار داده، تنها با خواندن این سوره و گفتن این الفاظ به جایی نمی رسد. با گفتن « رَبِّ النَّاسِ »، اعتراف به ربوبیت پروردگار می کند و خود را تحت تربیت او قرار می دهد. با گفتن « مَلِكِ النَّاسِ »، خود را ملک او می داند و بنده سریر فرمانش می شود. و با گفتن « إِلَهِ النَّاسِ » در طریق عبودیت او گام می نهد و از عبادت غیر او پرهیز می کند، بدون شک کسی که به این صفات سه گانه مؤمن باشد و خود را با هر سه هماهنگ سازد، از شرّ وسوسه گران در امان خواهد بود.

در حقیقت این اوصاف سه گانه درس مهم تربیتی، سه برنامه پیشگیری و سه وسیله نجات از شرّ وسوسه گران است و انسان را در مقابل آنها بیمه می کند.

جزء سی ام

۴ مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ

از شرّ وسواسِ خناس .

۵ الَّذِي يُوسْوِسُ فَيُصْذِرُ النَّاسَ

که در سینه های انسانها وسوسه می کند.

۶ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ

خواه از جن باشد یا از انسان .

واژه « وِسْوَاسِ » به گفته « راغب » در « مفردات » در اصل صدای آهسته ای است که از به هم خوردن زینت آلات برمی خیزد . سپس به هر صدای آهسته گفته شده و بعد از آن به خطورات و افکار بد و نامطلوبی که در دل و جان انسان پیدا می شود و شبیه صدای آهسته ای است که در گوش فرومی خوانند ، اطلاق گردیده است .

« وسواس » معنی مصدری دارد ولی گاهی به معنی « فاعل » (وسوسه گر) نیز می آید و در آیه مورد بحث به همین معنی است . « خَنَّاسِ » صیغه مبالغه از ماده « خُنُوسِ » (بر وزن خسوف) به معنی

ص: ۳۸۲

"جمع شدن و عقب رفتن" است، این به خاطر آن است که شیاطین هنگامی که نام خدا برده می شود، عقب نشینی می کنند و از آنجا که این امر غالباً با پنهان شدن توأم است، این واژه به معنی "اختفاء" نیز آمده است. لذا مفهوم آیات چنین است: « بگو من از شرّ وسوسه گر شیطان صفتی که از نام خدا می گریزد و پنهان می گردد، به خدا پناه می برم ».

اصولاً « شیاطین » برنامه های خود را با مخفی کاری می آمیزند و گاه چنان در گوش جان انسان می دمند که انسان باور می کند فکر، فکر خود او است و از درون جانش جوشیده و همین باعث اغوا و گمراهی او می شود. کار شیطان، تزئین است و مخفی کردن باطل در لعابی از حق و دروغ در پوسته ای از راست و گناه در لباس عبادت و گمراهی در پوشش هدایت. خلاصه هم خودشان مخفی هستند و هم برنامه هایشان پنهان است و این هشدار است به همه رهروان راه حق که منتظر نباشند شیاطین را در چهره و قیافه اصلی ببینند، یا برنامه هایشان را در

شکل انحرافی مشاهده کنند، هرگز چنین نیست، آنها وسواس خناسند و کارشان حقه و دروغ و نیرنگ و ریاکاری و ظاهرسازی و مخفی کردن حق. اگر آنها در «چهره اصلی» ظاهر شوند، اگر آنها «باطل» را با «حق» نیامیزند و اگر آنها «صریح و صاف» سخن بگویند، به گفته علی: «لَمْ يَخَفْ عَلَى الْمُؤْتَادِينَ: مطلب بر پویندگان راه خدا مخفی نمی شود». آنها همیشه قسمتی از «این» می گیرند و قسمتی از «آن» و به هم آمیزند تا بر مردم مسلط شوند چنان که امیر مؤمنان در ادامه همین سخن می فرماید: «فَهَذَاكَ يَسْتَوْلِي الشَّيْطَانُ عَلَى أَوْلِيَائِهِ» (۱).

تعبیر «الَّذِي يُؤْشِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ» و انتخاب لفظ «وسوسه» و لفظ «صُدور» (سینه ها)، نیز تأکیدی بر این معنی می باشد. این ها همه از یکسو، از سوی دیگر جمله «مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ» هشدار می دهد که «وسواسان خناس» تنها در میان یک گروه و

ص: ۳۸۴

یک جماعت و در یک قشر و یک لباس نیستند ، در میان جن و انس پراکنده اند و در هر لباس و هر جماعتی یافت می شوند ، باید مراقب همه آنها بود و باید از شر همه آنها به خدا پناه برد . دوستان ناباب ، همنشین های منحرف ، پیشوایان گمراه و ظالم ، کارگزاران جتیاران و طاغوتیان ، نویسندگان و گویندگان فاسد ، مکتب های الحادی و التقاطی ظاهر فریب ، وسایل ارتباط جمعی و سوسه گر ، همه این ها و غیر این ها در مفهوم گسترده « وسواس خناس » واردند که انسان باید از شر آنها به خدا پناه برد .

چرا به خدا پناه می بریم ؟

هر لحظه امکان انحراف برای انسان وجود دارد و اصولاً وقتی خداوند به پیامبرش صلی الله علیه و آله دستور می دهد که از شرّ « وسواس خناس » به خدا پناه ببرد ، دلیل بر امکان گرفتار شدن دیگران در دام خناسان و وسوسه گران است . با اینکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به لطف الهی و با امدادهای غیبی و سپردن خویشتن به خدا از هر گونه انحراف بیمه شده

بود، ولی با این حال آیات را می خواند و از شرّ وسواسان خناس به او پناه می برد، با این حال تکلیف دیگران روشن است. اما نباید مأیوس شد، چراکه در مقابل این وسوسه گران مخرب، فرشتگان آسمان به یاری بندگان مؤمن و رهروان راه حق می آیند، آری مؤمنان تنها نیستند، فرشتگان بر آنها نازل می شوند و آنها را کمک می کنند: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ» (۳۰ / فَصَّلَتْ).

ولی به هر حال هرگز نباید مغرور شد و خود را بی نیاز از موعظه و پند و تذکر و امدادهای الهی دانست، باید همیشه به او پناه برد، همیشه بیدار بود و همیشه هشیار. در روایتی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «هر مؤمنی، قلبش دو گوش دارد؛ گوشی که فرشته در آن می دمَد و گوش دیگری که وسواس خناس در آن می دمَد، خداوند مؤمن را به وسیله فرشته تأیید می کند و این معنی آیه است» (۱).

ص: ۳۸۶

سوره ناس

پایان سوره ناس

پایان جزء سی ام

ص: ۳۸۷

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

